تحلیل زبانی و تاریخی واژۀ "تاژیک"
بر مبنای آثار کشف شده



غلام جیلانی داوری

ριδο ναμο ιεξιδο
به نام ایزد

تحلیل زبانی و تاریخی واژهٔ "تاژیک"
بر مبنای آثار کشف شده

غلام جیلانی داوری

نام کتاب : تحلیل زبانی و تاریخی واژهٔ "تاژیک" بر مبنای آثار کشف شده
مؤلف : غلام جیلانی "داوری"
تعداد جلد : ۲۰۰ جلد
انجمن فرهنگ افغانستان "انتشارات بامیان"
دیزاین پشتی: تورپیکی عزیز
مطبعهٔ "انجمن فرهنگ افغانستان"
شهر لیموژ فرانسه

ثبت کتابخانه عمومی فرانسه به شماره: ISBN : 978 - 2 - 91 4245 - 63 - 0

چاپ اینترنتی: نوامبر ۲۰۲۰

جناب محترم غلام جیلانی داوری، استاد زبان پارسی در انستیتوت آسیای جنوبی دانشگاۀ هایدلبرگ آلمان و عضو کانون خاورشناسان آن کشور از دانشمندان برجسته است که آثار زیاد بزبانهای اروپایی دارد. اینک این رسالۀ شان به زبان پارسی به علاقمندان تاریخ و ادب تقدیم میگردد تا از آن بهره مند شوند.

به قدردانی از پژوهشهای علمی استاد داوری است که جلالتمآب امام علی رحمان رئیس جمهور تاجیکستان در سفر رسمی خویش در آلمان درمحفل خاصی به تاریخ ۱۰ دسامبر ۲۰۱۱ در برلین افتخار نامۀ جمهوری تاجیکستان را به ایشان اعطا فرمودند.

(مهر علی نوید، استاد دانشگاه مونیخ)



عکس روی جلد: سکۀ زرین کنشکا امپراتور کوشان با الهۀ ننه، بزرگترین ایزدبانو درامپراتوری کوشان

فهرست مندرجات

بخش نخست:

بخش دوم:

ضمیمه:
لیستی از "خانواده زبانهای هند و اروپایی" که بصورت فایل جداگانه ارائه می گردد

پیشگفتار

یکی از مسایلی که مردم یک سرزمین پیوسته با آن مواجه می شوند، این است که آنها کیستند، از کجا ریشه گرفته اند، نیاکان شان چه کسانی بودند، چه نوع فرهنگ ها و تمدن ها را به میان آوردند و علل فراز و نشیب تمدن های شان چه بوده است تا بتوانند از ورای ارزیابی عمیق آن از یکسو هویت فرهنگی و جایگاۀ تاریخی خویش و نسل آینده را تعیین کنند و از سوی دیگر ویژه گی ها و خصلت های فرهنگ های سایر اقوام در همسایگی شان را درک کنند تا بتوانند از تنش ها بکاهند و زمینۀ زندگی مسالمت آمیز را در منطقه و جهان تقویت نمایند. چه، بدون شناخت از گذشته نمی توان آینده را تمثیل کرد.

منظور از نگارش این رساله کشف یک سنگ نبشتۀ باختری است که چند سال پیش در منطقۀ یکاولنگ استان بامیان کشف شد و اکنون در موزیم کابل به نمایش گذاشته شده است. این سنگ نبشته و همچنین بعضی آثار مهم دیگری چون سکه ها و نسخه های خطی از دوران پیش از اسلام که در موزیم ها و آرشیف های کشورهای مختلف جهان نگهداری می شوند نگارنده را وادشت تا آنها را از نظر زبانی و تاریخی با در نظرداشت آثار دورۀ اسلامی بررسی نمایم. نتایج این بررسی ها اکنون دیدگاۀ ما را نسبت به گذشته وسعت داده و ما را در جایگاهی قرار داده که می توان بر بسیاری از زوایای تاریک تاریخ روشنی انداخت.
پیش از آنکه درین رساله دیدگاه خویشرا در باره ریشۀ زبانی واژۀ **تاژیک** ابراز دارم، بایسته می بینم تا بر اساس پژوهش های نوین روی برخی از موضوعات عمومی تاریخی هم که با موضوع اصلی پیوند دارند، اشاره یی داشته باشم:

از دوستان ارجمند و فرهیخته چون محترم استاد لطیف ناظمی و محترم عزیز آریانفر که این رساله را خوانش کرده و نظریات خویشرا ابراز داشته اند، سپاسگزارم.

همچنان از جناب محترم آقای عارف عزیز از "انجمن فرهنگ افغانستان" در لیموژ- فرانسه که در آراستن نهایی وچاپ این رساله زحمت زیاد کشیده اند، ممنون میباشم.

با عرض حرمت

غلام جیلانی "داوری"

ویسبادن، آلمان، ۲۵ دسامبر ۲۰۱۴

تحلیل زبانی و تاریخی واژۀ "تاژیک" بر مبنای آثار کشف شده

بخش نخست

۱- سرزمین اصلی "آریایی ها" و ریشۀ زبان های آنها

قوم **تاژیک** از نقطۀ نظر ژنتیک تباری و زبانی مربوط به شاخۀ اقوام **هند و ژرمن** و یا به اصطلاح تازه مربوط به شاخۀ **هند و اروپایی** است که از نیمقاره هند تا غرب اروپا گسترش دارد.[۱]

از مدت دو قرن است که دانشمندان توجه خود را به این مسالۀ مهم تاریخی معطوف کرده اند. نخستین کسی که به پیوند های زبانی و تباری این اقوام پی برد دانشمند انگلیسی سر ویلیام جونز Sir William Jones بود. وی نظریۀ خویشرا در سال ۱۷۸۶ در جامعۀ آسیایی کلکته در هند ابراز داشت و نشان داد که زبان هایی چون سانسکریت، یونانی، لاتین، گوتی، کِلتی و پارسی با هم قرابت دارند. بنابران این زبان ها از یک زبان مادری مشترک زاده شده اند (که شاید این زبان مادری دیگر وجود نداشته باشد). این زبان مشترک "زبان هند و اروپایی" نامیده شد.[۲]

این دانشمند پس از چنین کشف بزرگ در پی آن شد تا درک کند که نیای بزرگ این گویندگان چه کسی بود. وی درین مورد از روشی که ما آنرا "مردم شناسی مُوسایی" (منسوب به نسل حضرت مُوسی) می نامیم، استفاده کرد و با موافقت همکاران مسلمان هندوستانی اش به این نتیجه رسید که همه قشرهای مردم مورد نظر ما از نسل پسران حضرت نوح یعنی حام، سام، و یافث می باشند (یعنی از دیگاه ادیان آسمانی دیده شده است). پس براساس سیستم ویلیام جونز، یعنی با تطبیق "مردم شناسی مُوسایی" روی زبان

سانسکریت به این نتیجه رسید که مثلا انگلیس ها و هندی ها (یعنی نسل آریایی، نه دراویدی آن) مثل پسرعموی های یکدیگر اند.
این طرز دید یکعده از دانشمندان اروپایی را واداشت تا از آن به بعد اصطلاح "برادران آریایی" را بکار برند.[۳] اما کسی که این کشف بزرگ را روی اساسات علمی استوار کرد دانشمند آلمانی فرانس بُوپ Franz Bopp بود که اثر شش جلدی وی بزبان های انگلیسی و فرانسوی هم ترجمه شد (نگاه شود به فهرست منابع همین مقاله در پانویسی شماره ۲).

در مورد اینکه جایگاه اصلی اقوام هند و اروپایی کجا بود، مسکن گزینی از کدام زمان آغاز شد، اقوام از کجا به کجا مهاجرت کرده، چگونه به دسته های مختلف تقسیم شده و چه نوع تمدن ها را به میان آوردند، دیدگاه های مختلف ارائه شده است. از مجموعه این جر و بحث ها که تا حدی آلوده با گرایش های سیاسی هم می باشد، می توان نظریات زیر را برگزید:

۱- *سرزمین اولیهٔ اقوام هند و اروپایی در اروپای غربی قرار داشت:* یک گروهی از آنها یعنی اقوام هند و آریایی بعداً از شمال اروپا به سوی شرق مهاجرت کرده، در آسیا با سایر اقوام بیگانه آمیزش یافته، طرز جهان بینی شان مسخ شده و به ادیان بیگانهٔ باطل گرویدند (به نظر آنها مثل دین هندویزم، بودایی و مانند آن). پیشگامان این فرضیه متأثر از گزارش های تاریخدان و سیاستمدار رومی تاسیتوس بودند، کسی که در بارهٔ قوم نگاری ژرمن ها حدود ۹۸ میلادی کتابی به نام گرمانیا تألیف نموده بود. وی درین کتاب قبایل ژرمن ها، سیستم اجتماعی، عادات و رسوم و عقاید ایشان را بیان نموده و این شاخصه ها را ستوده و با مقایسه با جامعهٔ رومی ها این شاخصه ها را برتر و قابل تقلید برای رومیان می دانست. نازی های آلمان گزارش های تاسیتوس و اندیشه های پیشگامان شان را درین مورد توسعه داده و از ژرمن ها نژاد خیالی آریایی ساختند. یکی از تأثیرگذاران در نیمهٔ قرن نزدهم سیاستمدار و نویسندهٔ فرانسوی جوزف آرتور دوگوبینو است که با اندیشه هایش هتلر را سخت تحت تأثیر قرار داد طوری که اندیشه های نژادی وی در کتابش "نبرد من" جا یافت.

۲- *فرضیهٔ وقوع سیلاب در دریای سیاه و مهاجرت اقوام به سوی شرق و غرب:* این فرضیه در سال ۱۹۹۶ از سوی دو زمین شناس دانشگاه کلمبیا ویلیام ریان William Ryan و والتر پیتمن Walter Pitman مطرح شد (که فرضیهٔ کورگان را می توان شامل آن دانست). بر اساس این فرضیه نیاکان اقوام هند و اروپایی (Proto-Indo-Europeans) دورهٔ ما قبل التاریخ در کناره های دریای سیاه زندگی می کردند. این دانشمندان علت مهاجرت این اقوام را وقوع یک سُونامی، یعنی یک توفانموج بزرگ می پندارند.

۳- *فرضیۀ قفقاز به حیث سرزمین اولیه اقوام هند و ژرمن:* پژوهشگران روسی چون غمکریلیدزه Gamqrelidse و ایوانف Iwanow این ناحیه را محل اصلی گویندگان زبان های هند و اروپایی می دانند که از آنجا بعد ها به هر سو مهاجرت صورت گرفت.
یک گروه به سوی ساحل شرقی دریای خزر رفت و در آنجا به دو شاخۀ تخاری و هندی تقسیم شد. پیروان این فرضیه بیشتر روی متون کلاسیک، مثلا روی تاریخ هرودت تمرکز دارند و یافته های باستانشناسی و زبانشناسی را کم اهمیت جلوه می دهند.

۴- *سرزمین اولیه اقوام هند و اروپایی نواحی جنوب سیبری و اورال بود (سپس شمال ناحیۀ دریای سیاه و دریای کسپین یا خزر یعنی گستره میان رودهای ولگا و دانیوب):* از آنجا به سوی غرب یعنی به سوی اروپا و به سوی شرق یعنی به سوی آسیای میانه و از آنجا به سوی جنوب شرق به سوی هند و به سوی جنوب غرب یعنی به سوی ایران امروزی سرازیر شدند. این فرضیه مورد پذیرش بیشتر دانشمندان جهان است که افزون بر منابع ادبی و تحلیل زبانشناسی روی یافته های باستانشناسی استوار است.

۵- *آریایی ها در هند در واقع مردمان بومی این نیمقاره میباشند (نظریۀ هندی ها) که جایگاه اصلی شان در مهاراشتره Mahārāṣṭra بود (که مرکز آن شهر مومبای است):* به اساس این فرضیه هویت هندی ها از همان آوان تشکل تمدن ها روی دین و فرهنگ ریگ ویدا (Rigveda) به حیث دین و زبان بومی استوار بوده است. آنها از شمال غرب (یعنی از افغانستان امروز) وارد این سرزمین نشده و مهاجران بیگانه نمی باشند. عده یی از آریایی های هند بعداً بسوی غرب مهاجرت کرده و به جایی مسکن گزیدند که منابع زرتشتی آنرا Airiianəm Vaējah (أیریَه نِم وَیجه) مینامند.[٤] این فرضیه بیشتر از طرف هندی های ناسیونالیست (به شمول یک عده از دانشمندان غربی مانند H.H. Wilson، Koenraad Elst، Henry Colebrooke و Nicholas Kazanas) مطرح است. بانی این طرز تفکر شخصی بنام سَورکر Savarkar بود که در سال ۱۹۲۳ در زندان کتابی بنام هندوتوه "Hindutva - who is a Hindu?" (که به معنای "هندو تباری" است) نوشت که اکنون در هند از آن منحیث یک مانیفست هندویی استفاده میشود. دانشمندان نامدار هندی چون Shrikant G. Talageri و Rajaram این فرضیه را بنام Indigenous Aryan Theory (نظریۀ بومی بودن آریایی ها) تقویت بخشیدند.[٥] پیروان این فرضیه تفسیر به خصوص خویشرا از متون ویدایی ارائه می کنند بدون آنکه روی این تفسیرها تفاهم بین المللی وجود داشته باشد. ایشان همچنان نتایج کاوش های باستانشناسی را که در نیمقارۀ هند خاصتاً در هَراپه و مُوهنجو دارو (واقع در وادی سند) صورت گرفته، متأثر از "اندیشه های استعماری" می دانند و در عین زمان خود شان هم علاقه یی چندانی به حفریات ندارند و اگر هم حفریات صورت می گیرد، سعی می کنند تا نتیجۀ آنرا مطابق میل خودشان تحریف نمایند. مثلا عده یی از دانشمندان هندی تفاوت های زبانی میان زبان "آریایی" و زبان

"دراویدی" را کاملا انکار می کنند تا بتوانند یک تمدن خیالی "پان هندی" را در دورهٔ برنز به میان آرند و حتی فراتر از آن هم سعی کرده اند تا همه یافته های زیر آبی ناحیهٔ گجرات را منحیث تمدن "پان هندی" خیالی تا به دورهٔ "نو سنگی" (Neolithikum) قدامت تاریخی بخشند. مشکل اساسی ما همین است که این فرضیه از همان آغاز کاملا با سیاست و احساسات تند هندویزم آمیخته شده و اکنون به پیمانه یی رسیده است که تبادل افکارعلمی را در بارهٔ تاریخ هند باستان با دانشمندان هندی دشوار می سازد. همین افراط گرایی هندویزم بود که در اوایل قرن بیستم جنبش دراویدی بر ضد آن ظهور کرد.[۶]

اگر ما از فرضیهٔ شماره ۳-۱ که بیشتر محدود به متون تاریخی و یا یافته های آثار باستانی در یک ساحهٔ محدود است و سرانجام بیشتر به گمانه زنی ها استوار بوده صرفنظر کنیم، پس ما در واقع در برابر دو فرضیهٔ مهم (شماره ۴ و ۵) رو برو هستیم که آنرا:

الف: " فرضیهٔ مهاجرت آریایی ها به هند"

و

ب: " فرضیهٔ مهاجرت آریایی ها از هند به طرف غرب" (یعنی به سوی افغانستان امروز) می نامند.[۷]

از دید من " فرضیهٔ مهاجرت آریایی ها به هند" (به زعم برخی ها "تهاجم آریایی ها به هند") دقیق تر و علمی تر می نماید. اکثریت بزرگ دانشمندان جهان و یک عده از دانشمندان نامدار هند چون Romila Thapar از پیروان این فرضیه هستند. پژوهش های دانشمندان این فرضیه روی یافته های باستانشناسی، تحلیل و ارزیابی دقیق زبانشناسی - تاریخی متون ریگ ویدا و اوستا استواراست.[۸] در پهلوی آن، از منابع دیگری چون آثار ایلامی، بابلی، آشوری، مصری، میتانی، یونانی و رومی هم استفاده شده است. از ورای این منابع سعی شده تا سیر گسترش اقوام هند و اروپایی، فرهنگ های آنها و سیر تکامل زبان های ایشان تمثیل و تاریخ آنها تعیین شود. اما برای وضوح بیشتر درین مورد لازم است تا در آینده در پهلوی منابع ادبی از نتایج باستانشناسی هر چه بیشتراستفاده شود.[۹]

از پژوهش های باستانشناسی که تا کنون صورت گرفته، این طور معلوم می شود که نیاکان ما بخشی از تمدن بزرگی بودند که دانشمندان آنرا "گروه تمدنی اندرونوفو" -Andronovo Culture می نامند که مربوط دورهٔ برونز است. این تمدن حد اقل در نیمهٔ اول هزارهٔ دوم پیش ازمیلاد از جنوب سایبریا تا آسیای میانه وجود داشت. ساحهٔ جغرافیایی آن از شمال دریای کسپین تا رود ینسی (Jenissei) در سایبریای شرقی (در شمال مغولستان) وسعت داشت. این تمدن (که از نظر زبانی به منزلهٔ گروه زبانی "ما فوق هند و ایرانی" تلقی می

شود)، بنا بر فراخی بزرگ اراضی بعدا به گروه های منطقه یی خرد تر تقسیم شد اما باز هم همهٔ آنها دارای خصوصیات فرهنگی مشترک بودند.

یکی ازین گروه های جدا شده - که اکنون مورد بحث ماست - نیاکان ما هستند که دانشمندان آنرا بخاطر ویژه گی های فرهنگی اش "مجموعهٔ باستانشناسی باختر- مرگیانا" یا "تمدن آمو دریا" (Bactria-Margiana Archaeological Complex = BMAC) مینامند.[10] سرزمین زیست آنها نخست دلتای رود مرغاب بود. این رود از نقطهٔ اتصال کوه های سفید کوه و تیر بند ترکستان در شمال غرب افغانستان سرچشمه گرفته و پس از پیوستن رود های قیصار و کشک به مسافت ۱۸۰ کیلومتر از بیابان ها گذشته و به وادی های ریگی در شرق دریای کسپین می انجامد. این رودخانه در آنجا در همان زمان باستانی یک لجنزار فراخ را تشکیل می داد. این منطقهٔ حاصلخیز همان مرگیانای تاریخی است. از شواهد باستانشناسی بر می آید که نیاکان ما این سرزمین را در مراحل مختلف آبادان ساخته و شهرک های بسیاری را با برج و باره بنا کردند و سرانجام در سرزمینی مسکن گزیدند که از مرگیانا (جنوب شرق دریای کسپین) تا انتهای شرقی سرزمین باختر وسعت داشت (نگاه شود به عکس شماره ۱). موجودیت ایشان درین ساحه حدود ۲۲۰۰ پیش از میلاد تخمین شده، مربوط دورهٔ برونز بوده و همزمان است با تمدن های اندوس (هراپه و موهنجو دارو، تمدن های پیش از آریایی ها)، ایلامی و تمدن "دولت میانی" در مصر.[11]

با وجود پیشرفت های علمی زیاد ما برای تایید آن در آینده به کاوش های بیشتر باستانشناسی نیاز داریم. تا آن وقت ما هنوز هم قسما در ابهام بسر خواهیم برد. اما آنچه را که به یقین می توان گفت، این است که اقوام هند و اروپایی که در چراهگاه های آسیای میانه می زیستند، در هنگام مهاجرت خویش به دو شاخهٔ **شرقی** (هند و ایرانی باستانی) و **غربی** (دستهٔ اروپایی) تقسیم شدند. شاخهٔ اولی که در حوزهٔ "باختر- مارگیانا" مسکن گزین شده بود، ناگزیر شد تا در حدود ۲۰۰۰ - ۱۷۰۰ پیش از میلاد در اثر خشکسالی های دوره یی، افزایش نفوس و بسا عوامل دیگر از آنجا به سوی جنوب مهاجرت کند.[12]

از آثار این شاخهٔ نیاکان هند و ایرانی باستانی (اصطلاح دانشمندان غرب: Proto-Indo-Iranian) می توان بی تردید دو عنصر را تشخیص داد:

۱- زبان های ایشان بنا به قواعد زبان شناسی با هم خویشاوند اند و مربوط به ریشهٔ زبان های هند و اروپایی می باشند.

۲- از نظر تباری این شاخه خود را "آریایی" می نامید که از آثار ادبی هر یک از ایشان هویداست.

این اقوام بعد از آنکه یک مدتی در سرزمین "باختر- مارگیانا" سکونت داشتند، به دو گروه **هند - آریایی** (Indo-Aryan) و **ایران - آریایی** (Irano-Aryan) تقسیم شدند:

گروه هند - آریایی با امواج پیاپی که مدت زیادی را در بر گرفت، در سرزمین افغانستان امروز سکنی شدند (مردم نورستان را می توان از نیاکان همین اقوام هند - آریایی دانست که در این مناطق بماندند). یک عده یی از آنها از کهساران هندوکش گذشته به مناطق شمال غرب نیمقارهٔ هند سرازیر شدند و در آنجا تمدن پیشرفتهٔ سند را ویران یافتند. اینکه علل فروپاشی تمدن حوزهٔ اندوس در آن زمان چه بود، هنوز کاملا معلوم نیست. علل آن شاید تغییر اقلیم، سیلاب بزرگ، رانش بزرگ زمین، زیاده روی در بهره برداری بیشتر کشاورزی و یا حملات اقوام بیگانه باشد که پیش از ورود اقوام هند و آریایی اساس زندگی را در ساحهٔ دریای اندوس نابود ساخت.[۱۳] بیشتر دانشمندان به این نکته متفق اند که موجی از اقوام آریایی شرقی در هزارهٔ دوم پیش از میلاد به مردمان بومی هند حمله کردند و اشاره میکنند به بعضی روایات که در متون **ریگ ویدا** ذکر شده است (به عنوان نمونه نگاه شود پایین به بخش شماره ۲: "واژهٔ آریایی").

زبان گروه **هند - آریایی** ریگ ویدا (Rigveda) بود و مردم خود را به همین زبان **ā́rya-** (آرْیه - به معنای شریف، نجیب -) می نامیدند که صفت آن **ā́riya-** (آرِیه) است به معنای کسی که "منسوب به قوم آریاست". شاخهٔ **ایران - آریایی** (که در پایین ذکر میشود) خود را به لهجهٔ خویش **ariya-** (أرِیَه - با مصوت کوتاه حرف اول -) میخواندند.[۱٤] زبان های این اقوام "زبان های ایرانی" نامیده شد. این اصطلاح توسط دانشمندان آلمانی اوگوست فریدریش پوت و کریستیان لسن بکار برده شد.[۱٥]

گروه **ایران - آریایی** به دو شاخه تقسیم شدند[۱٦]:
یک شاخه قسما در سرزمین امروزی افغانستان مهاجرت کرده و در آنجا مسکن گزیدند. ایشان در آنجا به مرور زمان فرهنگ خویشرا پرورش دادند که عبارت باشد از تشکیل دولت کیانی، ظهور دین زرتشتی و ترویج زبان اوستا.[۱۷]
شاخهٔ دیگر، یعنی برادران و خویشاوندان شان (یعنی ایرانیان به معنای امروزی) در عین زمان و یا مدتی پس از سکنی شدن در افغانستان امروزی به سوی غرب میان ۱۵۰۰ تا ۱۳۵۰ پیش از میلاد از طریق شرق دریای خزر مهاجرت کرده و وارد سرزمین میانرودان (Mesopotamia بین النهرین، سرزمین عراق امروزی) شدند. اما ممکن است که حد اقل دو موج از مهاجران به سوی ایران رفته باشند. گروهٔ اولی از شرق دریای خزر و دومی از ناحیهٔ ققفاز (فرضیهٔ هیبرت - کارلوفسکی). پس از مدتی، دولت مادها و به تعقیب آن دولت هخامنشیان ظهور کردند.

این دسته از خانوادهٔ **ایران و آریایی** در ایران امروزی فرهنگ خویشرا پرورش دادند که مهمترین شاخصهٔ آن دید أهورایی و ترویج زبان های مادی و پارسی باستان است. درین مساله دانشمندان غربی هم نظر اند (نگاه شود به عکس شماره ۲).[۱۸]
گروه مهم دیگر سَکایی ها (شاخه ای از آریایی های تورانی) اند که هخامنشیان آنها را سکاها (Sakā) می نامیدند و از قبایل مختلف تشکیل شده بودند و در قرن هشتم پیش ازمیلاد دریک ساحهٔ خیلی وسیع در آسیای میانه زندگی میکردند.[۱۹]

دانشمندان غربی اساساً همین دو شاخه یی را که مربوط به حوزهٔ بزرگ تمدنی ماست، **هند و آریایی** و **ایرانی** می نامند. من به خاطر سؤ تعبیر اصطلاح **ایرانی** برای جغرافیای امروز سرزمین ایران در تدوین "لغتنامهٔ زبان باختری" که در سال ۱۹۸۲ به زبان آلمانی به چاپ رسید، اصطلاح **آریانی** را به جای آن در موارد تاریخی و ریشه شناسی برگزیدم.[۲۰] اما به منظور فراگیر بودن همه جنبه های تاریخی و زبانی بهتر است آنرا به زعم دانشمند فرانسوی ژیلبیرت لزار **ایران و آریایی** نامید که مترادف با اصطلاح **هند و آریایی** می باشد و من از آن درین رساله استفاده می کنم.[۲۱]

نکتهٔ دیگر این است که فهم من از جغرافیای تاریخی گسترهٔ جغرافیایی است که بر پایهٔ وجوه تاریخی شامل ایران و فلات ایران می باشد. کشفیات تازه (سنگ نبشته ها، نسخه های خطی، سکه ها و آثار مختلف دیگر) که در نیم قرن گذشته در افغانستان امروز و قسمتی از ورارود و همچنان بنا به پژوهش های پیوسته که در بارهٔ بقایای زبان های **هند و آریایی** (در نورستان و شرق افغانستان و در مناطق گلگیت و چترال در پاکستان) صورت گرفته، دید ما را طوری وسعت داده که می توان گفت: سرزمین امروزی افغانستان در سیر تاریخ به عنوان یک چهار راه و پل ارتباطی میان منطقهٔ فرهنگی هندی، ایرانی و آسیای میانه وجود داشته، با این فرهنگ ها در طول همه دوره های تاریخی وجوه مشترک داشته و با هم مرتبط اند و درعین حال هم ویژگی های خودش را داشته و در مقطع هایی از تاریخ فرهنگ های خودش را هم به میان آورده است.[۲۲] پس نتیجه گیری می کنیم که ما با دو شاخه از یک درخت فرهنگی- تمدنی سر و کار داریم[۲۳]: تمدن ایرانی- آریایی در غرب (ایران امروزی) و تمدن ایرانی- آریایی دیگر در شرق، یعنی در فلات شرقی ایران.[۲۴]

درغرب دولت های چون مادی، هخامنشی، پارتی، ساسانی و دولت های دورهٔ اسلامی در کشور امروزی ایران به میان آمدند که پیوندهای تباری و فرهنگی با شرق (فلات ایران) داشتند اما در عین زمان ارتباط گسترده یی با تمدن های جنوب و غرب سرزمین شان داشتند (با میانرودان - بین النهرین-، مصر، یونان و روم). البته در دوره هایی از تاریخ مثلا در دورهٔ هخامنشیان و همچنان یک مدتی در دورهٔ ساسانیان قسمت های شرقی در تسلط این دو امپراتوری بود که طبعا تأثیرات فرهنگی - تمدنی خود را بجا گذاشتند.

در شرق دولت های کیانی، سَکایی، گریک و باختری، حکمروایی مقطعی دولت های هندی در جنوب هندوکش، حکمروایی کوشانیان، خیون ها، کیداریان و یفتلیان و دولت های بومی (مستقل از خلافت اموی و عباسی) در دورهٔ اسلامی بیشتر با آسیای میانه، چین و نیمقارهٔ هند پیوند داشتند اما در عین زمان پیوند ناگسستنی با ایران وجود داشت.[۲۵]

یکی از موضوعات مهم دیگر سیر تاریخی زبانهای ماست. درین مورد رجوع شود به لست که من آنرا تهیه نموده و اکنون به خوانندگان تقدیم می نمایم (عکس شماره ۳). به اساس این لست لازم است تا بحث کوتاهی در مورد زبان ها داشته باشیم:

هخامنشیان با اختراع خط میخی الفبایی - هجاهی برای پارسی باستان سعی کردند تاریخ خویشرا به زبان مادری شان که در پارس معمول بود، به ما به میراث بگذارند.[۲۶] سنگ نبشته های هخامنشیان جنبهٔ رسمی داشت. مهمترین آنها در سه نسخه است به ترتیب: پارسی باستان - ایلامی - بابلی که در جاهای خیلی بلند در مسیر راه کاروان ها قرار دارند (بیستون ، نقش رستم)، دسترسی به آنها به آسانی ممکن نیست و بیشتر نمایانگر پرستیژ و قدرت هخامنشیان بود. منظور این نبود که مردم آنها را بخوانند، بلکه مردم باید صرف آنها را از دور نظاره کنند و به جاه و جلال و هیبت هخامنشیان لبیک گویند.[۲۷] برای اینکه سایر اتباع امپراتوری از کارروایی های ایشان آگاه شوند، داریوش شاه فرمان داد تا کاپی این متون به سایر زبان های معمول آن زمان نوشته و به همه جا فرستاده شود (نگاه شود پایین به فصل سوم تحت: واژهٔ "آریایی"). بقایای این نسخه ها به زبان بابلی و آرامی در بابل و مصر پیدا شده اما متن پارسی باستان آن تا اکنون به دست نیامده است.

متون پارسی باستان دارای لغات و عبارات کهن است، اما نشانه های لهجوی که حکایت از رایج بودن یک گویش به خصوص کنند، در آن دیده نمی شود. به همین دلیل است که بعضی از دانشمندان این زبان را یک "زبان مصنوعی" می نامند که به این شکل در هیچ جایی بدان سخن گفته نمیشد.[۲۸] افزون بر آن، سنگ نبشته های شاهان متأخر هخامنشی نشان می دهد که زبان پارسی باستان در طول زمان رو به انحطاط رفته و تا حدی ناخوانا شدند (متن تعداد زیاد آنها در واقع کاپی سنگ نبشته های داریوش اند). این وضع نشان می دهد که شاهان هخامنشی پی برده بودند که با این رسم الخط میخی (که تمرین زیاد به کار داشت تا کسی چنین رسم الخط تازه را بیاموزد) و با این زبان تصنعی نمی توانند یک امپراتوری بزرگ چند زبانی را اداره نمایند. از سوی دیگر، شاید افراد ایرانی آموزش دیدهٔ کافی برای اجرای امور اداری در اختیار نداشتند. پس باید زبان دیگری که در آن زمان معمول و فراگیر بود و عدهٔ زیادی از دیگر تبارها به کتابت آن مهارت داشتند جایگزین خط میخی می شد و همچنان این کیفیت را می داشت تا با ابزار و لوازم تحریر نرم تر (مثل: پَر قاز و

قلم نَی) روی همه اشیا مانند چرم، چوب، پاپیروس، برگ درخت خرما، پارچه، ظروف سفالی و مانند آن که به همه جا سهلتر قابل انتقال باشند، نوشته شود و در عین حال زبانی باشد که در همه نقاط امپراتوری وسیع هخامنشی به حیث زبان اداره و بازرگانی و زبان مراودۀ رسمی بین المنطقه یی (lingua franca) پذیرا باشد. چنین زبانی می توانست

صرف زبان آرامی (Aramaic) باشد که پیش از هخامنشیان در خاور نزدیک و میانرودان (بین النهرین) زبان رایج بود و از طرف آنها منحیث زبان رسمی در منطقه به رسمیت شناخته بود.[۲۹] شاهان هخامنشی الزاما این زبان را به حیث زبان اداری خویش پذیرفتند و کاتبان زیادی را که زبان آرامی را منحیث زبان مادری می دانستند، در ادارت خویش گماشتند. بنا بران، زبان آرامی در یک منطقۀ وسیع از لیبیا، مصر، آسیای صغیر گرفته تا آسیای میانه و تا مرزهای هند رواج پیدا کرد و به واسطۀ این زبان امپراتوری هخامنشی به صورت منسجم اداره می شد بدون آنکه زبان های بومی اتباع این امپراتوری به نوعی خدشه دار شود. دانشمندان این نوع زبان را که به حیث زبان اداری در امپراتوری هخامنشی جایگزین زبان پارسی باستان شد، "زبان آرامی امپراتوری"

(Imperial Aramaic, Reichsaramäisch, Araméen d'Empire)

می نامند، اصطلاحی که از طرف دانشمند آلمانی یوسف مارکوارت (Josef Marquart) در سال ۱۹۲۷ نخستین بار به کار برده شد.[۳۰]

هنگامی که چنین تحول بزرگی صورت گرفت، باید دانست که دیوان داری و تبادلات مکاتبات فرامنطقه یی در ادارات هخامنشی با این زبان چطور انجام می شد:

۱- از مرکز به ساتراپی ها، یعنی به استان ها (به زبان پارسی باستان بدان -dahyu می گفتند یعنی "کشور، مملکت"، حالت جمع: dahyāva است به معنای "ممالک"): شاهنشاه هخامنشی و یا مقامات دولتی دستور و هدایات شان را به لهجۀ محلی خودشان (پارسی باستان منطقۀ پارس) شفاهی صادر می کردند. پس از آن، زیردستان (دبیران، کاتبان) آنرا بی درنگ به زبان آرامی ترجمه کرده و سرانجام نامه به زبان آرامی به مقصد مطلوب فرستاده می شد. در آنجا متن نامه ها از زبان آرامی به زبان پارسی باستان و یا به زبان بومی رایج آن منطقه (این منوط به این بود که فرماندار منطقه کی بود و به کدام زبان سخن می زد) از طرف مترجم شفاهی و یا تحریری ترجمه می شد.

۲- از ساتراپی ها به مرکز امپراتوری: فرماندار منطقه مطلب را به زبان محلی اش شفاهی می گفت. کاتبان آنرا به زبان آرامی بر می گردانیدند و نامه به مرکز امپراتوری فرستاده می شد. در آنجا نامه از زبان آرامی به صورت شفاهی به زبان پارسی باستان ترجمه می شد.

۳- مراودات از یک ساتراپی به ساتراپی دیگر هم بدین منوال بود، یعنی فرماندار یک ایالت (فرستنده) مطلب را به زبان محلی اش بیان می کرد. کاتبان مطلب را به زبان آرامی می نوشتند و نامه فرستاده می شد. در ایالت دیگر نامه به فرماندار آنجا (گیرنده) از زبان آرامی به زبان محلی اش شفاهی ترجمه میشد.[۳۱] بنابران، هزاران مترجم در ادارات امپراتوری کار می کردند. به همین دلیل، دانشمند فرانسوی پییر بریان Pierre Briant آنان را "انتقال دهندگان موجود زبانی" توصیف نموده و در عین زمان چون چنین طرزالعمل (یعنی نوشتن پارسی باستان با ریشهٔ هند و ژرمن به رسم الخط یک زبان سامی مثل آرامی) غیرعادی است، آنرا "تناقض زبانی هخامنشی" می نامد.[۳۲]
در تورات هم بدین موضوع اشاره شده است (کتاب عزرا Esra و کتاب استر Esther). از گزارش های تورات چنین برمی آید که از یک سو، مراسلات رسمی به زبان آرامی صورت می گرفت و از سوی دیگر، مردم هر منطقه به زبان محلی خود صحبت می کردند و برای کتابت زبان خویش الفبای خویشرا داشتند.[۳۳]

نتیجه: امپراتوری هخامنشی یک دولت کثیر الملتی و به همین ترتیب یک دولت کثیر الزبانی بود.[۳۴] اقوام مختلف در مناطقی که زندگی می کردند، به زبان های خودشان تکلم می کردند و دارای یک نوع خود مختاری در چهارچوب امپراتوری بودند ولی زبان رابط منحیث زبان رسمی زبان آرامی بود.[۳۵]

پس از سقوط امپراتوری بزرگ هخامنشی و ظهور یونانیان، زبان یونانی زبان اداری و ادبی شد که تا ظهور پارت ها جایگاه بس مهمی درین منطقه داشت. از ورای پژوهش های باستانشناسی، سکه شناسی، کتیبه شناسی و آثار ادبی درمی یابیم که سِلوکی ها Seleucids تا میانهٔ قرن دوم میلادی در سرزمین ایران امروزی حکمرانی کرده و به این ترتیب، طوری که گفته شد، زبان یونانی به حیث زبان اداری و ادبی رایج بود و طبیعی است که این زبان با اهمیتی که در منطقه داشت، حتی در دورهٔ ساسانی هم در کنار زبان پارسی میانه تا مدت زیاد باقی ماند.[۳۶] این موضوع در بخش های شرقی هم صدق می کند. موجودیت دولت "یونان و باختری" (۲۵۶ - ۱۳۵ پیش از میلاد) تاثیرات مهمی از خود در منطقه و از آن فراتر در هند برجا گذاشت. پس جای شگفتی نیست که زبان اداری نخستین

شاهان کوشانی هم یونانی بود و به همین زبان سکه ضرب می کردند. امپراتور کنشکا نخستین کسی بود که زبان بومی، یعنی زبان باختری را جایگزین زبان یونانی ساخت (در سال ۱۲۷ میلادی). وی در سنگ نبشتهٔ رباطک چنین اشاره می کند که وی فرمان داد تا کارروایی هایش به زبان یونانی نگاشته و پس از آن به زبان "آریایی" (باختری) نگارش شود. آثاری که به زبان یونانی در باختر زمین، ورارود و ناحیه گندهارا کشف شده اند، نشان می دهند که تا چه اندازه زبان یونانی از نظر سیاسی- اجتماعی- فرهنگی درین خطه اهمیت داشت و منحیث زبان اداری و ادبی رایج بود.[۳۷] طوری که گفته شد، زبان باختری، یعنی زبان بومی و زبان گفتاری مردم در باختر زمین، ورارود و گندهارا، پس از تدوین سنگ نبشتهٔ رباطک در زمان کنشکا زبان کتابت شد و از آن زمان به بعد، حد اقل تا قرن نهم میلادی زبان اداری بود.

اکنون لازم است تا وضع زبان ها را در زمان پارت ها (۲۴۷ پ م تا ۲۲۴ م) بررسی کنیم: در آغاز باید یاددهانی شود که ما از سقوط امپراتوری هخامنشی و ظهور اسکندر مقدونی تا استقرار پارت ها در سرزمین پارس (Persis)، یعنی در وطن آبایی هخامنشیان، تقریبا برای مدت دو قرن (یعنی از ۳۳۰ تا ۱۴۰ پیش از میلاد) در یک دورهٔ تاریک قرار داریم که نمی توانیم سیر تحول زبان ها را تعقیب کنیم. عده یی از دانشمندان ادعا می کنند که ما حتی فراتر از آن یعنی تا حدود ۳۵۰ سال بعد تر هم در تاریکی قرار داریم، یعنی ما از دورهٔ تسلط پارت ها در سرزمین پارس تا پیدایش نخستین آثار ادبی دورهٔ ساسانی در اوایل قرن سوم میلادی (غیر از یک تعداد سکه های شاهان محلی به نام فره ترکا Frataraka که تابع پارت ها بودند و منابع عیسوی در مورد تبلیغ دین عیسوی در پارس) با فقدان منابع در پارس روبرو هستیم.[۳۸] اما از سایر نقاط امپراتوری پارت ها (مثلا از نیسا) آثار قابل ملاحظه یی به ما رسیده است. به اساس کلیه آثار کشف شده و بررسی زبانی متن های آنها می توان گفت که در امپراتوری پارت ها سه زبان، یعنی زبان یونانی، آرامی و پارتی به عنوان زبان های عمده کنار یکدیگر به کار می رفتند. زبان پارتی در دوره های نخستین صرف در سرزمین اصلی پارت ها (شامل ترکمنستان امروزی، استان خراسان و گرگان در ایران) که در آنجا در سال ۲۴۷ پیش از میلاد بنیاد سلطنت گذاشته شد، رایج بود. اما در سلسلهٔ فتوحات در سایر نواحی هم به عنوان زبان اداری معمول شد.

زبان پارتی از زبانهای ایرانی شمال غربی است و مانند زبان پارسی میانه آغشته با واژه های دخیل آرامی است. این زبان یک مدت زیاد در زمان ساسانیان هم معمول بود. در اواخر دورهٔ ساسانیان، شاهان ساسانی و ادارات ایشان صرف به زبان پارسی میانه (یعنی لهجهٔ استان پارس) که همچنان پُر از واژه های آرامی بود، مکاتبه می کردند.

ساسانیان در منابع تاریخی پیوسته به حیث وارثان و اخلاف هخامنشیان قلمداد شده اند چرا که ایشان مثل هخامنشیان از همان ناحیهٔ باستانی پارس برخاستند، کارروایی های شان را در جایگاهای تاریخی هخامنشیان نقش کرده و سیاست داخلی و خارجی خویشرا هم بر مبنای سیاست آنها استوار کردند. اما اگر به آثار ادبی ساسانیان نگاه کنیم و مثلا "خدای نامه" را که "تاریخچهٔ ملی" شان به شمار می رفت بررسی کنیم، متوجه می شویم که ساسانیان هیچ تصوری از هخامنشیان نداشتند. در"خدای نامه" صرف پنج دودمان ذکر می شود: پیشدادیان، کیانیان، سَکایی ها، اشکانیان و ساسانیان. افزون بران، به طور کلی می توان درین اثر چهار عنصر را طوری که دانشمند آلمانی یوسف ویزن هوفر به آن اشاره کرده است، دید (نگاه شود به پانوشت شماره ۳۸، ص ۱۶ به بعد):

۱- واقعات تاریخی و افسانه یی یکسان با هم آمیخته شده اند.
۲- مادها و هخامنشیان هیچ جایگاهی درین اثر ندارند. این امر به ذات خود نشان می دهد که "خدای نامه" بیشتر از سنت و فرهنگ ایران شرقی (خراسان) متأثر است.[۳۹]
۳- ارتباط نزدیک میان "تاریخ" و "دین" یعنی میان "تخت شاهی" و "آتشدان" (به معنای دیگر میان خانواده های شاهی و روحانیون) از سر تا پا در خدای نامه دیده می شود. این خدای نامه قرن ها بود که به صورت شفاهی نسل به نسل روایت می شد تا اینکه در زمان پادشاهی خسرو انوشیروان (۵۷۹-۵۳۱ میلادی) به زبان پهلوی تدوین شد. نکتهٔ مهم این است که سنت های تاریخی و افسانه یی سرزمین غرب و جنوب غرب ایران امروزی (جایگاه مادها، هخامنشیان و ساسانیان) در خدای نامه راه نیافته و لو که در آنجا به یقین سنت ها و فرهنگ هایی وجود داشته است. پس طوری که در بالا گفته شد، به این نتیجه می رسیم که فقدان چنین سنت ها بر می گردد به زمان پارت ها. در زمان تسلط بس طولانی آنها (حدود۵۰۰ سال) سنت و فرهنگ شرقی، جایی که پارت ها از آنجا آمدند، در ایران ترویج پیدا کرد و سنت های بومی آنجا را زیر تأثیر قرار داد و یا عقب زد. شاید همین فقدان هویت ملی بوده باشد که ساسانیان وقتی که به قدرت رسیدند در سیاست بیشتر ملی گرا بودند و در دین بیشتر محافظه کارانه عمل کردند.

در قلمرو اصلی ساسانیان، یعنی در سرزمین ایران امروزی، طوری که گفته شد زبان یونانی، پارتی - پهلوانیک- و پارسی میانه - پهلوی- معمول بود (منظور سنگ نبشته ها، سنگ آرامگاه ها و بعضی آثار کوچک اند) اما در دوره های بعدی همه آثاری که به دست ما رسیده است، به زبان پارسی میانه نگاشته شده که از قرن سوم تا قرن هفتم و از قرن نهم تا دهم پس از میلاد (که بیشتر آثار دینی اند) رواج داشت اما مردم به زبان عامیانه، یعنی به زبان پهلوی گفتاری سخن می گفتند. تفاوت عمده یی که میان زبان پارسی میانهٔ موبدی و پارسی میانهٔ گفتاری در دورهٔ ساسانیان وجود داشت این است که اولی متأثر از واژه های اوستای جوان و پارتی و آغشته با واژه های فراوان آرامی (هزوارش) بود و دومی بدون

هزوارش اما غنی با آرایش های لفظی و ادبی. در عین زمان تفاوت میان پهلوی گفتاری و زبان پارسی میانهٔ مانوی این بود که پارسی میانهٔ مانوی که بعداً نقش به سزایی در آسیای میانه بازی کرد، بدون هزوارش، خیلی ساده وعاری از هر نوع تصنعات لفظی بود. به عبارت دیگر زبان مانوی نمایندگی از پارسی میانهٔ روستایی ناب می کرد.

در باختر و ورارود، زبان باختری (بر خاسته از الفبای یونانی، نخست با حروف بزرگ نا پیوسته و در دوره های پسین با رسم الخط مشقی) زبان رسمی و زبان گفتاری مردم بومی این سرزمین بود که بعد ها از آنجا نخستین پارسی سرایان در تاریخ ادب پارسی برخواستند. از مدارکی که تا حال به دست آمده، می توان با تأیید گفتار دانشمند انگلیسی آقای سیمز ویلیامز گفت که این زبان حد اقل تا حدود هزارسال زبان رسمی، اداری و زبان گفتاری این سرزمین بود. نکتهٔ مهم این است که این زبان مدت های زیاد پس از تهاجم اعراب در باختر زمین گویش داشت و زبان کتابت و اداره بود. برای تأیید این مطلب به سه منبع مهم اشاره می کنم:

۱- از آغاز دورهٔ اسلامی سکه هایی وجود دارند که آنها را "سکه های عرب - ساسانی" گویند. این سکه ها در واقع سکه های خسرو دوم (۵۹۰- ۶۲۸) و یزدگرد سوم (۶۳۲ - ۶۵۱ میلادی، نوع دوم) اند که تا فروپاشی امپراتوری ساسانی سکه های رایج بودند. بعد از فروپاشی این امپراتوری، شاهان محلی در باختر زمین و بعد ها امرای عرب از آنها استفاده کردند.
عده ای از آنها سه زبانه اند: پهلوی، باختری و عربی. شاهان محلی در باختر زمین که خود را مستقل ساخته بودند در روی و پشت سکه ها مکان شاهی، نام خویش و نام ضراب خانه را به زبان باختری ضرب کردند. قلمرو شاهی در روی سکه ها در برابر نیمرخ شاه zolado gōzogano = "زولاد گُوُزَگان" آمده به معنای "گُوُزَگان با شکوه" = "جوزجان با شکوه" و در پشت سکه ها به طرف چپ (عقربه ۹- ۱۲) نام شاه garigo šauo "گاریگ شاه" و به طرف راست (عقربه ۱ - ۳) نام ضراب خانه که پایتخت هم بود به نام ambiro "انبیر" آمده است.[۴۰]
طوری که گفته شد بعد ها امرای عرب در خراسان ازین سکه های تاریخدار (مثلا سال های ۶۳، ۶۸ و ۶۹ یزدگردی برابر با سالهای ۶۹۶، ۷۰۰ و ۷۰۱) استفاده کرده و در لبه های آنها علامات مشخصهٔ خویش مانند "بسم الله"، "الله" و سمبول "ماه" را به منظور تأیید ارز و قابلیت داد وستد سکه ها اضافه نمودند .در چند سکه در لبهٔ راست و یا چپ (در بعضی موارد در هر دو لبهٔ سکه ها) واژهٔ باختری bago = "بغ" (= "خداوند") ضرب شده است. این خوانش من بی تردید درست است چرا که در چند سکه در کنار واژهٔ باختری نام "ربی" و در مواردی هم نام "الله" به عربی دیده می شود (نگاه شود به عکس شماره ۴).[۴۱]

۲- در جمع اسناد باختری که آقای سیمز ویلیامز منتشر کرده است جوانترین آنها اسناد شماره W، X و Y اند که به تاریخ ۵۲۵، ۵۲۷ و ۵۴۹ تقویم باختری (برابر با ۷۵۷، ۷۵۹ و ۷۸۱ میلادی) نگاشته شده اند. متن های آنها که عبارت از یک قرارداد خرید یک قطعه از املاک یک خانواده، اقدامات برای برقراری صلح و یا توضیحات قضایی به شکل یک نامۀ سرکشاده می باشد، مسایل عادی روزمرۀ شهروندان را نشان میدهد که حتی تا آغاز دورۀ عباسی به زبان باختری در ادارات به کار می رفت.[۴۲] این اسناد همه در شمال افغانستان کشف شده اند.

۳- همچنان سنگ نبشته های باختری درۀ توچی در وزیرستان پاکستان در مرز با افغانستان که یکی از آنها به تاریخ ۶۳۵ تقویم باختری (برابر با ۸۶۶ میلادی) نگاشته شده گواه رایج بودن این زبان حد اقل منحیث زبان اداری تا زمان خلافت المعتز، خلیفه عباسی می باشد (نگاه شود به عکس شماره ۵، همچنان نگاه شود به بخش دوم: واژۀ "تاژیک"، آنجا پانوشت شماره ۱).[۴۳]

۴- در مجموعۀ نسخه های کشف شده از تورفان که در آرشیف برلین نگهداری می شود، نسخه ای است با شمارۀ M 1224 که زبان آن باختری اما به رسم الخط مانوی نوشته شده و متن آن مسایل دینی، یعنی پیام آور آیین مانی است. این نسخه بار اول از طرف دانشمند انگلیسی آقای ایلیا گیرشویچ و درین تازگی ها از جانب آقای سیمز ویلیامز خوانش شده است و مربوط اواخر قرن نهم میلادی می باشد.[۴۴] پس نتیجه گیری می کنیم که از فروپاشی ساسانیان ببعد تا دورۀ عباسیان، طوری که گفته شد، زبان باختری در باختر و ورارود معمول بود.[۴۵]

بنابران از نظر من سیر تاریخی زبان ها و پیوند های شان با یکدیگر بنا به این اسناد تاریخدار چنین است: پس از برافتادن دولت هخامنشی به دست اسکندر مقدونی، شمار زیادی از ایرانیان به باختر و ورارود سرازیر شدند و همچنان متعاقبا تعداد زیاد دیگری از ایرانیان در رکاب اسکندر بدانجا آمدند و در آنجا مدت ها مستقر بماندند. این وضع طبعا چه در زمان تسلط طولانی هخامنشیان و چه بعد از آن در زمان فتوحات اسکندر در شرق تأثیراتی بالای زبان ها (پارسی باستان ↔ اوستا) داشته است. در دوره های واپسین، یعنی پس از بر افتادن دولت کوشان (در اواسط قرن سوم میلادی) و بعد ها پس از سقوط دولت یفتلیان (۵۶۰ میلادی)، بخشهایی از افغانستان امروز تحت تسلط امپراتوری ساسانی درآمد. درین دوره هاست که عده یی از خانواده های ایرانی درین سرزمین مسکن گزین شده و با مردم بومی آنجا آمیختند و وقتی که دولت ساسانی سر انجام از جانب اعراب سقوط کرد، موج دیگری از ایرانیان به حوزۀ باختر و ورارود مهاجر شدند. گروه دیگر آن دسته از

ایرانیان بودند که در رکاب سپاهیان اعراب و در خدمت ایشان برای اجرای وظایف نظامی و ملکی وارد خراسان و ورارود شده ومدت زیاد آنجا بماندند. گروه ثانی بازرگانان بودند که سهم ایشان در مراودهٔ زبانی ناچیز نبود.[٤٦] پس واضح است که به صورت کلی زبان گفتاری مهاجران با زبان مردم بومی در باختر و ورارود با تأثیرات متقابل بار دیگر با هم آمیخته شد. بنا بران من به این باورم که از آمیخته شدن این زبان هاست (زبان باختری جوان، زبان پارسی میانهٔ ساسانی و زبان پارسی میانهٔ مانوی با تأثیرات زبان پارتی، سغدی و عربی) که **زبان پارسی نو** به میان آمد. به عبارت دیگر، **زبان پارسی نو** یک **زبان مخلوط** (synthesis) است.[٤٧] باساس همین ویژگی است که این زبان در هر جایی که صحبت می شود، یک زبان همگون (homogeneous) است، در حالی که زبان های ایرانی میانه تا حدی با یکدیگر ناهمگون (heterogeneous) می باشند. ایجاد دولت های طاهریان و صفاریان و به ویژه دولت سامانیان و تمرکز زبانی در حوزهٔ باختر و ورارود زمینه را فراهم ساخت تا زبان پارسی نو رایج و در ادارات جا یابد و نخستین آثار ادبی پارسی نو هم در همین جا پدید آید.[٤٨] بنا بران منظور ابن مقفع و سایر مورخان از **دری** به عنوان زبان **در** و **درگاه** همین دولت های بومی در شرق می باشند چونکه در ساحهٔ **جغرافیای** ایران در آن زمان، یعنی پس از سقوط ساسانیان، دیگر درباری وجود نداشت که بتوان زبان پارسی نو را بدان درگاه اطلاق کرد.[٤٩] اما در زمان های واپسین وقتی که مثلا حافظ، سعدی، خاقانی، ناصر خسرو و دیگران در آثار شان در جاهی واژهٔ **پارسی** و در جاه دیگر واژهٔ **دری** را به کار می برند، بدین معنی است که هر دو به عنوان واژه های مترادف برای یک زبان به کار می رفتند.

اگر امروز بعضی ها داد از **پارسی، دری** و **تاجیکی** منیحث زبان های جداگانه می زنند، پس چنین طرز دید جنبهٔ سیاسی دارد نه علمی. از دید زبانشناسی هر سه اینها گویش های یک زبان واحد اند. طبعا این گویش ها تفاوت های لهجه یی، دستوری، لغوی، آوایی و واژگانی با همدیگر دارند، پدیده یی که آنرا در سایر زبان های دنیا هم می توان مشاهده کرد (مثلا در زبان آلمانی با گویش های گوناگون).

از سوی دیگر، زبان پارسی نو منحیث **زبان استاندارد**، یعنی **زبان ادبی** در تمام قلمرو زبان پارسی کلاً به دو سبک تقسیم می شود: **پارسی در شرق** (زبان خراسان و ورارود که به پیروی از زبان باختری جوان و پارسی میانهٔ مانوی واژه های کهن داشته، ساده و بی آلایش است. همین زبان است که بعدا در هند هم رایج شد) و **پارسی در غرب**، یعنی در ایران (زبان آمیخته با آرایش های لفظی که از خصوصیات زبان پهلوی است).[٥٠]

۲- واژهٔ "آریایی"

در عصر نوین که ما زندگی می کنیم، افتخار و مباهات روی یک قوم و تبار خاص عملی است خلاف کرامت انسانی و دور از اندیشه های انسانگرایی، چونکه همهٔ ما در آفرینش زیک جوهریم.

از آنجایی که ذکر واژهٔ **آریایی** نزد بعضی ها سؤ تعبیر شده است، لازم می بینم تا درین مبحث روشن سازم که:

۱- به استناد آثار کتبی از جملهٔ تمام تبارهای "هند و اروپایی" صرف اقوام حوزهٔ فرهنگی ما، یعنی اقوام "هند - آریایی" و "ایران - آریایی" خویشتن را **آریایی** می نامیدند.

۲- اگر نیاکان ما خویشتن را **آریایی** نامیده اند، منظور آنها "سیاسی" نه بلکه "تباری" بود، یعنی آنان می خواستند نشان دهند که با مقایسه با سایر اقوام به یک طیف و قبیلهٔ به خصوص مربوط بوده، اندیشه های اجتماعی، دینی و رسم و رواج ایشان با دیگران فرق داشت. منظور صرف همین بود.[۵۱]

به این اساس نیاکان ما تبار و زبان خویشرا "آریایی" و همچنان کشور خویشرا بدین نام منسوب می دانستند. در متون ویدایی صحبت از āryā vāc "زبان آریایی، گفتار آریایی" است [۵۲]، منظور سرزمینی است که در آن "زبان آریایی"، یعنی زبان سانسکریت ویدایی صحبت می شد. شاه هخامنشی داریوش اول (۵۱۹ پیش از میلاد) نخستین کسی بود که کارروایی هایش را به زبان "آریایی" ariya (اَیرِیه) نوشت و برادران ایرانی- آریایی ایشان در شرق، یعنی باشندگان باختر و ورارود هم خویشرا به زبان اوستا airiia (اَیرِیه، با واکهٔ کوتاه) و سرزمین آبایی شان را airiianəm vaējah (اَیرِیه نِم وَیجَه، با واکه کوتاه. از نگاه دستوری در حالت فاعلی مفرد مخنث است) می نامیدند.[۵۳] در دوره های واپسین هم صحبت از ariao oaso (= ariya vāc) "زبان آریایی" است (سنگ نبشتهٔ رباطک به زبان باختری، نگاه شود پایین تحت شماره **ت**).

درین مورد به عنوان نمونه از هر ساحهٔ فرهنگی یک مثال میاورم:

الف: نام آریایی های هند ārya (آرْیَه، با واکهٔ بلند) است. رجوع شود مثلا به ریگ ویدا (سانسکریت باستان)، کتاب ۲، ترانهٔ ۱۱، فقرهٔ ۱۷ - ۱۸ که در آن یک موبد، خدای إندرا Indra را چنین خطاب می کند:

apāvṛṇor jyotir āryāya ni savyataḥ sādi dasyur indra
sanema yé ta ūtíbhis táranto víśvā spṛdha āryeṇa dásyūn
(اپافرنور جیوتییر آریایه نی سفیته سادی دسیور اندرا! سنیمه یی ته اوتیبهیس ترنتو ویشوا
سپردهه آرینه دسیون)
"تو برای آریایی ها روشنایی را پدید آوردی و دسیوها را چپ کنار گذاشتی آه خدای إندرا! ما امیدواریم تا به یاری تو به همهٔ مخالفان فایق آمده و یکجا با آریایی ها به دسیوها غلبه کنیم "[٥٤]

آنچه کاملا واضح است، این است که واژهٔ ārya در متون ریگ ویدا به انسان هایی گفته می شد که زبان، افکار و عقاید دینی آنها با مردمان بومی وادی سند که دسیو Dasyu نامیده می شدند، فرق داشت، یعنی آنها در چهارچوب یک نظام اجتماعی- دینی ویژهٔ خود شان زندگی می کردند[٥٥]. در ریگ ویدا این واژه به شکل صفت هم آمده است و این خود بیانگر آن است که کاربرد آن به شکل صفت نمی تواند تبعیض و برتری نژادی را در پی داشته باشد. واژهٔ "آریایی" به همین مفهوم قرن ها معمول بود. بنا به آثاری که چندی پیش در دره های گلگیت (در شمال پاکستان) کشف شده اند، این واژه تا ۶۵۰ میلادی هم مورد استفاده بود.[٥٦]

ب: نام آریایی ها در اوستا -airiia (اَیرِیه) است: نخست سخن کلاً از "آریایی" و "غیر آریایی" است:

(یشت ۱۹، ۵۶): airyanąm daẋyunąm "کشور آریایی ها"
و: (یشت ۱۹، ۶۸) anairyā daiŋ́hūš ، و یا: (یشت ۱۸، ۲) anairyā daiŋ́hāvō
هر دو به معنای: "کشور غیر آریایی ها"

اما در جاه دیگر مشخص تر از اقوام نام برده می شود. نگاه کنید مثال ذیل را در یشت ۱۳، ۱۴۳-۱۴۴:

airyanąm daẋyunąm, tūiryanąm daẋyunąm, sairimanaąm daẋyunąm,
sāininąm daẋyunąm, dāhīnąm daẋyunąm
یعنی: "کشور آریایی ها، کشور توران ها، کشور سرمت ها، کشور ساینی ها
و کشور داهی ها."

به نظر من جالبتر این کرده در یشت ۱۳، ۸۷ است:

Gaiiehe Marəθnō aṣaonō frauuaṣ̌īm yazamaide
yō paoiriiō Ahurāi Mazdāi
†manasca (خوانش درست: *mąθrąsca) gūšta sāsnåsca
yahmat̰ haca frāθβərəsat̰

nāfō airiianąm daẋiiunąm
ciθrəm airiianąm daẋiiunąm

(گایی مرِسْنو آشونو فَروأشیم یزمایده، یُو پاویریو اهورای مزدای، مسْرَسچه گوشته ساسناسچه، یَهمت هچا فراس برِیست، نافو أیریانام دهیونام، چسرِیم أیریانام داهیونام)

"ما فروهر گیومرثِ (= اولین انسان) راستین را پرستش می کنیم، نخستین کسی که به اندیشه ها و آموزش های اهورا مزدا گوش داد. اهورا مزدا از وی (به عنوان جد) خانوادهٔ (ناف) کشورهای آریایی و نژاد (چسرِیم) کشورهای آریایی را پدید آورد."

پ: پادشاهان هخامنشی (مثل داریوش اول وخشایارشاهٔ اول) خود را نه تنها "پارسی" و "پسر یک پارسی" می خواندند، بلکه خود را "آریایی" و از "نسب آریایی" هم تلقی می کردند. به طور مثال داریوش اول در سنگ نبشتهٔ نقش رستم فقرهٔ ۲ می گوید:

adam Dārayavauš xšāyaϑiya vazṛka, xšāyaϑiya xšāyaϑiyānām …
Vištāspahyā puça, Haxāmanišiya, Pārsa, Pārsahyā puça,
Ariya, Ariyaciça

(أدم داره یه وهوش کشایه سیه وزرکه ،کشایه سیه کشایه سیانام .... ویشتاسپهیا پوسه، هخامنشیه، پارسه، پارسهیا پوسه، أرِیه، أرِیه چیسه)

"من داریوش (هستم) شاه بزرگ، شاه شاهان، پسر ویشتاسپ، یک هخامنشی، یک پارسی (و) پسر یک پارسی، یک آریایی از نسل آریایی"[۵۷]

ساسانیان از قرن سوم میلادی به بعد، در سنگ نبشته ها خویشرا "شاهنشاه إیران و أنیران" (یعنی شاهنشاه ایران و غیرایران؛ پارسی میانهٔ **إیران** به معنای **آریایی** است، نگاه شود به پا نوشت شماره ۱۴) می نامیدند، مثلا شاهپور اول شاه ساسانی در آغاز سنگ نبشتهٔ کعبهٔ زرتشت که به سه زبان پارسی میانه، پارتی و یونانی[۵۸] نوشته شده است چنین گوید:

متن پارسی میانه:

An mazdēsn bay Šāpuhr šāhān šāh Ērān ud Anērān
kē čihr az yazdān

متن پارتی:

Az mazdēzn baγ Šāpuhr šāhān šāh Aryān ud Anēāryān
kē čihr až yazdān

(از مزدیزن بغ شاپور شاهان شاه إیران أُود إنیران که چهر اژ یزدان)

"من مزدا پرست شاهپور بزرگ ام، شاهنشاه ایران و غیر ایران که چهر (= نژاد) از یزدان دارد"

منظور از "غیر ایران" درینجا اقوام دیگر اند، یعنی که آنها پارسیان نیستند. یونانیان نیاکان ما را "آریایی" می نامیدند اما در عین زمان به منظور تمیز از خود شان در همان متن آنها را بربرها (Barbaris)، یعنی "بیگانه" می نامیدند. این نوع رد و بدل شدن نام ها نشان می دهد که منظور صرف تمیز یک قوم از قوم دیگر بوده است (البته بعد ها در بعضی موارد در اثر جنگ ها و خصومت ها یک قوم تنفر و انزجار خود را بالای قوم دیگر تبعیضانه نشان می داد).

ت: برادران ایرانیان در شرق خود را همچنان "آریایی" می نامیدند. نگاه شود به سنگ نبشتهٔ باختری رباطک که در سال اول جلوس کنشکا امپراتور کوشان (در سال ۱۲۷ میلادی) نوشته شده و یکی از مهمترین اسناد تاریخی است که از هر جهت با اهمیت می باشد (رجوع شود به عکس شماره ۶). کنشکا خواست تا کارنامه هایش را (فتوحات، شجره نامه و خدایان را که کوشانیان به آنان معتقد بودند و یا در ساحهٔ امپراتوری تقدیس می شدند) برای نسل های آینده به میراث بگذارد همان طوری که هخامنشیان و ساسانیان هم این کار را کردند. این چنین معلوم می شود که این مساله برای کوشانیان خیلی مهم بود. ایشان امپراتوری بزرگی را به میان آوردند که در کنار امپراتوری چین و امپراتوری روم (هند مستعمرهٔ امپراتوری کوشان بود) سومین قدرت بود که در آن زمان در جهان معلوم وجود داشت. کنشکا در آغاز این سنگ نبشته به زبان باختری، سطر۳ تا ۴ می گوید:

οτηια ι **ιωναγγο** οασο οζοαστο, ταδηια **αριαο** ωσταδο.
ταδο αβο ιωγο χþονο αβο ι ιυνδο φροαγδαζο =
otēia i **iōnaggo** oaso ozoasto, tadēia **ariao** ōstado.
tado abo iōgo xþono abo i iundo froagdazo.
(اُوتیه اِی اِیونانگ واس اوزواست، تدیه **اریاو** اوستاد. تد أب ایوگ کشون أب اِی اِیوند فرواگدز)
"و وی (یعنی کنشکا) فرمان نوشتن آنرا (کارروایی هایش را) به زبان یونانی صادر کرد. سپس آن به زبان "آریایی" نگارش شد. پس در سال یکم سلطنت این فرمان تا هند اعلام شد"

اگر چه منظور درینجا زبان است اما این زبان طبعا منسوب می شود به گویندگان آن که عبارت باشند از آریایی های ساکن باخترزمین.[۵۹]

جالب این است که تشابه متن سنگ نبشتهٔ رباطک را در سنگ نبشته های هخامنشیان می بینیم. داریوش اول در سنگ نبشتهٔ بیستون (فقرهٔ ۷۰) می گوید:

θāti Dārayavauš xšāyaθiya: vašnā Auramazdāha ima dipiciçam, taya adam akunavam patišam ariyā. Utā pavastāyā utā carmā gr̥ftam āha.

(ساتی داره یَه وهوش کشایه سِیه: وشنا أوره مزداهه إیمه دیپیسی چم، تَیه أدم أکونوم پَتیشم أریا. أوتا پَوستایا أوتا چرما گرفتم آهه)

"داریوش شاه گوید: بنا به خواست اهورامزدا این نسخهٔ سنگی است که من دستور نوشتن آنرا به زبان آریایی دادم و آن به روی تِیکر و چرم هم گرفته شد."

منظور داریوش این است که وی فرمان نوشتن این نسخهٔ سنگی را به زبان مادری اش که آنرا "آریایی" می نامید، داد.

و در اخیر می گوید:

utā niyapaiθiya utā patiyafraθiya paišiyā mām. Pasāva ima dipiciçam frāstāyam vispadā antar dahyāva. Kāra hamātaxšatā.
(أوتا نیه پَیسیه أوتا پَیتیه فرسیه پیشیه مام. پساوه إیمه دیپیچم فراستایم ویسپدا انتر دَهیاوه. کاره هماتَخشتا)

"و آن (یعنی متن سنگ نبشته) نوشته شد و پیش من خوانده شد. پس (نسخهٔ) این سنگ نبشته را فرستادم به همه جا به اطراف. مردم (درین قسمت) همکاری کردند"
(رجوع شود به لست منابع در پانوشت شماره ۵۷، ص ۸۷)

چنین تشابهات میان دو متن پارسی باستان داریوش و متن باختری کنشکا نمی تواند تصادفی باشد بلکه به گونه یی نشانهٔ آن است که کوشانیان هم همتباری بودن آریایی خویشرا ادعا می کردند و استقلالیت خویشرا در شرق تمثیل می نمودند.[۶۰]

۳- اهورا مزدا

وی در ایران بزرگترین بغان بود (maθišta bagānām و baga vazraka) که در سنت دینی هخامنشیان (و بعداً ساسانیان) جایگاه به خصوص داشت و تصاویر وی هم به مثابهٔ خدای یکتا به نمایش گذاشته شده است (رجوع شود به عکس شماره ۷). پرستش اهورا مزدا پدیده یی است که پیش از ظهور زرتشت وجود داشت. از معادل واژهٔ ایلامی این نام معلوم می شود که اهورا مزدا در دورهٔ هخامنشیان به حیث "خدای بزرگ آریاییان" تلقی و پرستش می شد.[۶۱] اگر چه در سنگ نبشته های شاهان هخامنشی بعد از داریوش نام خدایان دیگر مثل میترا و اناهیتا هم ذکر شده اما ایشان مقام دوم و سوم را داشته و به تصویر کشیده نشده اند.[۶۲] تصاویر اهورا مزدا در آثار هخامنشیان ابتکار هنری خودشان نبوده بلکه از هنر فرهنگ های بین النهرین (Mesopotamia) اقتباس شده است.
فرق بارز این دو دوره در تیپولوژی این خداست. در آثار هخامنشیان وی به حیث آفتاب بالدار تمثیل شده اما در عین زمان مثل پادشاه چهرهٔ انسانی داشته لباس و کلاهش مثل پادشاه است. در یک دستش به پادشاه تهنیت می گوید و در دستش دیگرش حلقهٔ شاهی است که می خواهد آنرا به حیث سمبول شاهی به پادشاه هدیه کند. این نوع نقش نگاری در آثار هخامنشیان شکل خیالی داشته و بیشتر حکایت از وجود ملکوتی وی می کند که از آسمآنها به زمین فرود آمد. در دورهٔ ساسانیان اهورا مزدا کاملا به شکل انسان ظاهر می شود تا حلقهٔ شاهی را به پادشاه هدیه کند.

اهورا مزدا در شرق هم به حیث بزرگترین خدا پرستش می شد. جایگاه و منزلت وی در گات ها بیان شده است. وی نخستین خدا و آخرین خدا بود، وی خالق واقعی بود با معجزه های خداوندی، وی خدای هستی و خدای جهان بود.[۶۳]

اما خصوصیات ویژه ای که در دوران واپسین در شرق وجود داشت دو نکته بود:
۱- در امپراتوری کوشان طوایف مختلف زندگی می کردند و هر یک از آنها عقاید ویژهٔ خود را داشتند. امپراتوران کوشانی به آداب و سنن اتباع خویش احترام قایل بودند. به همین دلیل آنها زبان باختری (زبان میانهٔ شرقی در بلخ، دنبالهٔ زبان اوستای جوان) را که زبان اتباع شان بود به عنوان زبان رسمی انتخاب کردند که به استناد منابع این زبان حد اقل برای مدت هزار سال تا فتح قسمتی ازین سرزمین به دست اعراب به حیث زبان رسمی معمول بود. وقتی که این زبان بومی زبان رسمی و اداری شد، هویداست که چنین زبان از مدت ها قبل هم در آنجا رایج بود. بنا بران نتیجه گیری می کنم که این زبان دنبالهٔ زبان اوستاست که جایگاهش در شرق ایران است.

کوشانیان خدایان گوناگون اتباع خویش را به حیث خدایان رسمی در امپراتوری شان پذیرفتند. این ویژه گی را "کثرت گرایی دینی کوشانی" می نامیم که حکایت از تحمل و بردباری عقاید مختلف در آن دوره میکند.[٦٤] ظهور و تقدیس این "مجمع خدایان" که از عناصر یونانی- رومی، بابلی، مصری، ایرانی- آریانی، هندویی، بودایی و بومی تشکیل شده بود، یک پدیدهٔ منحصر به فرد است که مثالی در سایر حوزهای تمدنی همجوار ما ندارد. از روی سنگ نبشته ها، سکه ها و مهرها تا حال ۲۱ خدا تشخیص شده است. این "کثرت گرایی دینی کوشانی" در تضاد کامل با یکتا پرستی دین مزدایی در زمان هخامنشیان و ساسانیان قرار دارد.[٦٥]

۲- طوری که گفته شد، اهورامزدا در شرق هم پرستش می شد. اما از متن سنگ نبشتهٔ رباطک چنین استنباط می شود که وی شاید در امپراتوری کوشان دیگر "بزرگترین خدا" نبوده بلکه در ردیف سوم خدایان قرار داشت.[٦٦] بر اساس این سنگ نبشته (سطر ۲) در رأس همهٔ خدایان الههٔ **ننه** Nana قرار داشت، بعد از آن خدای هندی **اُمه** Umma (به زبان باختری Ommo) و پس از آن خدای ایرانی - آریایی **اهورامزدا** ذکر شده است. بنابران بزرگترین ایزد، الههٔ **ننه** است (که در سنگ نبشتهٔ رباطک با حرف تعریف جنس مونث ia، یعنی ia Nana "الههٔ **ننه**" یاد می شود). این الهه در بعضی از سکه های زرین کنشکا و هویشکا حتی با لقب والاتر به حیث **الهه** و همچنان **ملکه** (روی زمین) با لقب باختری nana šao "بانو ننه شاه" مزین شده که یکسان است با لقب **یما** که **ایزد** بود و همچنان **شاه** (رجوع شود پایین به فصل ۴ تحت یما و به عکس روی جلد این رساله).

کنشکا در سنگ نبشتهٔ رباطک می گوید (سطر ۲-۱):

κανηþκε κοþανο…κιδι ασο νανα οδο ασο οισροανο μι βαγανο
ι þαοδανο αβορδο

kanēške košano … kidi aso Nana odo aso oispoano mi bagano

i šaodano abordo

(کنیشکی کوشانو ... کِیدی أسو نَنه أدو أسو ویسپوآنو مِی بگانو إی شَودانو ابوردو)

"کنشکای کوشان ... که پادشاهی اش را از الههٔ ننه و از همهٔ ایزدان بدست آورده است"

و یا سطر ۱۰-۹:

…ια αμσα νανα οδο αμσα ομμα αορομοζδο μοζδοοανο σροþαρδο
ναρασαο μιιρο

ia amsa nana odo amsa omma aoromozdo mozdooano srošardo narasao miiro

(إیه أمْسه نَنه أُدو أمْسه أُمّه أورومزدو مزدووانو سروشردو نرسو میرو)
..."(که این بنا) برای الهۀ **ننه** و **اُمه** که در بالا ذکر شدند و برای **هرمزد** (اهورامزدا)، **مزداوند**، **سروشرد**، **نرسه** و **مهر** ساخته شد...."[67]

الهۀ **ننه** اصلاً در بین النهرین ریشه دارد. وی در آنجا یک الهۀ سومری بود (خوانش آن به زبان سومری dNa-na-a و به زبان بابلی na-na-i-a است) که بعد ها با الهۀ سومری - بابلی Inanna-Ischtar و سایر ایزدان و الهه ها آمیخته شد. در دورۀ هلنستی- رومی- پارتی وی با هلال ماه دیده می شود که صفت الهۀ ماه است. رومیان و یونانیان وی را با ایزد Artemis و Diana یکی می پنداشتند. تصاویر این الهه با تاج که به شکل شعاع آفتاب تمثیل شده، بعضی دانشمندان را واداشت تا او را با ایزد **میترا** و یا **اناهیتا** یکی پندارند. اما پژوهش های تازه نشان می دهد که جهان بینی دینی هخامنشیان تا حد زیادی از عقاید دینی بابلی ها الهام گرفته است. بنابران، اناهیتا در ایران امتزاجی بود از اناهیتای اوستایی (Arədvī Sūrā Anāhītā)، ایزدان بابلی Ištar و Nanaia و الهۀ زُهره به نام Anāhiti. چنین الهه با ساخت و بافت ایرانی- بابلی منحصر به غرب پشتۀ ایران بود و نتوانست به این شکل در سرزمین باختر رواج پیدا کند. جای الهۀ Artemis-Nanaia بین النهرین را در شرق الهۀ Nana باختری گرفت که با "الهۀ باروری" Ardoxšo در سکه های کوشانیان همیار شده است.

الهۀ ننه Nana در سکه های کوشانی تیپولوژی به خصوص خودش را دارد و هیچ شباهتی با صورتگری اناهیتای دورۀ ساسانی (مثلا در تاق بستان) ندارد. سکه های کوشانی نشان می دهند که الهۀ **ننه** وظایف مختلفی را انجام میداد: وی استاده نقر شده با عبای طویل، با شمشیری یا عصایی در یک دست (که در سر آن صورت اسپی و یا آهوی نر است) و با جامی در دست دیگر، با تاج و هاله و هلال ماه در تارک. در بعضی از سکه ها تمام بدن وی با هاله پوشانیده شده است. وی همچنان در حال جنگ دیده می شود با تیردان و تیردر دست یا با کلاه خود، بالاپوش دراز (کت بلند) و سلاح به دست در حالی که از شانه هایش شعله می جهد (نگاه شود به عکس روجلد و عکس شماره ۸، بخش بالایی). در یکی از سکه های نادر وی استاده دیده می شود با عصا در دست و در برابرش کسی یا پادشاهی برسم احترام و خوش آمدید در حالت "انجلی مودرا" (Añjali Mudrā) دیده می شود.

ما همچنان تصاویر **ننه** را روی دیوارهای معبد Panjakent در ناحیهٔ زرافشان تاجیکستان و در Ustrushana می بینیم که با چهار دست سوار با شیری یا نشسته بالای شیری روی تخت نقش شده است و به این ترتیب نقش خدای هندی **شیوا** Śiva را تجسم می کند (نگاه شود به عکس شماره ۸ دو بخش پایانی). این یافته های باستانشناسی به خوبی نشان می دهد که این الهه در امپراتوری کوشان شکل بومی به خود گرفته و خصوصیات عقیدتی مردم را تمثیل می کرد. این الهه در سکه ها به نام های سومری - هلنستی Nanaia و باختری Nana و Nano که معادل همان Nanaia است، آمده است. اما کشف بعضی مهرها در حوزهٔ BMAC ("مجموعهٔ باستانشناسی باختر- مرگیانا") از دورهٔ برونز با تصویر الهه یی که با شیر یکجا یا بالای شیر سوار نشسته، تمثیل شده و دانشمندان آنرا به الهۀ **ننه** نسبت می دهند، نمایانگر آن است که این الهه مدت ها پیش از ظهور کوشانیان در این منطقه پرستش می شد.[۶۸] پرستش این الهه پس از کوشانیان هم دوام پیدا کرد. موجودیت این الهه در منطقهٔ گندهارا گواه این ادعاست.[۶۹] دلیل دیگر بومی شدن این الهه را در نقشش منحیث "پادشاه" می بینیم. در بعضی از سکه ها الهۀ **ننه** به شکل **Nana Šao** و یا **Šaonano** می آید، یعنی "ملکهٔ ننه" (نگاه شود به داوری در پانوشت شماره ۲۰، ص ۲۳۶-۲۳۵ و ۲۷۶).[۷۰] این یکی از خصوصیات عمده در شرق است که بعضی از ایزدان در عین زمان به حیث پادشاه ظاهر می شوند (نگاه شود پایین به فصل ۴ تحت **یما**)

از تیپولوژی این الهه در آثار تاریخی که ذکر شد می توان دریافت که وی در سرزمین ورارود و باختر صفات زیادی داشت. وی هدیه کنندهٔ قدرت شاهی، الهۀ عشق، باروری، خوشبختی و رفاه مردم بود. بنا بران، نام این الهه تا هنوز هم در زبان گفتاری ما بشکل **ننه** یعنی "مادربزرگ" وجود دارد. الهۀ دیگر که در ردیف دوم بعد از **ننه** قرار داشت، الهۀ **اُمه Omma** (در یک سکه به شکل Ommo) است که یک الهۀ هندی است و باساس اساطیر هندی وی زن **شیوا** می باشد. پس از آن در ردیف سوم **اهورامزدا** قرار دارد. این درجه بندی نمی تواند تصادفی باشد بلکه معنی ژرفی در آن نهفته است.

در سنگ نبشتهٔ رباطک (سطر ۹ به بعد) مجموعاً ۹ خدا به این ترتیب ذکر شده (دو الهه و پنج ایزد) که عبارتند از:

Nana, Omma, Aoromozdo, Mozdooano, Srošardo, Narasao,
Miiro, Maasēno, Bizago
"الهۀ ننه، اُمه، اهورامزدا، مزداوند، سروشرد، نرسو، مهر، مهاسین و بیزگ"[۷۱]

برعکسِ ایران، ما در شرق تصویری از اهورامزدا روی صخره ها نداریم اما به جای آن می توان وی را روی سکه های کوشانی دید. کلاً پنج سکه با تصویر اهورامزدا در اختیار داریم که دانشمند اتریشی روبیرت گوبل آنها را منتشر کرده است.[۷۲] در روی سکه ها تصویر هویشکا امپراتور کوشان است (نیمهٔ قرن دوم میلادی) و در پشت سکه ها تصویر کامل اهورامزدا به شکل مرد ریشدار که استاده به سوی چپ نگاه می کند، نقش شده است. وی نیمتاج (دیادیم Diadem) بسر دارد که فیته های آن در اهتزاز است. لباس دراز شاهانه به سبک هلنستی (سکهٔ شماره ۲۴۰ نسخهٔ ۱ و ۲ در کتاب گوبل) به تن دارد که بالای آن یک شال (پتو) که به زبان لاتینی توگه (Toga) یاد می شود پوشیده است. وی هاله دارد، در دست راستش اکلیل شاهی و در دست چپش عصاست و نامش به شکل کامل "اهورا مزدا" (Ōoromozdo) نوشته شده است. دانشمند آلمانی استاد هلموت هومباخ این سکه را به تازگی بررسی کرده و تصویری از اهورامزدا را از روی سکهٔ شماره ۲/۲۴۰ کتاب روبیرت گوبل ارائه کرده است (نگاه شود به عکس شماره ۹).[۷۳]

۴- یِمَه

یِمَه اوستایی (Yima، با واکهٔ کوتاه - نه یما -) نمودار انسانهای اولیهٔ آریایی است که به عنوان نخستین پادشاه زمان نیک بختی پدیدار شد و در زمانش انسان ها به خوشبختی و سعادت نایل شدند (هوم یشت، یسن۹). در هند یَمه (Yamá، همچنان با واکهٔ کوتاه) نخستین مرد روی زمین است (که پس از درگذشت مقام خدای مرگ را به دست آورد) و زنش یَمِی (Yamī́) ´نام داشت.[۷۴]

ما یِمَه را از ورای منابع خوب می شناسیم که تکرار آن درینجا لازم نیست.اما تصویر وی را تا حال در حوزهٔ فرهنگی خویش نداشتیم. اکنون نگاره ای از وی در اختیار ما قرار دارد. پس لازم است تا روی آن کمی بحث کنیم:
ما سکه یی داریم از اوایل دورهٔ کوشانی (قرن چهارم میلادی) که نخستین بار از طرف سکه شناس برجستهٔ اتریشی روبیرت گوبل منتشرشد (نگاه شود به فهرست منابع همین مقاله شماره ۷۲، در آنجا لوحهٔ ۱۷۱، عکس ۲۳۰. گوبل صرف پشت سکه را منتشر کرده است). در روی سکه نقش امپراتور کوشان هویشکا Huviška و درپشت سکه تصویر **یمه** دیده می شود که به حیث خداوند تمثیل شده است. نظر به روایات زرتشتی یمه بعداً متکبر شد و دعوی خدایی کرد و به همین دلیل فرّ از وی دور شد و یمه جزا دید. اما نگارهٔ وی در روی این سکه نمایانگر آنست که مردم در شرق ایران یِمَه را با وجود گناهانش بخشیده و به منزلهٔ پادشاهی و همچنان خدایی ارتقا داده اند. پس بودند گروهی که خود را از پیروان کیش یِمَه می شمردند و وی را به حیث خدا به رسمیت می شناختند. این موضوع در خور اهمیت است که بایستی تحقیق شود.

یِمَه درین سکه لباس کوشانی به تن دارد با کُرتی (ژاکت) دراز که بازوهایش از لایه های حلقه یی است و شلوارش چین دار و کفش هایش نمدی می باشد. اما این لباس در واقع یک ذره است و شباهت دارد با تصاویر واسودیوا Vasudeva پادشاه کوشانی. نیمتاجش (دیادیم) با فیته ها بالای یک کلاه مخروطی بلند قرار دارد. در دست راستش یک باز دیده می شود که در حال پرواز است. در حالی که در دست چپش عصای شاهی دیده می شود. چنین تمثیلی با ذره نشان می دهد که وی در حال جنگ با اژی دهاکه (ضحاک) است. شمشیر وی یک دسته دارد که به شکل سر حیوان است. چنین تصویری نمایانگر روایت دینی در شرق ایران است، در حالی که **یِمه** به اساس روایت زرتشتی (مثلاً یشت) خصلت نرم و مسالمت آمیز داشت و به همین دلیل برایش مشکل می نمود تا با اژی دهاکه بجنگد.

نام این خدا به زبان باختری در سکه حک شده اما به شکل اختصاری **یمشو** **iamšo** . اندکی پس از کشف این سکه استاد روبیرت گوبل در نامه یی نظرم را در مورد این نام جویا شد. نظر من این بود که این نام مشتق است از **یِمه** و **شو** **iamo+šo** . قسمت دوم، یعنی لقب **šo** اختصار شدهٔ **šao** (بخوان: šāw شاو) است به معنای "شاه". پس نام کامل آن **iamo šao** است یعنی **شاه یِمه** (مرادف است با لقب **nana šao** یعنی **ملکهٔ ننه** که در سکه های کوشانی آمده است. نگاه شود بالا در بخش سوم و به داوری: فهرست منابع همین مقاله شماره ۲۰، در آنجا ص ۲۳۶). این نظر را در جاهی دیگری دوباره تکرار کردم.[۷۵] پس از آن دانشمند فرانسوی فرانتس گرینه مقاله یی درمورد این سکه نوشت و درین اثر، روی سکه را به شکل اصلی و پشت سکه را به شکل رسامی شده منتشر کرد (نگاه شود به عکس شماره ۱۰).[۷۶] وی بدون آنکه از نظر من آگاهی داشته باشد، این نام **iamšo** را معادل نام خدای هندی Imro می داند که یکی از خدایان مردم کافرستان (یعنی نورستانی های امروز و سایر اقوام ساکن در کوهپایه های قراقروم - همالیا و پامیر) بود و به حیث خدای مردگان پرستش می شد. این دانشمند استدلال می کند که نام Imro هم به ذات خویش نام اختصاری است از واژهٔ سانسکریت یَمه راجا yama rāja ، یعنی "شاه یمه". برعکس، دانشمند آلمانی آقای هلموت هومباخ نام باختری **iamšo** را از نظر زبانی شکل مختصر شدهٔ *iamšedo می داند که از واژهٔ ایرانی - آریایی *Yima Xšaēta (یِمَه خِشَیته) مشتق شده و در زبان اوستا هم به همین شکل آمده که در زبان پهلوی جمشید = Jamšēd می باشد.[۷۷] این نظریه را استاد هلموت هومباخ درین تازگی ها دوباره تکرار کرده است (نگاه شود به فهرست منابع در پانوشت شماره ۶۷، در آنجا ص ۶۶).

این خوانش طبعا با متون تاریخی سازگار است، چونکه این شاه جمشید نام داشت اما با وجود آن هم فکر نمی کنم که حکاک درین مورد آن قدر اشتباه کرده باشد که چندین حروف این واژه فراموشش شده باشد. پس لقب **šo** ولو که مختصر است باز هم درآن زمان به همین شکل نوشتاری برای لقب "شاه" رواج داشت. بنابران **یِمَه** در شرق "جمشید" نه بلکه "شاه یِمَه" نام داشت. اکنون باساس اسناد باختری که آقای سیمز ویلیامز منتشر کرده تأیید می شود که نام **iamšo** (یم شاه = جم شاه) به همین شکل واقعا وجود داشته که بیشتر به شکل اسم مرکب آمده است.[۷۸] چنین نام ها و القاب خانوادگی که منشاء عقیدتی داشته و منسوب به نام خدایان می باشند در زبانشناسی theophor نامیده میشوند (مثل خدا داد، خدا یار، خدا بخش، رحمان زاده، جمشید زاده و غیره). نگاه شود مثلا به:

iamšano و iamšobandago, iamšolado, iamšooanindo, iamšospalo

(یم شان، یم شاه بندگ، یم شاه داد، یم شاه وِنند و یم شاه سپال)

یکی ازین اسناد که تاریخ ۳۹۸ میلادی را دارد (سند C در جلد یکم، ص ۳۹، کتاب سیمز ویلیامز) برابر با تاریخ این سکه است. پس می توانیم اینطور فرجام سخن کنیم که حد اقل ازقرن چهارم میلادی به بعد نام **iamšo** (با عنوان اختصاری **šo** = "شاه") معمول بود. قابل یاددهانی است که عنوان "شاه" در آثار باختری به اشکال مختلف آمده است که از لهجه های محلی و از تأثیر سایر زبان ها درین حوزه حکایت می کند (نگاه شود به داوری: فهرست منابع، پانویسی شماره ۲۰، ص ۲۷۴ ببعد).

۵- خُراسان ، هُوَرسان و مِهر سان

گسترهٔ تاریخی - جغرافیایی است که در طول تاریخ مرزهای جغرافیای سیاسی اش تغییر کرده گاهی کوچک و گاهی خیلی بزرگ بوده است. در بارهٔ خراسان آثار زیاد نگاشته شده و دانشمندان از جغرافیا و تاریخ آن به خوبی آگاه اند. بنابرین، لازم نیست روی آن بحث کرد. صرف در مورد واژه ها در پایین کمی اشاره خواهم کرد.[۷۹]

منظورم درینجا تنها این است که مکان اولی و اصلی که نام خراسان بدان اطلاق شده می تواند کجا خواهد بود؟ به نظر من چهار سند تاریخی وجود دارد که بر اساس آن بایستی حوزهٔ هندوکش و پامیر را سرزمین اصلی دانست که نام خراسان به آن منسوب شده می تواند.

واژهٔ خراسان نشان می دهد که از آنجا خورشید بر می خیزد اما تعبیر آن چیست؟ اگر ما در اراضی کاملاً هموار و بیابانی زندگی کنیم چه معنی و کیفیتی دارد که بگوییم خورشید در آنجا از شرق طلوع می کند، چون همه می بینند که خورشید از افق بر می خیزد و از فاصله های خیلی دور می توان آنرا دید. اما اگر در نواحی زندگی کنیم که در آنجا سلسله کوه های شامخ حتی تا بلندی ۷۰۰۰ متر با هیبت خاصی در آنجا سایه می اندازند پس طلوع خورشید را به آسانی مثل اراضی هموار نمی توان از دور مشاهده کرد چون این کوه های شامخ مانع آن اند. در چنین مناطق، کوه ها در تاریکی شب مثل اشباح ترس آور به نظر می آیند و کمتر می توان چیزی را در شب دید. پس طلوع خورشید به منزلهٔ روشنایی رهایی بخش است که روح باشندگان آنجا را پس از تاریکی هولناک شب شادمان می سازد. خورشید آهسته آهسته از پشت کوه های شامخ برمی خیزد تا بالاخره بر فراز کوه ها ظاهر شده آغاز به نور افشانی می کند. تا آن وقت مردم نمی توانند خورشید را ببینند و لو که چند لحظه یی از آغازین صبحگایی هم گذشته است. پس معنی نام **خراسان** به نظر من این است که **خورشید از فراز سلسله کوه های بلند برمی خیزد**.[۸۰]

نام **خراسان** با واکهٔ بلند در میان این اسم مرکب از پارسی میانهٔ **خُورآسان** (xwarāsān) دورهٔ ساسانیان می آید (در زبان پارسی میانهٔ مانوی و پارتی مانوی هم چنین است). پس این واژه از دید ریشه شناسی مشتق می شود از huwar-ā-sāna* به معنای طلوع آفتاب، یعنی جایی که آفتاب بر می خیزد. به همین دلیل است که در فقه اللغه های زبان پارسی بدان چنین اشاره شده است:

زبـان پهلوی هر کو شـناسد
خراسان آنُبوَد کز وی خور آسد
خورآسآنرا بُوَد معنی خور آیان
کجا از وی خور آید سوی ایران

آنچه درین شعر مهم است، صورت نگارش و خوانش واژه است به شکل **خُوَرْآسان** (xwarāsān) که دقیق تر است و واژهٔ پارسی نو را هم باید این طور تلفظ کرد.

در زبان های میانهٔ شرقی این واکه در میان اسم مرکب وجود ندارد. بنابرین واژهٔ باختری آن **هُوَرسان** (υωρσανο = uōrsano) است مشتق از -huwar-sāna*. معادل سغدی آن همچنین بدون واکهٔ بلند به شکل xwrsn = xwarsan است.[۸۱] در منابع چینی این واژه به شکل wu-san آمده است که با خوانش باختری نزدیک است. بنابرین، طبیعی است که یکی از شاهان بومی به نام **تگین شاه** خود را به زبان باختری "هُوَرسان شاه"، یعنی شاه خراسان می نامد (نگاه شود پایین تحت شماره ۴).

در اسناد زبان باختری واژهٔ دیگری هم به حیث واژهٔ مترادف به شکل **مِهرسان** (mirosano) آمده است که نام **مهر** یعنی آفتاب در آن نهفته است. این نام مثل بعضی واژه های دیگر به اشکال مختلف آمده است که ناشی از سبک های نگارش املایی و یا ناشی از لهجه های محلی می باشد که درینجا مورد بحث ما نیست.

از بررسی اسناد زبان باختری چنین می پندارم که واژه های **هُوَرسان** و **مهرسان** واژه های خاصی بودند که بیشتر در باختر زمین معمول بودند در حالی که واژهٔ **خراسان** از زبان پهلوی می آید که در باختر هم معمول شد.
در اسناد زبان باختری چهار جهت جغرافیایی ذکر شده اند (نگاه شود به فهرست منابع همین مقاله، پانویسی شماره ۷۸ مثلا به ص ۱۱۷) که لازم است اینجا ذکر شوند:
- شرق = مهرسان (mirosano) مشتق از-miθra-ā-sāna* به معنای "طلوع آفتاب".[۸۲]
- غرب = مهرونفران (mironfarano) مشتق از -miθra-nifrāna* به معنای " آفتاب نشست"[۸۳]
- شمال = أباخران (abaxrano) مشتق از apā-xΘra-āna* به معنای در پشت قرار داشتن، یعنی "شمال".
- جنوب = نیم روسان (nimorōsano) مشتق از -naima-raučah* به معنای نیمی از روز و یا نیمی از نور، یعنی جنوب.

در بارهٔ جایگاه خراسان چهار سند تاریخی از دوران پیش از اسلام وجود دارد که عبارتند از:

۱: سکه های شاهان کوشانی ویما کدفیرس، کنشکا و هویشکا.

۳-۲: سکهٔ دو شاه از قبایل خیون ها که در نیمهٔ دوم قرن پنجم میلادی در سرزمین کاپیسا- کابلستان - زابلستان و گندهارا حکمروایی می کردند.[۸٤]

۴: سکه های یک شاه بومی از خانوادهٔ تگین شاهیان. این خانواده در قسمت شرقی کوههای هندوکش حکمروایی میکرد).

۱: نخستین شاهان کوشانی به خصوص ویما کدفیزس، کنشکا و هویشکا (از کنشکا صرف یک سکه داریم) روی سکه های شان طوری نشان داده شده اند که روی کوه های شامخ چهار زانو نشسته اند که منظور آن کوهپایه های پامیر و هندوکش اند، جایی که آن ها نخست اساس دولت خویشرا بنا نهادند (نگاه کنید به فهرست منابع، پانوشت شماره ۷۲). این ناحیه را یونانیان پاروپامیزوس Paropamisus نامیده اند.[۸٥] بنابرین به تعبیر من تصویر کوه های شامخ که روی آن شاهان کوشانی به صورت نشسته نقر شده اند، نمایانگر منطقه یی است در دو جانب این کوهپایه ها که آنرا باید، طوری که در بالا گفته شد، خراسان باستانی نامید، جایی که از آنجا خورشید از پشت کوه های بلند بر می خیزد و جهان را نورافشانی می کند (نگاه کنید به عکس شماره ۱۱).

۲- ۳: در مورد این دو شاه آگاهی زیاد نداریم. صرف از روی تیپولوژی سکه های ایشان می توان استنباط کرد که ایشان در ناحیهٔ کاپیسا - کابل - زابل و گندهارا در نیمهٔ دوم قرن پنجم میلادی حکومت می کردند. از آنجایی که یکی از آنان سکهٔ طلا ضرب کرده است پس می تواند وی شاه مقتدر در زمانش بوده باشد. لقب وی روی سکه چنین است:

Adomano mirosano šao

أدومان مهرسان شاه (یعنی "أدومان شاه خراسان")

شاه دیگر که از وی صرف سکه های نقره در اختیار داریم زَبُول/ زابول (یا "زَوُل، زاول") نام دارد:

Zabolo mirosano šao

زَبُول/ زابول مهرسان شاه (یعنی " زَبُول/ زابول شاه خراسان")

خوانش زابخ zaboxo با x از نظر املایی نادرست است. در مورد سکه های این شاهان نگاه شود به عکس شماره ۱۲.

۴: یکی از خانوادۀ سلطنتی که در سرزمین باختر در دورۀ آغاز حملات اعراب در کوهپایه های هندوکش حکمفرمایی می کرد، **تگین شاهیان** اند. در سکه های یکی از شاهان ایشان که به ما رسیده است و آنرا آقای روبیرت گوبل تحت شماره ۲۴۰ ذکر کرده است[۸۶]، شاه خود را بزبان باختری چنین مینامد:

Tagino uōrsano šauo

تَگین هُوَرسان شاه (یعنی: "تگین شاه خراسان")

در پشت سکه لقب هندی اش با رسم الخط باختری **سری شاو** sri šauo و سال ضرب سکه با ۴۷۴ تقویم باختری درج شده که مطابق است با ۷۰۵ میلادی.[۸۷]

این سکه ارتباط دارد با سکۀ سه زبانی شماره ۲۰۸ آقای روبیرت گوبل. در روی این سکه شاه لقب طولانی به زبان سانسکریت و رسم الخط براهمی دارد که این طور ذکر شده است:

śrī hitivira kharalāca parameśvara śri ṣahi tigina devākāritaṃ

(شِری هِیتی ویره خره لاچه پَره میشْوَره شِری شاهی تِیگینه دیوا کاریتم)

"اعلیحضرت دبیرِ بزرگ، یک خَلج، پروردگار عالی، اعلیحضرت تگین شاه،

(سکه) ضرب کرد"[۸۸]

و در پشت سکه برسم الخط باختری همان لقب هندی **سری شاو** نقر شده و علاوتا بزبان پهلوی چنین آمده است:

tkyn′ xwl’s’n MLKA = Tekin xwrāsān šāh = تکین خراسان شاه

در آنجا تاریخ هفت هفتاد هم درج است که می شود سال ۷۷ تقویم یزدگرد که این خود برابر می شود با ۷۰۶ میلادی. لقب **تگین، شاه خراسان** معادل است با لقب چینی اش Wu-san t’e-ch’in-sa که در سالنامه های چینی آمده است. این شاه ارتباط دیپلوماسی با شاهان چین داشته و نمایندگان خویشرا به چین می فرستاد. این شاه بنا بر منابع چینی به خاطر پیری سنش در سال ۷۳۸ میلادی از سلطنت کناره گیری کرده و حکمروایی را به پسرش که به زبان چینی فولین کیسو Fu-lin-chi-so نام دارد، محول می کند (راجع به این شاه نگاه کنید پایین بخش دوم: "واژۀ تاژیک"). دوران سلطنت وی و پسرش یک دورۀ پرآشوب بود با جنگ های خونین با سپاهیان اعراب. این سپاۀ گران در آن زمان خود را تا مرزهای باختر و ورارود رسانیده بود. بر اساس منابع چینایی امپراتور چین به تگین شاه لقب "شاۀ کاپیسا"

(منطقهٔ وسیع واقع درشمال کابل در دامنه های هندوکش) را می دهد. طوری که می دانیم ساحهٔ دولتش شامل تخارستان و بدخشان در شمال و از کاپیسا تا غزنی در جنوب و گندهارا در شرق گسترش داشت. پس منظور از جایگاه اصلی خراسان همین ساحهٔ کوهساران هندوکش می باشد (رجوع کنید به عکس شماره ۱۳).

منابع و پانوشت های بخش نخست

۱

در قلمرو زبان آلمانی این خانوادۀ زبانی "هند و ژرمن" (indogermanisch) نامیده شد. این اصطلاح را نخستین بار خاورشناس معروف آلمانی هانریش یولیوس کلپروت Heinrich Julius Klaproth در کتابش بنام "آسیای کثیرالزبانی" Asia polyglotta در سال ۱۸۲۳ (چاپ پاریس) به کار برد که با روحیۀ معمول رومانتیک آن دوره مطابق بود. این اصطلاح را بعداً فیلسوف معروف آلمانی فریدریش فن شلیگل Friedrich von Schlegel هم تقلید کرد.

۲

توماس ین Thomas Young اولین کسی بود که در قلمرو زبان انگلیسی در سال ۱۸۱۳ اصطلاح هند و اروپایی (Indo European) را به کار برد. این اصطلاح را بعداً زبانشناس معروف آلمانی فرانس بوپ در اثرشش جلدی اش بنام "دستور زبان مقایسوی" تقلید و در حوزۀ زبان آلمانی معمول ساخت:

Franz Bopp: Vergleichende Grammatik des Sanskrit, Zend, Griechischen, Lateinischen, Litauischen, Gotischen und Deutschen. Berlin 1833-52, 6 Bände (3. Aufl. 1868-71, 3 Bände)

پس از آن این اصطلاح از طرف دانشمندان خارج از حوزۀ زبان آلمانی اقتباس شد که تا هنوز هم به کار میرود: به زبان فرانسوی آنرا indo-européen و به ایتالیایی indo- europeo گویند.

۳

Thomas R. Trautmann: Die Entdeckung von „arisch“ und „dravidisch“ in Britisch-Indien. Eine Erzählung zweier Städte. In: Michael Bergunder und Rahul Peter Das (edd.): „Arier“ und „Draviden“ (Neue Hallesche Berichte. Quellen und Studien zur Geschichte und Gegenwart Südasiens, Band 2). Verlag der Franckeschen Stiftungen zu Halle 2002, 14ff.

۴

نگاه شود مثلا به:

Koenraad Elst: Update on the AIT (The Aryan Invasion Theory). Brecht (Belgium) 1999 (Online-Version).

صرف نظر از اینکه آیا این فرضیه درست است یا نه میتوان گفت که در دوران باستانی مهاجرت هایی از هند بطرف غرب مثلا به سوی کرانه های دریای سند علیا و یا حتی به سوی باختر زمین وجود داشته اما این اقوام بومی هند بودند. درینجا اشاره میکنم به مهاجرت یک گروۀ از مردم هراپه که در اواخر هزارۀ سوم پیش از میلاد از کوههای هندوکش گذشته و در کرانۀ دریای کوکچه که به دریای آمو می ریزد مسکن گزین شدند.

نگاه شود به:

H.P. Francfort: “Shōrtūgai”. In: W. Ball (ed.): Archaeological Gazetteer of Afghanistan. 1982, 225

۵
N.S. Rajaram / David Frawley: Vedic Aryans and the Origins of Civilisation. A Literary and Scientific Perspective. Quebec 1997

۶
بانی آن Erode Venkata Ramasami Naicker است که درسال ۱۹۳۸ در منطقهٔ بزرگ تامیل ندو Dravida Nadu (یعنی در "دراویدستان") خواهان تشکیل یک دولت مستقل شد. اکنون دراویدی ها در چهار چوب سیستم فدرالی در چندین ایالت در جنوب هند حکومت می رانند.

۷
نگاه شود به پا نوشت شماره ۳، ص ۲۳۲ به بعد:
"The Aryan Invasion Theory" و "The Aryan Migration Theory"

۸
Michael Witzel: Autochthonous Aryans? The Evidence from Old Indian and Iranian Texts. In: Electronic Journal of Vedic Studies. 2001

۹
Gérard Fussman, Jean Kellens, Henri-Paul Frankfurt und Xavier Tremblay: Āryas, Aryens et Iraniens en Asie Centrale (Publications de l'Institut de la Civilisation Indienne, fascicule 72). Paris : DE BOCCARD, 2005

۱۰
Wiktor Iwanowitsch Sarianidi: Margiana in the Ancient Orient. In: International Association for the Study of the Cultures of Central Asia Information Bulletin. Bryant 2001, 220

۱۱
Dawid W. Anthony: The Horse, The Wheel, and Language: How Bronze-Age Riders from the Eurasian Steppes Shaped the Modern World. In: Princeton University Press 2007, 421f.

۱۲
Ricardo Eichmann und Hermann Parzinger (edd.): Migration und Kulturtransfer. Der Wandel vorder- und zentralasiatischer Kulturen im Umbruch vom 2. zum 1. vorchristlichen Jahrtausend. Akten des internationalen Kolloquiums. Berlin, 23. bis

26. November 1999 / Eurasien- und Orient-Abteilung des Deutschen Archäologischen Instituts. Dr. Rudolf Habelt GmbH. Bonn 2001, 1ff.

۱۳
Michael Witzel: Das alte Indien. Verlag C.H. Beck oHG, München 2003, 21f.

۱۴
در زبان هندی مصوت نخست واژهٔ آریا بلند است در حالیکه در اوستا و پارسی باستان این مصوت کوتاه است. دلیل آن معلوم نیست اما من فکر می کنم که این دو واژه با مصوت های مختلف نمی توانند از یک واژهٔ مشترک باستانی تر آمده باشند بلکه هر دو واژه موازی یک دیگر از دو زبان مختلف باستانی انکشاف کرده اند. این دو زبان بیشتر با هم تفاوت های لهجه یی داشته اند.
واژهٔ هندی باستان با واژه های دیگری هندی مثل -aryá "آقا"، -árya "میزبان" و -ari (بن اسم) مرتبط است. واژهٔ -ari را بعضی از دانشمندان مثلا هند شناس آلمانی پاول تیمه Paul Thieme به معنای "بیگانه" ترجمه می کند که در نتیجه منظور آن "مهمان" است. این وجههٔ مشترک بین دو واژه هنوز هم در بسیاری از زبان های رایج امروزی معمول است. واژهٔ -aryá که از بن -ari مشتق است به معنای وسیع تر به مفهوم "کسی که مربوط به فرهنگ ویدایی است" ترجمه می شود. این تحلیل ریشه شناسی نشان می دهد که -aryá در اصل به عنوان **لقب جمعی تباری** از جانب خود آریاییان برای اقوام و قبایل شان که به هند مهاجرت کردند برگزیده شد.
ریشهٔ واژهٔ ایرانی - آریایی آن تا حال معلوم نیست اما واژه ای در اوستا بحیث صفت به شکل -airiiana (أیریَه نه) آمده است. این طور نتیجه گیری می کنیم که ازین صفت اسمی به شکل Ariiānām* (أریانام) در حالت جمع ملکی وجود داشته به معنای "آریایی ها". دلیل آن این است که در سنگ نبشتهٔ ایلامی بیستون (فقرهٔ ۶۰ - ۶۲) واژهٔ U-ra-mas-da na-ap har-ri-ya-na-um آمده که به "اهورا مزدا خدای آریاییان" ترجمه می شود. واژهٔ "ایران" (نام امروزی جمهوری اسلامی ایران) از پارسی میانهٔ إیران Ērān می آید مشتق از ریشهٔ إیر ēr که معنای آن هنوز روشن نیست. نگاه کنید به واژهٔ پارسی میانهٔ إیران شهر Ērān-Šahr که به معنای "کشور ایرانیان" می باشد. در زمان هخامنشیان واژهٔ "آریایی" صرف مفهوم تباری داشت (مثلا أریه چیثه ariyaciça یعنی "از نسل، از تبار آریایی") در حالیکه واژهٔ "ایران" در زمان ساسانیان فراتر از آن هم به مفهوم دینی و سیاسی به کار میرفت. نگاه شود به رودیگر شمید: لست منابع شماره ۱۵.

۱۵
- Rüdiger Schmitt: Die iranischen Sprachen in Geschichte und Gegenwart. Dr. Ludwig Reichert Verlag, Wiesbaden 2000, 1ff.
- ~ : Altiranisch (Abschnitt 5.1). In: Ludwig Paul (ed.): Handbuch der Iranistik. Dr. Ludwig Reichert Verlag, Wiesbaden 2013, 227ff.
این اصطلاحات دانشمندان اروپایی هنوز هم در سطح بین المللی کاربرد علمی دارد و لو که پیشنهادات دیگری می توانند جایگزین آنها شوند، اما بایستی روی آن اجماع بین المللی صورت گیرد.

۱۶
Xavier Tremblay: Ostiran und Westiran. Ein oder zwei Iran vor der islamischen Eroberung? In: Heiner Eichner, Bert G. Fragner, Velizar Sadovski und Rüdiger Schmitt (edd.): Iranistik in Europa - gestern, heute, morgen. Verlag der Österreichischen Akademie der Wissenschaften, Philosophisch-Historische Klasse, 739. Band, Nr. 34, Wien 2006, 217-239

۱۷
اکثر دانشمندان دولت **پیشدادیان** (و بخشی هم حتی کیانیان) را یک افسانه (Mythology) میدانند که ذکر ایشان در هیچ جاهی جز در آثار دوره اسلامی نیامده است. این برماست تا روی این افسانه ها و اسطوره ها پژوهش های زیادی (در کنار کاوش های باستان شناسی) انجام دهیم. این موضوع در مورد اساطیر سایر مردمان دوره های باستانی (مانند یونانیان، یهودیان و مصری ها) هم صدق می کند که درین مورد اما پیشرفت های صورت گرفته است.

۱۸
دانشمند بزرگ اتریشی شادروان آقای مانفرد مایرهوفر یکی از نخبگان بزرگ در علم زبان های هند و اروپایی درین مورد نقشه یی تهیه کرده است که من آنرا درینجا اقتباس می کنم. مقالهٔ ایشان در دانشنامه (انسکلوپیدیای) بین المللی فرهنگ نویسی در سال ۱۹۹۱ به چاپ رسیده است. اصل منبع این است:
Manfred Mayrhofer: Altiranische Lexikographie. In: Franz Josef Hausmann, Ernst Wiegand, Oskar Reichmann and Ladislav Zgusta (edd.): An International Encyclopedia of Lexicography, Berlin-New York 1991, Volume 5.3, 2471-2473

۱۹
- Hermann Parzinger mit Wilfried Menghin, Manfred Nawroth und Anatoli Nagler (edd.): *Im Zeichen des Goldenen Greifen. Königsgräber der Skythen*. Prestel Verlag, München 2007
- Helmut Humbach and Klaus Faiss: Herodotus's Scythians and Ptolemy's Central Asia: semasiological and onomasiological Studies. Dr. Ludwig Reichert Verlag, Wiesbaden 2012

۲۰
G. Djelani Davary: Baktrisch. Ein Wörterbuch auf Grund der Inschriften, Handschriften, Münzen und Siegelsteine. Julius Gross Verlag, Heidelberg 1982, 12 et passim
بعد ها از دوستان آگاهی حاصل کردم که این اصطلاح را شادروان استاد پرویز ناتل خانلری هم به کار برده است.

۲۱

از جر و بحث های که تا حال درین مورد صورت گرفته سه نظریهٔ ذیل مهم تلقی شده است:
۱- ایرانشناس و افغان شناس نارویژی آقای مورگین ستیارنه Morgenstierne واژهٔ "ایرانیک" Iranic را برای هر دو شاخه پیشنهاد می کند:
Georg Morgenstierne: Early Iranic Influence upon Indo-Aryan. In: Acta Iranica 1, 1974, 271-279
۲- زبانشناس معروف فرانسوی ژیلبیر لزار Gilbert Lazard اصطلاح "زبان های ایرانی- آریایی" (langues irano-aryennes) را برای هر دو شاخه مناسب میداند:
Gilbert Lazard: Preface (p. IV). In: Iosif M. Oranskij: Les langues iraniennes. Traduit par Joyce Blau. Paris 1977
۳- غلام جیلانی داوری (مولف این رساله) برای شاخهٔ غربی واژهٔ "ایرانی" و برای شاخهٔ شرقی واژهٔ "آریانی" را به کار برده است:
G. Djelani Davary: Baktrisch. Ein Wörterbuch auf Grund der Inschriften, Handschriften, Münzen und Siegelsteine. Julius Gross Verlag, Heidelberg 1982, 12 et passim

اما هند و ژرمن شناس آلمانی رودیگر شمیت باین باورست که واژهٔ "ایرانی- آریایی" از همه مناسب تر است چرا که موازی با اصطلاح "هند و آریایی" زبان های ما را خوب تر تمثیل کرده می تواند. نگاه شود به:
Rüdiger Schmitt (ed.): Compendium Linguarum Iranicarum. Dr. Ludwig Reichert Verlag, Wiesbaden 1989, 1ff.

۲۲

در رابطه با پژوهشهای زبانشناسی در بارهٔ زبان های نورستان (کاتی، اشکون، ویگلی و پراسون) در منطقهٔ هندوکش افغانستان اکنون ثابت شده است که این زبان ها در واقع شاخهٔ سومی را در کنار زبان های هندی باستانی و ایرانی باستانی تشکیل میدهند. نگاه شود مثلا به:

- Georg Buddruss: Vom mythischen Weltbild eines Hochgebirgsvolkes im Hindukusch: Religion und Weltbild. In: Dieter Zeller (ed.): Religion und Weltbild (Marburger Religionsgeschichtliche Beiträge, Band 2). LIT Verlag, Münster 2002, 120f.
- Almuth Degener: Die Sprache von Nisheygram im afghanischen Hindukusch (Neuindische Studien 14). Otto Harrassowitz Verlag, Wiesbaden 1998, 4-8

۲۳

منابع یونانی و رومی هم این واقعیت را بیان می دارند، مثلا استرابو (جغرافیا: کتاب ۱۵، فصل ۲، بند ۸) می نویسد که پارس ها، ماد ها، باختریان و سغدیان با تفاوت های اندکی تقریبا به یک زبان صحبت میکنند. منظور طبعا زبان مادی، پارسی باستان، اوستا و سکایی است.

۲۴

بعد از آنکه یونانیان - از سلوکیان به بعد - با مردمان سرزمین های شرقی فلات ایران که بخش های شرقی امپراتوری هخامنشیان را تشکیل میداد، آشنایی نزدیک پیدا کردند، این مناطق را Arianē (اَریانِه) و باشندگان آنجا را Arianoi (**اَریانوی**) نامیدند. اراتوستن Eratosthenes اولین کسی بود که این نام گذاری را در جغرافیای خویش به کار برد.

۲۵

اکنون عده یی از دانشمندان غربی برای شاخهٔ غربی اصطلاح "ماد ها" و "پارس ها" و برای شاخهٔ شرقی اصطلاح "آریایی های اوستایی" را به کار می برند. نگاه کنید به:

Wolfram Nagel: Ninus und Semiramis in Sage und Geschichte. Iranische Staaten und Reiternomaden vor Darius. Berliner Beiträge zur Vor- und Frühgeschichte. Neue Folge. Berlin 1982, 142f.

۲۶

اکثر سنگ نبشته ها در سرزمین اصلی هخامنشیان یعنی در فارس، ایلام (شوش) و ماد (همدان) می باشند. آثار خارج ازین حوزه سنگ نبشتهٔ داریوش است از کانال سویز، سنگ نبشتهٔ خشایارشاه در دریاچهٔ وان در ارمنستان (اکنون واقع در ترکیه) و نوشته هایی در چند صراحی.
الفبای زبان پارسی باستان به دستور داریوش اختراع شد که از الفبای ایلامی و بابلی الهام گرفته و نخستین بار حدود ۵۲۰ پیش از میلاد در سنگ نبشتهٔ بیستون به کار رفت و به همین دلیل سنگ نبشته های وی قدیمترین آثار پارسی باستان اند. برعکس سنگ نبشته های شاهان پیش از وی (آریامنه، ارشام و کوروش) در واقع متون هستند که بعد ها به هیکل های این شاهان که در قصر ها قبلا وجود داشتند اضافه شده اند. این ادعا روی پژوهش های زبانشناسی استوار است و نشان می دهد که زبان سنگ نبشته های شاهان پیش از داریوش متعلق به یک زمان بعدی بوده و جوانتر می باشند. بهترین مثال پارچه های سنگ نبشتهٔ سه زبانی (اکادی، ایلامی و پارسی باستان) است که در قصر کوورش در پازارگاد پیدا شد. آنها بازسازی و پس از مقابله با هر سه زبان خوانش شدند. درین سنگ نبشتهٔ کوچک داریوش می گوید که وی در کنار مجسمهٔ کوروش در قصرش این سنگ نبشته را نوشت. متن آن چنین است: "داریوش شاهٔ شاهان، پسر ویشتاسپ، هخامنشی. این قصر را کوروش برای خود بنا کرد و هم این مجسمه را، اما سنگ نبشته ننوشت. من سنگ نبشته ای از خود روی آن نگاشتم."
نگاه شود به:

- Wilhelm Brandenstein und Manfred Mayerhofer: Handbuch des Altpersischen. Otto Harrassowitz Verlag, Wiesbaden 1964, 17

- R. Borger und W. Hinz: „Eine Dareios-Inschrift aus Pasargade". In: ZDMG 109, 1959, 117-127

۲۷

Rüdiger Schmitt: Die Sprachverhältnisse im Achaimenidenreich. In: Paideia (ed.): *Lingue e culture in contatto nel mondo antico e altomedievale.* Atti dell' VIII Convegno Internazionale di Linguisti, tenuto a Milano nei giorni 10. - 12. settembre 1992. Brescia 1993, 77-102

۲۸

رودیگر شمیت، پانوشت شماره ۲۷، همانجا ص ۷۸ به بعد.

۲۹

در میان آنانی که در وطن آبایی هخامنشیان یعنی در پارس و همچنان در بین النهرین، آسیای صغیر و مصر به زبان آرامی بلدیت کامل داشتند یهودیان بودند. عدهٔ زیادی از آنها قبل از زندانی شدن در بابل و به بردگی کشانیدن شان درین مناطق زندگی می کردند. بعد از آزادی یهودیان در زمان کوروش همهٔ آنها به بیت المقدس نرفتند بلکه در نقاط مختلف جایگزین شدند. اکثر آنها زبان عبری خویشرا در طول زمان فراموش کرده بودند و صرف شفاهی میتوانستند به عبری سخن گویند. اما آنها در عین زمان به زبان آرامی بهتر سخن می گفتند و هم می نوشتند. همین یهودیان بودند که در زمان هخامنشیان به عنوان کارمندان در ادارات کار می کردند و از نفوذ خوب برخوردار بودند. کتاب تورات درین رابطه منبع خوب به حساب می رود. نگاه شود به پانوشت شماره ۳۴.

۳۰

منظور انتخاب "لهجهٔ غربی آرامی" است که هخامنشیان آنرا برسایر لهجه های آرامی ترجیع دادند. اما بعداً "لهجهٔ شرقی آرامی" رایج تر شد. بهمین دلیل است که بعضی از دانشمندان معتقد اند که مثلا اشکال مختلف املایی یک واژهٔ آرامی در متون ایرانی ناشی از نفوذ "لهجهٔ شرقی آرامی" در کنار واژهٔ معمول آرامی به لهجهٔ غربی می باشد.

۳۱

نگاه کنید مثلا به:

- J. C. Greenfield: Aramaic in the Achaemenian Empire. In: The Cambridge History of Iran, Volume 2. The Median and Achaemenian Periods. Cambridge 1985, 698-713

- Edward Lipiński: Araméen d´Empire. In: Pierre Swiggers and Alfons Wouters (edd.): Le langage dans l´antiquité. Leuven: Peeters and Leuven University Press 1990, 94-133

- Josef Naveh and Shaul Shaked: Ancient Aramaic Documents from Bactria (Fourth Century B.C.E.). In: CII, Part 1: Inscriptions of Ancient Iran, Volume V: The Aramaic Versions of the Achaemenid Inscriptions. London 2006
-Rüdiger Schmitt (ed.): Compendium Linguarum Iranicarum. Dr. Ludwig Reichert Verlag, Wiesbaden 1989, 56ff.

۳۲

Pierre Briant: "Pouvoir central et polycentrisme dans l'empire achéménide (quelques réflections et suggestions)". In: Heleen Sancisi-Weerdenburg (ed.): *Sources, Structures and Synthesis*. *Achaemenid History* I (Proceedings of the Groningen 1983 *Achaemenid History* Workshop), Leiden 1987, 1-31, ib. 11

۳۳

نگاه کنید به مثال های ذیل در تورات:
۱- "و این سخن در نظر پادشاه (خشایارشاه: ۴۸۵ ۴۵۶- پ م) و رؤسا پسند آمد و پادشاه موافق سخن مَمُوکان (یکی از مقربان دربار) عمل نمود و مکتوبات به همهٔ ولایتهای پادشاه به هر ولایت موافق خط آن و به هر قوم موافق زبانش فرستاد تا هر مرد در خانهٔ خود مسلط شود و در زبان قوم خود آنرا بخواند" (کتاب استر، باب یکم، سطر ۲۲-۲۱).

۲- "پس کاتبانِ پادشاه را در روز سیزدهم ماه اول احضار نمودند و بر وفق آنچه هامان (یکی دیگر از مقربان دربار) امر فرمود به امیران پادشاه و به والیان که بر هر ولایت بودند و بر سروران هر قوم مرقوم شد. به هر ولایت موافق خط آن و به هر قوم موافق زبانش باسم آخشُورُشِ پادشاه (خشیارشاه: ۵۸۵ - ۵۴۶) مکتوب گردید و به مهر پادشاه مختوم شد و مکتوبات بدست چارپاران به همهٔ ولایت های پادشاه فرستاده شد" (کتاب استر، باب سوم، سطر ۱۳-۱۲).

۳- "پس در آن ساعت در روز بیست و سوم ماه سوم که ماه سیوان باشد کاتبانِ پادشاه را احضار کردند و موافق هر آنچه مَردُ خای (وزیر یهودی در دربار پادشاه) امر فرمود به یهودان و امیران و والیان و رُؤسای ولایتها یعنی صدو بیست و هفت ولایت که از هند تا حَبَش بود، نوشتند. به هر ولایت موافق خط آن، به هر قوم موافق زبان آن و به یهودیان موافق خط و زبان ایشان" (کتاب استر، باب نهم، سطر ۱۰-۹).

اما یک موضوع در تورات (کتاب عزرا، باب چهارم، سطر۷ - ۸) مبهم است: در آنجا آمده است که در ایام آرْتَخْشستَتْا (اردشیر: ۵۴۵ – ۵۲۴ پ م) زیردستان از بیت المقدس به پادشاه پارس نامه نوشتند و این نامه "بخط آرامی نوشته شده و به زبان آرامی ترجمه شده بود" (در آرامی چنین است: *کتب ارَمِیت او مترجام ارَمِیت*). چون این جملهٔ اخیر مبهم است بنا بران بعضی ها فکر کردند که نیمهٔ دوم این جمله اضافی و تکراری (redundant) است. از همین جهت این جمله بصورت های مختلف ترجمه

شده است (مثلا: "مکتوب به زبان آرامی نوشته شده بود و ترجمهٔ آن ضمیمهٔ نامه بود"). اما به نظر من ترجمهٔ فارسی تورات که من از آن استفاده میکنم مفهوم را درستر بیان می کند. در آنجا آمده است: " و مکتوب به خط آرامی نوشته شده و معنیش به زبان آرامی بود". به نظرم منظور آن در تورات اینست که این نامه "به زبان و همچنان برسم الخط آرامی" نوشته شده بود نه به کدام زبان دیگر با الفبای آرامی. شواهدی در دست است که در آن زمان پیش آمده که الفبای آرامی برای یک زبان دیگر بکار رفته است. مثال خوب سنگ نبشتهٔ قبر داریوش است. دانشمند امریکایی ریچارد فرای ثابت ساخت که این سنگ نبشته به زبان پارسی باستان است اما به الفبای آرامی نوشته شده است. بنا بران در تورات سعی شده تا باریکی موضوع را با این جمله بیان کند. نگاه شود به:

(„The ‘Aramaic’ Inscription on the Tomb of Darius“. In: IrAnt 17, 1982, p. 85-90)

منبع مورد استفادهٔ من: *کتاب مقدس یعنی کتب عهد عتیق و عهد جدید* (که از زبان های اصلی عبرانی و کلدانی و یونانی ترجمه شده است)

(The Holy Bible in Persian. Reproduced by photography from the Edition of 1904. Great Britain 1966).

۳۴

ازینکه چنین بود از نسخهٔ بابلی سنگ نبشتهٔ پارسی باستان داریوش اول ثابت می شود:

متن بابلی چنین است: "شاه کشورها با مجموع تمام زبانها" šar mātāti ša napḫar lišānu gabbi

(در متن پارسی باستان صرف: "شاه کشورها با تمام اقوام" آمده است.)

نگاه کنید به مقالهٔ استاد رودیگر شمیت: "روایات در مورد زبان و نام های اشخاص پارتی در دورهٔ اشکانیان" (لست منابع، پانوشت شماره ۳۶، در آنجا منبع نخست ص ۱۶۴به بعد). در مورد متن پارسی باستان همانجا پاورقی ۳۶ ص ۹۷.

۳۵

کاتبان و مترجمین زبان آرامی در ادارات امپراتوری معمولا دو زبانه و یا حتی چند زبانه بودند. آنچه را که به ایشان به زبان پارسی باستان یا به کدام زبان محلی گفته می شد به زبان مادری آرامی خویش ترجمه میکردند و یا متن آرامی را به زبان معمول در منطقه (مثلا در دوران بعدی به زبان پارتی و یا پارسی میانه) برمی گرداندند. تا وقتیکه این طور بود زبان آرامی زبان ناب و اصیل باقی ماند. زمانیکه بعد ها افراد بومی یعنی خود ایرانیان به عنوان کارمندان و مترجمین وارد دستگاههای اداری شدند در زبان آرامی تحولی پدید آمد. برای مترجمین ایرانی زبان آرامی زبان بیگانه بود پس طبعی است که در مرور زمان اشتباهات املایی و صرفی و نحوی در زبان آرامی صورت گرفت و رسم الخط آرامی هم در نقاط مختلف امپراتوری از همدیگر اندکی فرق کرد و در نتیجه چنین زبان از زبان اصیل آرامی که در دیگر نقاط (مثلاً در بین النهرین و مصر) معمول بود تمایز پیدا کرد. به طور مثال اسناد آرامی مکشوفه در باختر (از زمان داریوش سوم، قرن چهارم پیش از میلاد تا سال هفتم اسکندر) از اسناد آرامی در مصر کمی فرق دارد. نگاه شود به:

Joseph Naveh and Shaul Shaked: Ancient Aramaic Documents from Bactria (from the Khalili Collections). The Khalili Family Trust, London 2012, 15

پدیدهٔ دیگر این بود که اشکال آرامی که برای بازگردانی واژه های ایرانی مورد استفاده قرار می گرفت با گذشت زمان به عناصر ُفسیلی و سمبول های جامد در آمدند. از همین جهت است که دانشمندان بدانها Heterogramm و یا Aramäogramm می گویند. برای روشنی و وضاحت بهتر ایرانیان سعی کردند تا به واژه های آرامی صرف افعال، ضمایر و حرف ربط زبان مادری خویشرا اضافه کنند (مثلاً LZNHšn برای "آنها"، MLKAn برای "پادشاهان"، YHWWNtn′ برای"بودن"، YKTYBWNt′ برای فعل ماضی "نوشت" وغیره).
نگاه کنید به:

Rüdiger Schmitt (ed.): Compendium Linguarum Iranicarum. Dr. Ludwig Reichert Verlag, Wiesbaden 1989, 96

۳۶

- Josef Wiesenhöfer: Zeugnisse zur Geschichte und Kultur der Persis unter den Parthern. In: Das Partherreich und seine Zeugnisse (Beiträge des internationalen Colloquiums, 27. - 30. Juni 1996 in Eutin). In: Historia (Zeitschrift für Alte Geschichte, Heft 122). Franz Steiner Verlag, Stuttgart 1998, 425ff.
- Philip Huyse: „Die Rolle des Griechischen im ‚hellenistischen' Iran". In: B. Funk (ed.): *Hellenismus. Beiträge zur Erforschung von Akkulturation und politischer Ordnung in den Staaten des hellenistischen Zeitalters. Akten des Internationalen Hellenismus-Kolloquiums, 9.-14. März 1994 in Berlin.* Tübingen 1996, 57-76

۳۷

اما زبان اَرامی توانست پس از طی یک دورهٔ انزوا (دورهٔ تهاجم و حکمروایی یونانیان) از ۲۵۰ پیش از میلاد به بعد جایگاه خویشرا آهسته آهسته دوباره بدست بیاورد. دلیل آن این بود که کاتبان اَرامی و ایرانیان باسواد در وجود دولت سلوکیان موقف شغلی، اداری و اجتماعی خویشرا در خطر می دیدند. بنا بران هر دو گروه دست به دست هم داده و در یک ائتلاف که دانشمندان آنرا "همزیستی کاتبان آرامی و ایرانیان ناسیونالیست با سواد" می نامند، سعی کردند در سطح محلی زبان آرامی را زنده نگه دارند. همین تداوم زبان آرامی است که قرن ها بعد هم تاثیرات این زبان را به شکل "هزوارش" در زبان های فارسی میانه مشاهده می کنیم.
نگاه کنید مثلاً به:

Harry Falk: Schrift im alten Indien. Ein Forschungsbericht mit Anmerkungen. Gunter Narr Verlag, Tübingen 1993, 79f.

۳۸

Josef Wiesenhöfer: Die „dunklen Jahrhunderte" der Persis. *Untersuchungen zu Geschichte und Kultur von Fārs in frühhellenistischer Zeit (330 – 140 v. Chr.)*. C.H. Beck´sche Verlagsbuchhandlung, München 1994, 89f.

۳۹

اما با وجود آن هم از دوران سلوکیان و پارت ها هیچ مطلب مهم در آن کتاب نیامده و از امپراتوری کوشان و یفتلیان اصلا خبری نیست. اینکه چرا این وقایع مهم تاریخی نادیده گرفته شدند هنوز معلوم نیست.

۴۰

نام شهر **امبیر** = ambiro با حرف "م" تلفظ دورهٔ یفتلیان است که همان **انبیر** دورهٔ اسلامی است که به عربی **انبار** می گفتند. در بارهٔ این شهر مولف کتاب حدود العالم چنین گوید: "انبیر قصبهٔ گوزگانانست و شهری نیکوست و آباذان و جای بازرگانانست وبارکه بلخ و با نعمت بسیارست و بر دامن کوه نهاذه است و از وی پوستهای گوزگانی خیزد کی بهمه جهان برند" ("حدود العالم من المشرق و الی المغرب" با مقدمهٔ بارتولد و حواشی و تعلیقات مینورسکی، ترجمهٔ میر حسین شاه ، کابل۱۳۴۲، ص ۳۹۰ برابر با برگ ۴۱ نسخه، سطر ۶ - ۸).
آقای سیمز ویلیامز در گزارشی zolado gōzogano را نام و لقب شاهی می داند و آنرا "شاه غر" ترجمه می کند که برایم مبهم است. از آنجایی که وی پشت سکه را خوانش نکرده و آنرا نادیده گرفته است، بنابران نمی تواند تعبیرش درست باشد. رجوع شود به:
Nicholas Sims-Williams: News from Ancient Afghanistan. In: The Silk Road, Vol. 4, No 2, Winter 2006-2007, 6-7

۴۱

- J.de Morgan: Manuel de numismatique orientale de l'antiquité et du moyen âge (Publication achevée sous la direction de K. J. Basmadjian, Tom I). Librairie orientaliste Paul Geuthner, Paris 1923-1936, 446-457
- John Walker: A Catalogue of the Muhammadan Coins in the British Museum. Volume I: Arab-Sassanian Coins (Umaiyad Governors in the East, Arab-Ephthalites, ʿAbbāsid Governors in Ṭabaristān and Bukhārā), published by the Trustees of the British Museum 1967, 127ff. and Pl. XXII, No 6 -10
- Robert Göbl: Dokumente zur Geschichte der iranischen Hunnen in Baktrien und in Indien. Otto Harrassowitz Verlag Wiesbaden 1967, Band III, Taf. 73-74, Nr. 273-281
- Heinz Gaube: Arabosasanidische Numismatik (Handbuch der mittelasiatischen Numismatik, Band II), Klinkhardt & Biermann. Brauschweig 1973, 84f, 110-111
- G. Djelani Davary: Baktrisch. Ein Wörterbuch auf Grund der Inschriften, Handschriften, Münzen und Siegelsteine. Julius Gross Verlag, Heidelberg 1982, 102 (NumH 273-281)
- Ernst Günther Weber: Arabo-Sasanidische Drachmen (Bremer Beiträge zur Münz- und Geldgeschichte, Band 8). Bremer Numismatische Gesellschaft, Bremen 2013, 10, No 25

درین سکه ها بالای حرف g در bago علامه ای دیده میشود به شکل و یا بجای سه نقطه که حکاک نتوانسته آنها را با ظرافت خاص به شکل نقطه حک کند. منظور ازین علامات بجای سه نقطه این است که واژه را بایستی **بغ** خواند نه **بگ** (عکس شماره ۴). در بارهٔ این طرز نگارش

رجوع شود به سنگ نبشتهٔ سانسکریت - باختری توچی (نگاه کنید به داوری در همین پانوشت، ص۷۱).
یک صورت املایی جالب را به شکل **باخ** در حدود العالم می بینیم. در آنجا آمده است: "سکیمشت ناحیتست کی اندر وی کشت و غله بسیارست و از بسِ این سکیمشت باذشایست (= پادشاهی است) خُرد اندر شکستکیها و کوهها آنرا یون خوانند و دهقان او را **باخ** خوانند و قوتش از امیر ختلانست...". تلفظ **باخ** (به جای **باغ** که این خود صورتی از **بغ** است) حکایت از لهجهٔ ناحیهٔ یون می کند (نگاه کنید به حدود العالم در پانوشت شماره ۴۱، آنجا ص ۳۹۱ برابر با برگ ۴۲ نسخه، سطر ۸).
توضیح عکس شماره ۴:
عکس سکه (عکس فوقانی که تازه کشف شده) و رسم سکه (تصویر دومی) از دو سکهٔ مختلف است که طبعا کمی از یکدیگر فرق دارند. رسم متن سکه در پایین عکس به زبانهای پهلوی و باختری از مورگان است (ص ۴۵۵). اما از آنجاییکه رسامی متن باختری آن ناقص است، رسامی درست آقای روبیرت گوبل را در زیر آن آوردم. متن باختری در روی سکه روبروی نیمرخ خسرو ساسانی و در پشت سکه در دایرهٔ خارجی حک شده است.
در عکس پایین در لبهٔ راست (درعقربهٔ دو) واژهٔ باختری بغ = bago و در لبهٔ چپ (در عقربهٔ ۷) به تکرار واژهٔ باختری بغ = bago یکجا با واژهٔ عربی "ربی" دیده می شود. سکه از کتاب گونتر ویبراست (نگاه کنید به وی در همین پانوشت، ص۱۰، عکس شماره ۲۵).

۴۲

Nicholas Sims-Williams: Bactrian Documents I (Studies in the Khalili Collection, Volume III). Oxford University Press 2000, 1126ff

۴۳

این تاریخ برابر با زمان خلافت المعتز، سیزدهمین خلیفه عباسی میباشد.
سنگ نبشته های توچی که در مراحل مختلف به مناسبت حفر یک حوض آب آشامیدنی آراسته با گنبدی و مهیا با کوزه و جام آب نگاشته شده اند، کلا چهار عدد اند:
۱- سنگ نبشتهٔ دو زبانهٔ عربی - سانسکریت: متن عربی به تاریخ ۱۳ جمادی الاول سنه ۲۴۳ ه ق (برابر با هفتم سپتامبر ۸۵۷ میلادی) می باشد.
۲- سنگ نبشتهٔ دو زبانهٔ سانسکریت - باختری: این متن کامل و خواناست و به تاریخ ۶۳۲ باختری (برابر با ۸۶۳ میلادی) نگاشته شده است.
۳- سنگ نبشتهٔ دو زبانهٔ عربی - باختری: متن عربی کوتاه و ناقص و بدون تاریخ است اما متن باختری به تاریخ ۶۳۵ باختری (برابر با ۸۶۶ میلادی) نوشته شده است.
۴- سنگ نبشتهٔ یک زبانهٔ باختری: متن ناقص است اما تاریخ ۶۳۵ را دارد (برابر با ۸۶۶ میلادی).
از ذکر منابع صرفنظر می کنم چونکه من در جاهی دیگر مفصل باین موضوع می پردازم.

۴۴

- Mary Boyce: A Catalogue of the Iranian manuscripts in Manichean script in the German Turfan collection (Deutsche Akademie der Wissenschaften zu Berlin, Institut für Orientforschung, Veröffentlichung Nr. 45). Akademie Verlag Berlin 1960, 69

- Ilya Gershevitch: The Bactria fragment in Manichean script. In: AAntH 28, 1980 [1984], 273-280
- Sims-Williams, Nicholas: The Bactrian fragment in Manichaean script (M 1224). In: Desmond Durkin-Meistererst, Christiane Reck und Dieter Weber (edd.): Literarische Stoffe und ihre Gestaltung in mitteliranischer Zeit (Kolloquium anläßlich des 70. Geburtstages von Werner Sundermann). Beiträge zur Iranistik, Band 31, Dr. Ludwig Reichert Verlag Wiesbaden, 245-268

۴۵

سه زبان مهم دیگر در شرق، زبانهای ختن سکایی، سغدی و خوارزمی هستند. از آنجاییکه این زبانها در پیدایش زبان پارسی نو که موضوع بحث ما است، نقش اساسی ندارند از ذکر آنها در متن صرفنظر کرده، صرف به یک منبع مهم اشار می کنم

Rüdiger Schmitt (ed.): Compendium Linguarum Iranicarum. Dr. Ludwig Reichert Verlag, Wiesbaden 1989, p. 173 (Sogdian), p. 193 (Choresmian) and p. 204 (Khotanese)

۴۶

- Bertold Spuler: Iran in frühislamischer Zeit (Politik, Kultur, Verwaltung und öffentliches Leben zwischen der arabischen und der seldschukischen Eroberung 633 bis 1055). Akademie der Wissenschaften und der Literatur. Veröffentlichungen der orientalischen Kommission, Band II. Franz Steiner Verlag GmbH, Wiesbaden 1952, 254f.

۴۷

برای تأیید نظرم رجوع شود به:

Gernot L. Windfuhr, Ann Arbor: New Iranian Languages. In: Rüdiger Schmitt (ed.): Compendium Linguarum Iranicarum. Dr. Ludwig Reichert Verlag, Wiesbaden 1989, 246f.

عده ای از پژوهشگران زبان باختری را برخاسته از زبان پارتی میدانند و عده ای دیگر فرض می کنند که زبان پارسی میانه در زمان تسلط ساسانیان در باختر زمین معمول شد و زبان باختری به سوی مناطق دور افتاده در کوهساران هندوکش عقب زده شد، بدون آنکه دلایل مؤثق زبانشناسی و تاریخی ارائه کنند. همچنان نظر بعضی از دانشمندان که زبان پارسی نو شکل تحول یافته از فارسی میانه ساسانی است نادرست می نماید چونکه همزمان بودن سایر زبان ها را بنا به عدم فهم از زبان های ایرانی میانه و سیر تاریخی آنها، نادیده می گیرند. زمان که اعراب وارد خراسان شدند، طوری که گفته شد، زبان باختری زبان گفتاری مردم در خراسان بود.

۴۸

آثاری که از ناحیهٔ تورفان (در استان سینکیانک چین) به دست آمده و در کتابخانهٔ دولتی شهر برلین نگهداری می شود نشان می دهد که آغاز زبان پارسی نو از زمان شاعران و نویسندگان چون حنظلهٔ بادغیسی، فیروز مشرقی، رودکی و امثالهم فراتر می باشد (درین مورد در جای دیگری بحث خواهد شد). منظور من ۲۲ برگ از نسخه های کوچک خطی است که متن آنها به زبان پارسی نو است اما به رسم الخط مانوی نوشته شده اند. به باور آقای ورنر سوندرمن این نسخه های مانوی با اتکا به هنر خوشنویسی متعلق به اواخر قرن ۹ و اوایل قرن دهم میلادی می باشند. به عنوان نمونه متن برگی را که بخشی از یک کتاب دین باوری بوده و با شمارهٔ M 877 و M 403 ثبت شده با حرف نویسی لاتین و پارسی نقل کرده و سپس آنرا به زبان پارسی نو بر می گردانم:

Nyrwg ʿyg yzdyg pd t̠rs ’wd bym. ’ndyšg ’wd z’ryy nšyst̠n,
Dyl ’wd hwš ʿy xwyš r’y swyẖ m’εrft ʿy rwšn ʿy xwd’ pd dwε’ u xw’st br d’štn.
نیروگ ایگ یزدیگ پد ترس اُود بیم. اندیشگ اُود زاری نشستن،
دل اُود هوش ای خویشرای سوی معرفت ای روشن ای خدا پد دعا اُو خواست بر داشتن.
یعنی:
نیروی یزدی را بر (ضد) ترس و بیم، اندیشه و زاری نشاندن،
دل و هوش خویشرا سوی معرفتِ روشنِ خدا با دعا و خواست برداشتن.

نگاه شود به منبع نسخه:
Werner Sundermann: Ein manichäischer Bekenntnistext in neupersischer Sprache. In: Christine Reck, Dieter Weber und Claudia Leurini, Antonio Panaino (edd.): Manichaica Iranica. Ausgewählte Schriften von Werner Sundermann. Serie Orientale Roma LXXXIX, 2, Band 2, Roma (Istituto Italiano per l’Africa e l’Oriente) 2001, 355f. [645f.]

۴۹

سخن ابن مقفع (متوفی ۳۸۰ هجری قمری برابر با ۹۹۰ میلادی) درین مورد خیلی واضح است. وی می گوید: "و اما **دری** زبان شهرنشینان بود و درباریان بدان سخن میگفتند و منسوب به دربار پادشاهی است و از میان زبان های اهل خراسان و مشرق زبان مردم بلخ در آن بیشتر است. اما **فارسی** زبان موبدان و علما و امثال آنان بود و مردم فارس بدان سخن میگفتند". درینجا منظور از **زبان مردم بلخ** همین **زبان باختری** است (اصطلاح دانشمندان غربی) که به شکل جوانتر زبان رایج در خراسان بود. به باور من منظور ابن مقفع از دربار، دربار پیشینهٔ ساسانیان نه بلکه دربار امرای محلی در باختر زمین است. این امرا مدت های زیاد در برابر اعراب استادگی کردند.
منبع: الفهرست تألیف ابن ندیم: ترجمهٔ م. رضا تجدد (چاپخانه بانک بازرگانی ایران، چاپ دوم)، تهران ۱۳۴۶، ص ۲۲.

۵۰

دکتر جلال خالقی مطلق: سرگذشت زبان فارسی (بر گرفته از سایت خاوران و این خود بر گرفته از: فصل نامهٔ ایران شناسی، سال نخست، بهار ۱۳۶۸، شماره ۱، ص ۸۷-۷۶).

۵۱

طوری که گفته شد از جملهٔ تمام تبارهای "هند و اروپایی" صرف اقوام حوزهٔ فرهنگی ما خویشتن را "آریایی" مینامیدند. باید یاددهانی کرد که نام قوم "آریا" در گاتها نه بلکه صرف در متون اوستای جوان آمده است. نگاه کنید همچنان به:

- Helmut Humbach und Klaus Faiss: Zarathushtra and his Antagonists. A Sociolinguistic Study with English and German Translations of His Gāthās. Dr. Reichert Verlag, Wiesbaden 2010, 1f.

- Rüdiger Schmitt: Altiranisch (Abschnitt 5.1). In: Ludwig Paul (ed.): Handbuch der Iranistik. Dr. Ludwig Reichert Verlag, Wiesbaden 2013, 227ff.

۵۲

نگاه شود مثلا به Kauṣītaki Āraṇyaka فصل ۸، بند ۹ و Aitareya Āraṇyaka فصل ۳، بند ۵ وغیره. در مورد منابع پارسی باستان نگاه شود به پانوشت شماره ۵۱ و در مورد منابع باختری به پانوشت شماره ۵۹.

۵۳

در مورد تعین سرزمین اصلی Airiianəm Vaējah (أیریَه نِم وَیجه) درین اواخر پژوهشهای مهمی صورت گرفته است. اما از آنجایی که درین باره کدام سند مهم - طوریکه از عنوان این رساله بر میاید - که تازه کشف شده باشد هنوز در اختیار نداریم، بحث روی این موضوع را به آینده موکول میکنم.

۵۴

Theodor Aufrecht: Die Hymnen des Ṛigveda, 2. Auflage, Bonn 1877, 1. Teil, Maṇḍala II, 11, 17-18, 184

اگر چه واژه های **آریایی** و **دسیو** درینجا به شکل مفرد آمده اما واضح است که معنای اسم عام را دارند چونکه در دیگر فقره ها درحالت جمع می باشند، نگاه کنید مثلا به کتاب ۱، ترانه ۵۱ ، فقره ۸: "آه خدای إندرا بین آریایی ها و دسیو ها فرق قایل شو...".

بنابران باساس متون ریگ ویدا (سانسکریت باستانی) در یک سو آریایی ها قرار داشتند و در سوی دیگر دسیوها، یعنی مردمان بومی از نژاد دیگر یعنی غیر آریایی.

۵۵

نگاه کنید مثلا باین متن که ازآن عقاید دینی آریاییان با خدایان مخصوص خود شان و مراسم دینی ویژهٔ شان که با نوشیدن سوما برای تقدیس خدایان اجرا می شد، نمایان است (ریگ ویدا کتاب ۱، ترانه ۱۴، فقرهٔ ۱- ۴):

aibhir agne duvo giro viśvebhiḥ somapītaya devebhir yāhi yakṣi ca
ā tvā kaṇva ahūṣata gṛṇanti vipra te dhiyaḥ devebhir agna ā gahi
indravāyū bṛhaspatim mitrāgnim pūṣaṇam bhagam ādityān mārutaṃ gaṇam
pra vo bhriyanta indavo matsarā mādayiṣṇahvaḥ draspā madhvaś camūṣadaḥ

"با تمام این خدایان بیا آه اگنی، به دیدن تلاش ها و مناجات ما تا که سوما را بنوشی
(که در اوستا هوما است) و مراسم قربانی را اجرا کنی!
به تو کنواها ندا کردند. آنها اندیشه های حکیمانهٔ ترا ستایش می کنند، آه تو مبلغ توانا، آه اگنی،
بیا با تمام خدایان!
آه إندرا، وایو، برهسپتی، میترا، أگنی، پوشن، بهگه، ادیتاس و مروت ها! برای شما نوشابهٔ الهی و
مست کننده آورده می شود،قطره های نوشابهٔ عسل که در ظرف ها قرار دارند".

۵۶

در دره های گِلگیت (که در مسیر یکی از راههای مهاجرت اقوام هند و آریایی قرار داشتند که از کوهپایه های واخان به سوی جنوب می گذشتند، جایی که سلسله کوه های هیمالیای غربی، قراقروم و هندوکش با هم یکجا میشوند) سنگ نبشته های زیادی روی صخره ها به زبان های هندی (با رسم الخط براهمی و خروشتی)، شاردای قدیمی، چینی، باختری، سغدی، سریانی و پارتی در دهه نود میلادی کشف شده اند که از طرف دانشمندان نخبهٔ اروپایی بررسی و نتایج آن در چندین جلد بنام همان دره ها (یا بهتر بگوییم توقفگاه زائرین) منتشرشده اند. مسافرین و زائرین در روی این صخره ها نام های خویشرا و همچنان درودهای خویشرا به درگاه بودا نقر کرده اند که بیشتر جنبهٔ یادگاری دارد. واژهٔ ārya را درینجا میتوان منیحث لقب "تباری" و یا اگر به حیث صفت باشد به معنای "شریف" (درمتون بودایی) ترجمه کرد.
از این آثار چند مثال می آورم:

۱- تقدیس باد (جناب) ویپشین آریایی را (یا ویپشین شریف را) = namo āryā vipaśin
۲- تقدیس باد جناب ولوکیتشوروی آریایی را که بودا هسیتوا هست =
namo ārya valokiteśvaro bodhisatvo
۳- تقدیس باد جناب ولوکیتشوروی آریایی را = namo āryā valokiteśvarasya
۴- تقدیس باد نمجوشری شریف را که بودا هسیتوا هست = namo āryā naṃjuśrī bodhisatvāya
۵- تقدیس باد ویپشی شریف و تاتهاگته را یکجا با سینهوته
namo āryā vipaśi tathāgatāya sārdhaṃ siṅhoṭena

منبع این مثال ها:

- Oskar von Hinüber: Zu einigen Felsinschriften in Brāhmī aus Nordpakistan. In: Peter Snoy (ed.): Ethnologie und Geschichte. Festschrift für Karl Jettmar. (Beiträge zur Südasienforschung. Südasien-Institut. Universität Heidelberg, Band 86). Franz Steiner Verlag, Wiesbaden 1983, 272-279

- Ditte König und Gérard Fussmann: Die Felsstation Shatial. In: Harald Hauptmann (ed.): Materialien zur Archäologie der Nordgebiete Pakistans, Band 2. Verlag Philipp von Zabern, Mainz 1997, 301 (Objekt-Nr. 149/1)

واژهٔ "آریایی" به شکل نام اشخاص هم آمده است مانند:
آریه دته و یا آریه شرشته Āryadatta, Āryaśreṣṭe.

در مورد مسیرهای مهاجران و مسافرین در دوران قبل از تاریخ درین حوزه نگاه شود به مقالهٔ شادروان استاد کارل یتمار:
Karl Jettmar: Prähistorische Wanderrouten in den zentralasiatischen Hochgebirgen. Voraussetzung und frühe Nachweise. In: Studien zur Indologie und Iranistik (Festschrift für Georg Buddruss), Band 19. Reinbek (Verlag für Orientalistische Fachpublikationen) 1994, 157-172

۵۷

Rüdiger Schmitt: Die altpersischen Inschriften der Achaimeniden. Editio minor mit deutscher Übersetzung. Dr. Ludwig Reichert Verlag, Wiesbaden 2009, 101

۵۸

در نسخهٔ یونانی این سنگ نبشته چنین است: "من مزدا پرست شاهپوربزرگ، شاهنشاه آریایی و غیر آریایی از نسب خدایان (هستم)...". منبع:
Philip Huyse: Die dreisprachige Inschrift Šābuhrs I. an der Ka`ba-i Zardušt (ŠKZ), Band 1. London 1999, § 1, 22 (CII, Part III, Volume I, Texts 1)

درمورد ریشه شناسی واژه آریایی نگاه شود به پانوشت شماره ۱۴.

۵۹

متأسفانه ما تا حال یک عکس کاملاً خوانا از سنگ نبشتهٔ رباطک در اختیار نداریم. این یک مشکل تخنیکی است که باید در آینده رفع شود (با وجود آن هم نگاه شود به عکس شماره ۵). منابع مهم در بارهٔ سنگ نبشتهٔ رباطک این است:
- Nicholas Sims-Williams: The Rabatak Inscription, Text and Commentary. In: Silk Road Art & Archaeology 4 (Journal of the Institute of Silk Road Studies). Kamakura 1995/96, 77-96
- Nicholas Sims-Williams: Nouveaux Documents sur L'histoire et la langue de la Bactriane. In: Académie des Inscriptions & Belles-Lettres (Comptes Rendus des séances dès l'année 1996, Avril-Juin), Paris 1996, 634-654

- Gérard Fussman: L’inscription des Robatak et l`origine de l’ère Śaka. In: Journal Asiatique 2, 1998, 572-651

۶۰
ایرانشناس بزرگ آقای شیرفه تصور می کند که شاید کاپی یک نسخهٔ آرامی سنگ نبشتهٔ داریوش که روی چرم و یا برگ پاپیروس نوشته شده بود به دست سربازان اسکندر افتاده باشد که آنرا نگه داشتند. شاید همین نسخه بوده باشد که کاتبان کنشکا در وقت تدوین سنگ نبشتهٔ رباطک از آن استفاده کرده باشند. من چنین تصور را منتفی می دانم، چونکه از زمان داریوش تا کنشکا هفت قرن می گذرد و چنین نسخه را نمی توان درین مدت طولانی دست به دست نگه داشت. به نظرم ویژگی های تاریخی و فرهنگی شرق ایران است که نسل به نسل تا زمان کنشکا به صورت شفاهی ادامه یافته و کنشکا ازین اندوخته های بومی استفاده کرده است. به مقالهٔ آقای شیرفه رجوع شود به:

Prods Oktor Skjaervø: Reflexes of Iranian oral traditions in Manichean literature. In: Desmond Durkin-Meistererst, Christiane Reck und Dieter Weber (edd.): Literarische Stoffe und ihre Gestaltung in mitteliranischer Zeit (Kolloquium anläßlich des 70. Geburtstages von Werner Sundermann). Beiträge zur Iranistik, Band 31, Dr. Ludwig Reichert Verlag Wiesbaden, 245-283

۶۱
در متون اوستایی نام وی به شکل **اهورا مزدا** و همچنان **مزدا اهورا** آمده است. اما در سنگ نبشته های هخامنشیان نام وی یکجا به شکل Ahuramazda نوشته شده است. معادل آن به زبان ایلامی (نسخهٔ بیستون: ۳، ۷۷،۷۹) U-ra-mas-da na-ap har-ri-ia-na-um (یعنی "اهورا مزدا خدای آریاییان")، به زبان اکادی dU-ra-ma-az-da / dU-ri-mi-iz-da و به زبان آرامی hwrmzd’ می باشد. از طرز نگارش ایلامی har-ri-ia-na-um میتوان صورت ایرانی باستانی آنرا به شکل Ariyānām* تصور کرد.

۶۲
بر عکس در زمان ساسانیان در کنار اهورامزدا، اناهیتا و میترا هم ظاهر می شوند. نگاه شود به تاق بستان: تصویر اهورا مزدا - خسرو دوم - اناهیتا و تصویر اهورامزدا - اردشیر دوم - میترا.

۶۳
خانم هیده ماری کوخ روایات گات ها را در مورد اهورا مزدا جمع آوری کرده است. نگاه شود به:
Volker Haas und Heidemarie Koch: Religionen des Alten Orients. Teil 1: Hethiter und Iran. In: Hermann Spieckermann und Reinhard Gregor Kratz (edd.): Grundrisse zum Alten Testament. Das Alte Testament Deutsch, Ergänzungsreihe, Band 1,1. Vandenhoeck & Ruprecht, Göttingen 2011, 88ff.

۶۴

G.D. Davary: Die Kunstgeschichte Afghanistans. In: Afghanistan. Eine große Vergangenheit… und die Zukunft? Kunst und Kultur aus Afghanistan von den frühesten Zeiten bis in die Gegenwart (Ausstellungskataloge Trierer Bibliotheken Nr. 21). Trier 1990, 33–89, ib. 41f.

۶۵

نتیجه این است که ما در همهٔ این دوره ها تا ظهور اعراب در ایران با "ایدئولوژی دینی دولتی" مواجه هستیم که هیچ نوع تحمل و بردباری را در برابر سایر ادیان (با مسیحیت، یهودیت، دین بودایی، دین مانی و مزدک) از خود نشان نمی داد بلکه از تعقیب، خشونت، آزار و شکنجه کار گرفته می شد. منابع لاتینی و ارمنی از چنین خشونت ها حکایت می کنند. کشتن شهزاده *نوش زاد* پسر انوشیروان اول شاه ساسانی به امر پدرش به خاطرگرویدن به کیش مادرش که مسیحی بود، مثال برجسته یی از تعصب دینی است که در چهارچوب *ایدئولوژی دینی دولتی* عملی شد. فردوسی باین حادثه اشاره می کند اما تعصب دینی خودش را هم کتمان نمی کند:

زمانه بدو مانده اندر شگفت   ز دین پدر کیش مادر گرفت

۶۶

بنابران احتمال میرود که بین فرقهٔ زرتشتی در ایران و فرقهٔ زرتشتی در امپراتوری کوشان و فرارود در مسایل ارتدکسی اختلاف نظر وجود داشته است. نام اهورا مزدا که در زبان باختری به شکل Ōoromozdo و Aoromozdo آمده است به نظرم بیشتر تلفظ واژهٔ آرامی ’hwrmzd را نشان می دهد. نگاه شود به پانوشت شماره ۶۱.

۶۷

دانشمند انگلیسی آقای سیمز ویلیامز در ترجمهٔ این جملهٔ سنگ نبشتهٔ رباطک اشتباه کرده و **مزداوند** را که بعد از نام اهورا مزدا آمده است به حیث صفت اهورامزدا دانسته و آنرا به "هرمزد، بخشایندهٔ یکتا" ترجمه می کند، اما **مزداوند** خودش یکی از خدایان مستقل در امپراتوری کوشان بود. وی در سکه های کوشانی به حیث یک پادشاه با نیم تاج، آراسته با شمشیر در کمر و سوار با اسپ که دو سر دارد ظاهر می شود. نامش در سکه ها به زبان باختری Mozdooano (به معنای "برندهٔ حکمت") درج شده است. این خدا بیشتر نشانهٔ انشعاب را در عقاید مزداپرستی نشان می دهد. از قراین چنین می نماید که این خدا شاید بحیث رقیب اهورا مزدا از جانب اقوام سکایی ها که رقیب آریاییان زرتشتی بوده و در فرارود سکنی بودند، بحیث بزرگترین خدا خلق شد.

نگاه کنید همچنان به اثر هلموت هومباخ که در آن رسامی این خدا را از روی سکه ها ارائه می کند:

- Helmut Humbach und Klaus Faiss: Zarathushtra and His Antagonists. A Sociolinguistic Study with English and German Translations of His Gāthās. Dr. Reichert Verlag, Wiesbaden 2010, 62-63

۶۸

- Claus Ambos: Nanaja - eine ikonographische Studie zur Darstellung einer altorientalischen Göttin in hellenistisch-parthischer Zeit. In: Zeitschrift für Assyriologie, Band 93. Verlag Walter de Gruyter 2003, 231- 272
- D.T. Potts: *Nana in Bactria*. In: Silk Road Art & Archaeology 7 (Journal of the Institute of Silk Road Studies). Kamakura 2011, 23-35

۶۹

این الهه ، طوری که آثار هنری روی صخره ها در دره های گلگیت پاکستان نشان می دهد، در گندهارا هم تقدیس می شد. نگاه شود به این آثار در پا نوشت شماره ۵۶.
این الهه با بودا هم یکجا تقدیس می شد، مثلا:

namo buddhāyā, nānasya = تقدیس باد **بودا** و **ننه** را

منبع:

Martin Bemmann und Ditte König (edd.): Die Felsbildstation Oshibat. Materialien zur Archäologie der Nordgebiete Pakistans, Band 1 (mit Beiträgen von Gérard Fussman, Oskar von Hinüber und N. Sims-Williams). Verlag Philipp von Zabern, Mainz 1994, 126 (Objekt-Nr. 72:1)

نام این الهه به حیث نام شخص هم آمده است، مثلا به شکل:

شری نانه سیه śrī nānasya و شری نانه جشته śrī nānajeṣtha.

نگاه شود به همین منبع و به:

Ditte Bandini-König (ed.): Die Felsbildstation Hodas. Materialien zur Archäologie der Nordgebiete Pakistans, Band III (mit Beiträgen von Gérard Fussman, Harald Hauptmann, Oskar von Hinüber, Thomas O. Höllmann, Ruth Schmelzer und Hellmut Volk). Verlag Philipp von Zabern, Mainz 1999, 299 (Objekt-Nr. 65:12)

۷۰

معادل سغدی آن nny "ننی" و nn-δβ'mbn (بخوان: nana-βδāmban) "بانو ننه" است. نگاه کنید هم چنان به لقب: Pančī nana dhvambana "ننه، بانوی شهر پنچ".

نگاه کنید به بدیع الزمان غریب:

B. Gharib: *Sogdian Dictionary* (Sogdian-Persian-English). Farhangan Publications, Teheran 1995, 241

۷۱

ازین جمله صرف چهار خدا زرتشتی است (سطر ۱۰-۹): **اهورامزدا، سروشرد، نرسه** و **مهر**. خدایان سروشرد و نرسه در گات ها نه بلکه در متون اوستای جوان آمده اند.

اما **مهر** خدایی است که پیش از زرتشت در حوزهٔ تمدنی ما و در بسیاری از سرزمین های همجوار پرستش می شد. نیاکان کنشکا هم **مهر** را پرستش می کردند. از سنگ نبشتهٔ باختری دشت ناور در آستان غزنی (با نام اختصاری: IDN 1) چنین هویداست که **ویما تکتو** جد کنشکا خدای مهر را پرستش می کرد. در آنجا در سطر ۱۲ - ۱۳ چنین آمده است:

otēia abo baoano oilixano i karano abo miro i sanomano monxoando

در حالیکه بدان (به محراب سنگی) نزدیک می شد و آب پاک پیشکش می کرد،

مهر، این خورشید فرازیده را، فرا خواند.

نگاه شود به:

G. Djelani Davary and Helmut Humbach: Die baktrische Inschrift IDN 1 von Dasht-e Nāwūr (Afghanistan). Abhandlungen der Geistes- und Sozialwissschaftlichen Klasse der Akademie der Wissenschaften und der Literatur, Mainz, Jahrgang 1976, Nr.1). Franz Steiner Verlag, Wiesbaden 1976, 6f. und 18f.

۷۲

Robert Göbl: System und Chronologie der Münzprägung des Kušānreiches. Österreichische Akademie der Wissenschaften (Philosophisch-Historische Klasse. Veröffent-lichungen der numismatischen Kommission, Sonderband). Verlag der Österreichischen Akademie der Wissenschaften, Wien 1984, Taf. 18, Nr. 240, Taf. 25, Nr. 333 und 334

۷۳

Helmut Humbach und Klaus Faiss: Zarathushtra and His Antagonists. A Sociolinguistic Study with English and German Translations of His Gāthās. Dr. Reichert Verlag, Wiesbaden 2010, 62, 67 .رسم اهورا مزدا در برگ ۲۷ کتابش درج است

۷۴

Ulrich Schneider: Yama und Yamī (ṚV X 10). In: M. Meisig (ed.): Opera Minora. Beiträge zur Indologie 39. Otto Harrassowitz Verlag, Wiesbaden 2002, 150-175

۷۵

G.D. Davary, Review of: Robert Göbl, System und Chronologie der Münzprägung des Kušānreiches. Wien, 1984. In: ZDMG 139, Heft 1, 1989, 252-257

۷۶

- Frantz Grenet: Notes sur le panthéon iranien des Kouchans. In: Studia Iranica 13, 1984, 253-262
- Samra Azarnouche et Céline Redard: Yama/Yimi: *Variations Indo-Iraniennes sur la Geste Mythique*. In: Publications de l`institut de Civilisation Indienne (Collège de France). Fascicule 81, Paris 2012, 193-205

۷۷

- Helmut Humbach and Pallan R. Ichaporian: „Zamyād Yasht“, Yasht 19 of the Younger Avesta. Text, Translation, Commentary. Otto Harrossowitz Verlag Wiesbaden 1998, 103ff.
- Helmut Humbach: Das Pantheon der Kušān und der Gott *Mozdooano*. In: Studi linguistici in onore di Reberto Gusmani, a cura di R. Bombi, G. Cifoletti, F. Fusco, L. Innocente, V. Orioles. Edizioni dell’Orso, Alessandria 2006, 953

۷۸

Nicholas Sims-Williams: Bactrian Documents I (Studies in the Khalili Collection, Volume III). Oxford University Press 2000, 194

۷۹

در بارهٔ ریشه شناسی این نام نگاه شود به:
- G. Djelani Davary: Baktrisch. Ein Wörterbuch auf Grund der Inschriften, Handschriften, Münzen und Siegelsteine. Julius Gross Verlag, Heidelberg 1982, 289
- G. Djelani Davary and Helmut Humbach: Die baktrische Inschrift IDN 1 von Dasht-e Nāwūr (Afghanistan). Abhandlungen der Geistes- und Sozialwissen-schaftlichen Klasse der Akademie der Wissenschaften und der Literatur, Mainz, Jahrgang 1976, Nr.1). Franz Steiner Verlag, Wiesbaden 1976, 18-19
و در مورد جغرافیای خراسان مثلا به:
- Ernst Herzfeld: Khorasan. Denkmalgeographische Studien zur Kulturgeschichte des Islam in Iran. In: Der Islam 11,1921, 107-174

۸۰

تاریخ نویسان یونانی (مانند استرابو، دیودور، بطلیموس، آریان و کورتیوس روفوس) بدین موضوع اشاره دارند: "این منطقه دره های فراوان صعب العبور، اقلیم خشن و زمستان بسیار سرد داشته که همه جا را برف می پوشاند و یخبندان می باشد. شب های بسیار تاریک و هولناک دارد باندازه ای که هیچ چیز را در نزدیکی خویش نمی توان دید."

۸۱

این واژه به لهجۀ سغدی مسیحی و سغدی بودایی به اشکال:

γwyrsny (= γuwərsanē) و xwyrsny (= xuwərsanē)

در منابع آمده است. نگاه شود به:

B. Gharib: *Sogdian Dictionary* (Sogdian-Persian-English), Farhangan Publications, Teheran 1995, 179, 441

۸۲

واژۀ باختری **مهرسان** به حیث نام شخص هم آمده است، مثلا در یکی از مهرها که از گندهارا کشف شده است. درین مورد نگاه شود به:

- Aman ur Rahman & Harry Falk: Seals, Sealings and Tokens from Gandhāra (Monographien zur indischen Archäologie, Kunst und Philosophie, Band 21). In: „Im Auftrag des Stiftungsrats der Stiftung Ernst Waldschmidt"(Studies in the Aman ur Rahmnan Collection, Volume 1). Dr. Ludwig Reichert Verlag, Wiesbaden 2011, 96

- Nicholas Sims-Williams: Bactrian Personal Names. Iranisches Personennamenbuch II: Mitteliranische Personennamen, 7 (Sitzungsberichte der Österreichischen Akademie der Wissenschaften. Philosophisch-Historische Klasse, Iranische Onomastik 7). Wien 2011, 91, Nr. 266

۸۳

مقایسه شود واژۀ پارتی مانوی hwrnyfr'n، پارسی میانۀ مانوی xwrpr'n ، xwrwr'n و هم xwrnw'r و پهلوی دبیری hwl'wpl'n وهمچنان hwlwpl'n که به شکل حرف نویسی ذکر شدند.

نگاه شود به:

- Nicholas Sims-Williams: Bactrian Documents I (Studies in the Khalili Collection, Volume III). Oxford University Press 2000, 173, 205

۸۴

نام **خیونها** به زبان باختری: **الخَنّ** alxanno و **الخَنّان** alxannano، به سانسکریت میانه أله خانه alakhāna، به فارسی میانه xiyon و در سغدی xwn/γwn است. در اوستا واژه ای به شکل x'iiaona آمده که مترادف dahiiu است به معنی "مردم/ قبیله" و "خاک/کشور".

موضوع تباری تیره های مختلف که در ناحیۀ فراخ آسیای میانه زندگی کرده و بعدا به باخترزمین و گندهارا سرازیر شدند (مانند کوشانیان، کیداریها، خیونها، یفتلیان وسایر اقوام)، خیلی پیچیده و غامض اما مهم و قابل بحث اند که بایستی روی آن پژوهش صورت گیرد.

۸۵
منظور از پاروپامیزوس Paropamisos (به شکل Parapamisos و Paropanisos هم آمده) که یک نام بومی است کوه های هندوکش و نواحی اطراف آن می باشد که از سلسله کوههای هیمالایا در نواحی پامیر جدا شده و تا درهٔ بامیان ادامه دارد. یونانیان آنرا کوههای قفقاز و حتی "کوههای قفقاز هندی" (Caucasus Indicus) هم نامیده اند. آنان فکر می کردند که کوههای قفقاز ازکوههای Pontos (اکنون در ارض ترابزون در ترکیه) شروع شده و تا آخرین نقطهٔ جهان در شرق ادامه دارد. به نظر تاریخ نویس یونانی **آریان** (لشکر کشی اسکندر Alexándrou Anábasis کتاب ۵، فصل ۳) سربازان مقدونی "کوه های قفقاز" را به این خاطر تا پاروپامیزوس و هند گسترش دادند و نام پاروپامیزوس را به "قفقاز" تغیر دادند تا به شهرت اسکندر بیافزایند که گویا وی در آسیا هم از فراز کوههای شامخ قفقاز عبور کرد. بنا به روایت پلینیوس (تاریخ طبعی Naturalis Historia کتاب ۶ فصل ۶۰) مردمان بومی در هر جایی که می زیستند همان قسمت پاروپامیزوس را به نام دیگری یاد می کردند. پلینیوس یازده نام را ذکر می کند. چون اسکندر در زمستان (ماه جنوری ۳۲۹ پیش از میلاد) بدانجا رسید، هوا خیلی سرد بود. دشواری راهها درین کوهپایه های بلند و سرمای شدید این تصور را بوجود آورد که شاید آنان به نزدیک قطب شمال رسیده باشند. درکوهساران پاروپامیزوس قبایل مختلف زندگی می کردند که نام بعضی از آنها در منابع ذکر شده اند. یونانیان آنها را با اسم عام Paropamisádai یا Paropanisádai، یعنی "پاروپامیزادان" یاد کرده اند. بنا به روایت تاریخ نویسان یونانی و رومی پاروپامیزوس در شرق تا اندوس (دریای سند)، در غرب تا هریوه (هرات)، در شمال تا باختر و در جنوب تا اراخوزیا وسعت داشت.

نام Parapamisos / Paropamisos در فهرست های ساتراپی های پارسی باستان (معادل واژهٔ یونانی "ساتراپی" در پارسی باستان dahyāva است به معنای "کشور") ذکر نشده اما به جای آن درین فهرست ها یک ساتراپی بنام Ga-da-a-ra (بخوان: Gadāra) یاد شده که در مرز با هند قرار داشت که معادل بابلی آن در فهرست های ساتراپی دوران اخیر هخامنشیان Gan-da-ri و ایلامی آن Gan-da-ra می باشد که در واقع همان واژهٔ سانسکریت Gandhāra است (اینکه چرا این نام در پارسی باستان بدون حرف "ن" است هنوز معلوم نیست). در جاهی، یعنی در نسخهٔ بابلی سنگ نبشتهٔ بیستون (بخش ۶، سطر ۶) به جای نام گندهارا نام Pa-ar-ú-pa-ra-e-sa-an-na (بخوان: Paruparaesāna) آمده است. بنا بران دانشمند آلمانی هلموت هومباخ فکر می کند که منظور از گندهارا در آثار هخامنشیان در واقع همین Paruparaesāna بابلی است (که واژهٔ فرضی پارسی باستان آنرا بایستی Para-upāri-sainā* دانست). بعبارت دیگر هر دو نام با هم مترادف اند. اما دانشمندان چون ولفرام ناگل Wolfram Nagel و برونو یعقوبس Bruno Jacobs توانستند از ورای پژوهش های دقیق در رابطه با مقایسهٔ فهرست های ساتراپی های هخامنشیان با منابع یونانی - رومی دریابند که شرقی ترین ساتراپی هخامنشیان اصلا پاروپامیزوس نام داشت و گندهارا صرف بخش شرقی آنرا تشکیل می داد. اسکندر هم برای این ناحیه نام پاروپامیزوس را برگزید و پایتختش را بنام "اسکندریهٔ قفقاز" بنا کرد که مقتدرترین ساتراپ آن خسرش - پدر رخشانه - اوکسیارتس Oxyartes بود که تا وفاتش در آنجا حکمروایی می کرد.

از آنچه گفته شد بر می آید که نام پاروپامیزوس از پارسی باستان Para-upāri-sainā* میاید که به شکل بابلی Pa-ar-ú-pa-ra-e-sa-an-na به ما رسیده و معنی اش ارتفاعات است که "بالاتر از کوههای Upāirisaēna" قرار دارد. بخش دوم این نام بابلی یعنی uparaesāna- واژهٔ اوستایی upāirisaēna را نشان می دهد که منظور آن در اوستا کوه هندوکش است. دانشمندان مثل یوسف مارکوارت Joseph Marquart ومارک اوریل شتاین Marc Aurel Stein نام پاروپامیزوس را از نظر زبانی مشتق از همین واژهٔ اوستایی می دانند که در یشت (۱۰،۱۱ و ۱۰،۱۴ و ۱۹،۳) در جملهٔ iškata upāirisaēna آمده به معنی "آشیان که بالاتر از پرواز عقاب قرار دارد" (منظور شامخ بودن کوههای هندوکش است که زائرین چینی هیون تسانگ و یوان چوانگ هم بدان اشاره می کنند). این نظریه را بعدا دانشمند ایتالیایی گراردو نولی و درین تازگی ها دانشمند آلمانی هلموت هومباخ هم تأیید می کند. نگاه شود به:

- Helmut Humbach und Klaus Faiss: Herodotus's Scythians and Ptolemy's Central Asia. Semasiological and Onomasiological Studies. Dr. Ludwig Reichert Verlag, Wiesbaden 2012, 57
- Helmut Humbach: Der alte Name des Hindukusch. In: Acta Orientalia Academiae Scientiarum Hungaricae, Tomus XLVIII, Pasciuli 1-2. Akadémiai Kiadó, Budapest 1995, 67-69
- Wolfram Nagel: Ninus und Semiramis in Sage und Geschichte. Iranische Staaten und Reiternomaden vor Darius (Berliner Beiträge zur Vor- und Frühgeschichte, neue Folge). Berlin 1982, 67f. Anm. 1und 2
- Bruno Jacobs: Die Satrapienverwaltung im Perserreich zur Zeit Darius' III. In: Heinz Gaube und Wolfgang Röllig (edd.): Beitäge zum Tübinger Atlas des Vorderen Orients (Geisteswissenschaften, Reihe B, Nr. 87). Dr. Ludwig Reichert Verlag, Wiesbaden 1994, 76f., 261f.

۸۶

Robert Göbl: Dokumente zur Geschichte der iranischen Hunnen in Baktrien und Indien, Band I. Otto Harrassowitz Verlag, Wiesbaden 1967, 142, 164

۸۷

نام این شاه در سکه ها به شکل Tigino هم آمده است. در مورد خوانش این سکه ها نگاه شود به:
- Helmut Humbach: Baktrische Sprachdenkmäler I (mit Beitägen von Adolf Grohmann). Otto Harrassowitz Verlag, Wiesbaden 1966, 18f. und 61f.
- G. Djelani Davary: Baktrisch. Ein Wörterbuch. Julius Gross Verlag, Heidelberg 1982, 240, 289

۸۸

درمورد خوانش این سکه نگاه کنید همچنان به فهرست منابع در پانوشت شماره ۸۷، ص ۱۴۲ ـ ۱۴۵ و به:

J. Harmatta and B. A. Litvinsky: Tokharistan and Gandhara under Western Turk Rule (650-750).In: History of Civilizations of Central Asia. UNESCO Publishing, Paris 1996, Volume III, 369

نام های hitivira و kharalāca در سکهٔ این شاه با خوانش هندی، القاب چون "دبیر بزرگ" و "خلچ" منابع اسلامی است. درین مورد در جاه دیگر صحبت خواهد شد.

بخش دوم

واژهٔ "تاژیک"

خاستگاه واژهٔ **تاژیک** (معرب: تاجیک) و ریشه یابی آن از موضوعات مهم علمی است که در گذشته روی آن بر اساس منابع دورهٔ اسلامی جر و بحث های فراوان صورت گرفته است بدون آن که به کدام نتیجهٔ رضایت بخش رسیده باشیم. اکنون بنا به کشف آثار دورهٔ پیش از اسلام می توان روی این واژه بهتر روشنی انداخت. درین رابطه ما سه منبع مهم داریم که عبارت اند از:

۱ـ سنگ نبشتهٔ باختری یکاولنگ در آستان بامیان (افغانستان). این سنگ نبشته در سال ۳۹۲ تقویم باختری (برابر با ۶۲۴ میلادی) به فرمان "اُلخیس پسر ُخراس خدیوی گزان" به مناسبت پیروزی و یا انتخابش به حیث پادشاه **ترک** و **تازیگ** (تاجیک) نگارش یافته است. این اثر تاریخی اکنون در موزهٔ کابل نگهداری می شود.

۲- سکهٔ یک شاه خراسان با لقب افتخار آمیز "قیصر روم خدای بزرگ، شاه تازیکان".

۳- برگی از یک نسخهٔ خطی بزبان مانوی پارتی که در مجموعهٔ تورفان با شماره M ۳۳۹ در آلمان نگهداری می شود. این نسخهٔ ناقص که متن آن دستورالعمل برای نیایش است با عنوان " پر تاژیگانه آواک"، یعنی "به زبان تاژیکی" آغاز می شود.

اکنون می خواهم این واژه را از دید زبان شناسی تاریخی توضیح دهم. اما از آنجایکه من درین مورد در گذشته رساله یی به زبان آلمانی به افتخار باستانشناس نامدار کشور- استاد زمریالی طرزی - رئیس پیشین موسسهٔ باستانشناسی افغانستان، اکنون استاد در دانشگاه استراسبورگ فرانسه، نوشته ام، بنابران برگردان فارسی این مقاله را با اضافاتی اینجا برای آگاهی بیشتر خوانندگان به عنوان فصل جداگانه می آورم:[۸۸]

سنگ نبشتهٔ باختری تنگی سپیدک یکاولنگ در استان بامیان (افغانستان)

الف: تاریخچهٔ سنگ نبشته و جمع آوری مدارک
این سنگ نبشتهٔ باختری که اکنون در سالن ورودی موزهٔ کابل به نمایش گذاشته شده است، یکی از اسناد مهمی است که در کنار سنگ نبشتهٔ رباطک، اهمیت بزرگ تاریخی و زبانی دارد.

کشف این سنگ نبشته سرگذشت پرماجرایی دارد که از شرح مبسوط آن درینجا خودداری می شود و تنها به گونهٔ فشرده به آن اشاره می شود.

هنگامی که در سال ۲۰۰۳ مانند سال های گذشته به منظور پژوهش های تاریخی و زبانی در کابل بسر می بردم، از دوستان افغانی خویش آگاهی یافتم که یک سنگ نبشتهٔ تازهٔ باختری در محلی به نام تنگی سپیدک در یکاولنگ در استان بامیان (که در زبان باختری بامُویان bamoiano نامیده می شود) کشف شده و در موزهٔ کابل نگهداری می شود.[۸۸]
یک شهروند انگلیسی به نام یوناتهان لی Jonathan Lee مقامات مسؤول را در کابل متوجه این سنگ نبشته ساخت و سرانجام پس از دشواری های بسیار، سنگ نبشته به موزهٔ کابل آورده شد. سپس ایرانشناس انگلیسی آقای سیمز ویلیامز Nicholas Sims-Williams در ماه می ۲۰۰۳ از لندن به کابل آمد و چند روز سرگرم مطالعهٔ سنگ نبشته در موزهٔ کابل بود.

در اواخر همان سال وی نتیجهٔ تحقیقات خود را منتشر کرد که از دید من شتابزده صورت گرفت و بایستی بیشتر روی متن سنگ نبشته پژوهش صورت می گرفت.[۸۸]

هنگامی که از موضوع آگاهی یافتم، توانستم با راهنمایی آقای عمراخان مسعودی رئیس پیشین موزهٔ کابل و با کمک همکاران فنی این موزه سنگ نبشته را از نزدیک بررسی و از آن عکسبرداری نمایم (عکس شماره ۱).

چون سنگ نبشته در سده های متمادی در زیر زمین در اثر باران، نم و ریزش آب قسما ویران و در بسا جاها روی حروف را کثافت چونه پوشانیده و از همین رو خوانش آن را دشوار می ساخت، بنابرین با همکاری کارمند موزهٔ کابل آقای شیراز سنگ نبشته را با آلات و ابزار ابتدایی که در دسترس داشتیم، پاک کردیم (عکس شماره ۲). عکسبرداری از حالت اولی سنگ نبشته و عکسبرداری پس از پاکسازی این مزیت را دارد که برای خوانش دقیق حروف و کلمات هر دو نوع عکس ها را می توان با هم مقایسه کرد. سرانجام یک رونوشت Faksimile از سنگ نبشته آماده کردم (عکس ۳ و ۴).
برای اینکه در مورد چگونگی کشف سنگ نبشته آگاهی بیابم، در ماه سپتامبر ۲۰۰۳ به همراهی آقای اندرابی از مؤسسهٔ باستانشناسی به بامیان رفتم. پژوهش های من که در محل و در پی آن در آلمان صورت گرفت، دستاوردهای زیر را به بار آورد:

برای نخستین بار آقای پیتر شوتیک آلمانی Peter Schwittek که در سال ۱۹۹۶ همراه با همسر و پسرش به منظور مبارزه با بیماری سل در هزاره جات (هزارستان) کار می کرد، از محل سنگ نبشته دیدن نمود. این محل ملکیت کسی به نام محمد حسین رستمیار می باشد که در آن هنگام مسؤول امور مکاتب در هزارستان بود. محل کار آقای رستمیار در نیَک Nayak بود، جایکه آقای شوتیک یک درمانگاه (کلینک) را اداره می کرد. تقریباً ۲۰ کیلومتر دورتر در یک درهٔ جنوبی که رود نیَک درآن روان است، ملکیت رستمیار قرار دارد. این محل پنی کیره نام دارد (عکس ۵ و۶). دهقانان که این بخش از ملکیت رستمیار را به اجاره گرفته و در آن کشت می کردند، متوجه شدند که از یک بخش این زمین کشاورزی، آب فرو رفته و ناپدید می شد. به همین دلیل آنها گمان کردند که زیر زمین حتما چیزی خواهد بود که آب در آنجا فرو می رود. بنابرین در همین سال ۱۹۹۶ آغاز به کندن زمین کردند.

هنگامی که آقای شوتیک به تاریخ ۴ سپتامبر ۱۹۹۶ از محل دیدن کرد، دهقانان همان قدر زمین را کنده بودند که درآن یک بنای تاریخی دیده می شد (عکس ۷). این آبدهٔ تاریخی عبارت از یک بنای سنگی به بزرگی ۳ در۳ متر می باشد. این بنا از سنگ های ساخته شده که قبلا تراشیده شده اند. بخش خارجی این بنا تا جاییکه از روی عکس های در دست داشته بر می آید، از ستون ها ساخته و تزیین شده است. به روی یک تختهٔ سنگی به بزرگی ۳۳

در۲۵ سانتی متر سنگ نبشتهٔ مورد نظر ما حک شده است (نگاه شود به نشانهٔ تیر و دست انگشت درعکس شماره ۸ و۱۴). سقف این بنا را دهقانان با بیل ویران کرده اند. برعکس دیوارهای خارجی، دیوارهای داخلی صاف کاری نشده است. در یکی از زوایای این بنا یک جعبهٔ سنگی وجود داشت. در میان آن یک صراحی کوچک آبی رنگ قرار داشت. این صراحی در اثر ضربت تبر دهقانان شکست. در روی این صراحی چهار هیکل مختلف انسان دیده می شد. گذشته از این در میان این جعبهٔ سنگی چند سکه، انگشتری، یک سنگ از احجار کریمه و یک کتاب وجود داشت. این کتاب به گفتهٔ آقای شوتیک در اثر حرص دهقانان زیاد صدمه دید. هر یک از برگ های این کتاب متشکل بود از سه برگ چسپیده از برگ های درخت خرما که سرهم چسپیده بودند. به باور آقای شوتیک، این مواد نمی تواند ازین منطقه بوده باشد چرا تنگی سپیدگ تقریباً ۲۵۰۰ متر ارتفاع دارد. در چنین ارتفاعی درخت خرما نمی روید. رسم الخط کتاب را آقای شوتیک نتوانست تشخیص دهد.
پس ازین کشف بزرگ، آقای کریم خلیلی - رییس حزب وحدت - آقایان سخی والی وقت استان بامیان و محمدی ولسوال (فرماندار) یکاولنگ را به محل کشف سنگ نبشته فرستاد. ایشان توانستند آثار منقول مکشوفه را از دهقانان خریداری و به بامیان انتقال دهند.

پس از آن که آقای شوتیک از هزارستان به پشاور برگشت، موضوع را به بانو نانسی دوپری Nancy Dupree رئیس مؤسسهٔ اسپاخ SPACH گزارش داد. ایشان کارمند خویش بانو بریگیته نویباخر Brigitte Neubacher را در اکتبر ۱۹۹۶ مؤظف ساخت تا از محل دیدن کند. بانو بریگیته نویباخر آبده را بررسی نموده (عکس شماره ۹) و سرانجام گزارش خود را با یک عکس از سنگ نبشته در مجلهٔ اسپاخ SPACH (شماره ۳، جولای ۱۹۹۷، صفحه ۷) منتشر نمود. پس از آن آقای رستمیار- مالک این محل - بنا را دوباره با خاک پوشانید و یک نگهبان را برای پاسبانی از آن گماشت تا این اثر تاریخی از ویرانی محفوظ بماند. در اثر مساعی مردم بود که طالبان در زمان حضورشان در آنجا، متوجه این اثر نشدند. مردم محل از پیش آثار منقول آبده را در محلی امن پنهان کردند. این وضع تا سال ۲۰۰۲ ادامه داشت. نظر به اظهارت والی بامیان در سپتامبر ۲۰۰۲ یک تبعهٔ انگلیسی به نام یوناتهان لی به بامیان آمد و از مردم بومی در بارهٔ سنگ نبشته اطلاعات خواست.

گزارش وی از بررسی من متفاوت است (نگاه شود به ۹ Silk Road، ص ۱۵۹ به بعد). اما سرگذشت واقعی سنگ نبشته همین است که بیان شد. به هرحال، نکتهٔ مهم این است که این سنگ نبشته نجات یافت و اکنون در سالن ورودی موزهٔ کابل به نمایش گذاشته شده است.

در هنگام جدا کردن غیر فنی و غیرقانونی سنگ نبشته از دیوار استوپه از سوی دزدان، تقریبا دو سطر اول آن ویران شده است. به همین دلیل من ازعکس های بانو بریگیته نوبیاخر استفاده کردم. همچنان استاد زمریالی طرزی - باستانشناس نامدارکشور- عکس ها و سلایت هایی را در دسترسم گذاشت که به آرشیف خانم بریگیته نوبیاخر مربوط بود. از سوی دیگر توانستم آقای شوتیک را پیدا کنم. وی همه عکس ها و یادداشت های خود را در اختیارم گذاشت. از همهٔ این دوستان صمیمانه سپاسگزارم.

من امیدوار بودم تا در سال های بعدی بتوانم به کاوش در استوپه پرداخت. اما به دلایل گوناگون این کار صورت نگرفت. استاد طرزی آن قدر با حفریات در بامیان مصروف بود که فرصت آن را پیدا نکرد تا در این بنای تاریخی هم دوباره به کاوش بپردازد. از سوی دیگر، ایشان بر آن اند که در اثر حفاری های غیر قانونی و غیرفنی استوپه طوری زیرو رو شده است که شاید دیگر کدام اثر به درد بخور از دید باستانشناسی درین بنا نمانده باشد. به باور استاد طرزی (نامهٔ ایشان مؤرخ ۱۹/۲/۲۰۰۳ و ۲۱/۱۰/۲۰۰۳ و گفتگوی ایشان با مولف) استوپهٔ یکاولنگ که سنگ نبشتهٔ باختری مورد بحث ما در آن نصب بود، شاید از سده پنجم میلادی به بعد (یعنی از قرن ۵ تا ۸ میلادی) اعمار شده باشد. ایشان دلایل این سنه گذاری را از روی پدیده های مهندسی، بالخصوص رواق سه قوسی که آنرا trilobé گویند (نگاه شود به عکس شماره ۱۰) و طرز ساختمان ستون چسپیده به دیوار (Pilaster) تعیین می کنند (عکس شماره ۱۲-۱۱). این نوع پیلاستر با سرستونی (Kapitell) و زیرستونی (Basis) که به جای برگ های اکانت (Akanthus) از برگ های لوتوس (Lotus) استفاده می نماید دور از انتظار است (عکس شماره ۱۳). وی بر آن است که این سرستونی ها و زیر ستونی ها ناگزیر زیر یک لایه ستوک چونه یی قرار گرفته اند که از آن بقایایی به دست نیامده است تا در بارهٔ شیوهٔ ساختمانی و هنری این سرستون ها ابراز نظر شود. بنابرین سنه گذاری ایشان بیشتر روی طرز تراش این ستون های چسپیده به دیوار اتکا دارد. افزون بر این، ایشان به عنوان باستانشناس ممتاز که تجربهٔ چندین دههٔ باستانشناسی در منطقهٔ بامیان دارند، به این پنداشت اند که سنگ نبشتهٔ باختری شامل بنای استوپه نبوده بلکه ازجای دیگری بدینجا آورده شده و در دیوار استوپه اضافه شده است. به این اساس باید محل اولی سنگ نبشته را در محل دیگری سراغ نمود (عکس شماره ۱۴).

ب: خوانش و تفسیرسنگ نبشته

سنگ نبشتهٔ باختری روی یک تخته سنگ چونه یی به بزرگی ۳۳ در ۲۵ سانتی متر حک شده است. پیش از آن که سنگ نبشته حک شود، روی سنگ نبشته صافکاری شده است. سنگ نبشته شامل ۱۳ سطر است که هر سطر به اندازهٔ ۲ سانتی متر از هم دیگر فاصله

دارد. متأسفانه بخش بزرگ سطر اول و بخشی از سطر دوم در اثر جدا کردن سنگ نبشته از دیوار ستوپه توسط دزدان ویران شده است. این خلاء را کوشیدم از طریق سلایت های بانو بریگیته نوبباخر و عکس های آقای شوتیک از سال ۱۹۹۶ تکمیل نمایم. حروف چهار سطر اول خیلی بزرگ و عمیق اما بقیهٔ سطرها کوچک و سطحی حک شده است. علاوتا قسمت های فوقانی سنگ نبشته توسط دیوار استوپه از تخریب نجات یافته در حالی که بقیه در معرض خطر مستقیم تخریب با آب قرار داشته است. متن سنگ نبشته اشتباهات املایی دارد. بعضی کلمات نوشته نشده و یا برعکس بعد از تحریر به سطرها اضافه شده اند. متن سنگ نبشته طوری وانمود می کند که حکاک (به عبارت دیگر: نویسنده) به زبان باختری تسلط کامل نداشته، یا اینکه حکاک چندان ماهر نبوده و یا در نوشتن عجله داشته است. همهٔ این عکس ها در آزمایشگاه (لابراتوار) عکاسی زیر پرتوهای اشعهٔ گوناگون دیجیتال قرار گرفت. اگر چه نتیجه رضائیت بخش بود، باز هم سعی کردم تا همهٔ این عکس ها را تحت تحقیق لابراتواری فرینسیک (Forensik) قرار دهم. این طرزالعمل فنی بیشتر در آزمایشگاه های امور امنیتی و جنایی در اروپا به منظور خوانش دقیق اسناد برای دادگاه ها استفاده می شود.[۸۸] نتیجهٔ لابراتواری فرینسیک سنگ نبشته اکنون طوری رضایت بخش است که من حالا به یقین می توانم خوانش دقیق تاریخ سنگ نبشته را ارائه کنم. این پژوهش های فنی و مطالعات زبانی و تاریخی نتایجی به بار آورده است که خوانش و نظریات دانشمند انگلیسی سیمز ویلیامز را در نکات مهم سنگ نبشته نادرست نشان می دهد. اینک می خواهم به این مسایل بپردازم. در مواردی که اختلاف نظر نیست، به رسالهٔ وی نگاه شود:

۱- تاریخ نگارش سنگ نبشته مربوط می شود به ***تقویم باختری***. آغاز تاریخ این تقویم را آقای هلموت هومباخ هندو ژرمن شناس و اوستا شناس معروف آلمانی **از *سنگ نبشتهٔ دو زبانی توچی*** که در اروپا زیر نام اختصاری ITSB معروف است (یعنی سنگ نبشتهٔ توچی به زبان سانسکریت و باختری؛ این منطقه در پاکستان در نزدیکی مرز با افغانستان قرار دارد) استخراج نموده است که برابر با سال ۲۳۲ میلادی می باشد.[۸۸]

آقای سیمز ویلیامز تاریخ تدوین این سنگ نبشته را که به صورت خیلی ناقص درعکس ها در اختیار ماست سال ۴۹۲ تاریخ باختری (= ۷۲۴ میلادی) می خواند. ارقام این سال باختری به پنداشت وی عبارت اند از: ۲ + ۹۰+ ۴۰۰ = YQB.
اگر چه وی یاددهانی می کند که رقم اول سال را می توان ۳۰۰ = T هم خواند اما وی خوانش۴۰۰ = Y را می پذیرد. وی این خوانش را به این دلیل اختیار کرد چرا که باین باور بود که منظور از ذکر نام قوم تازیگ Tazigo که در سطر چهارم سنگ نبشته ذکر

شده "عرب" می باشد (نگاه شود پایین زیر شماره ۵). به نظر وی تاریخ تدوین سنگ نبشته در سال ۷۲۴ میلادی کاملاً مطابق است با تهاجم اعراب بر خراسان. من برعکس آقای سیمز ویلیامز عکس های در دست داشته را بیشتر تحقیق نموده و سعی کردم تا آنها را به گونه یی که در بالا ذکر شد، از طریق فناوری آزمایشگاهی فرینسیک از زوایای مختلف و با تغییرات مختلف اشعه یی نسخه برداری جدید کنم. درینجا بطور مثال صرف دوعکس را که سطر اول سنگ نبشته را (که اکنون در سنگ نبشته دیگر وجود ندارد) تا سقف دیوار فوقانی نشان می دهد به خوانندگان ارائه می کنم. از روی این عکس ها (شماره ۱-۱۵و-۱۵ ۲) اکنون به وضاحت دیده می شود که عدد اولی سال از نگاۀ رسم الخط صرف حرف۳۰۰ = T می تواند باشد. درینجا باید یاددهانی نمایم که در رسم الخط مشقی زبان باختری فرق بزرگ املایی بین حروف۴۰۰ = Y و۳۰۰ = T وجود دارد. درین مورد نگاه کنید به فهرست خوانش سال های باختری که از سوی خود آقای سیمز ویلیامز تهیه شده است.[۸۸]
پس در واقع تاریخ تدوین سنگ نبشته عبارت است از سال ۳۹۲ تقویم باختری (برابر با ۶۲۴ میلادی). با تعین این تاریخ ما در اواخر دورۀ دولت ساسانیان، یعنی در زمان خسرو پرویز دوم (از ۵۹۰ تا ۶۲۸ میلادی) قرار داریم که زمان انقراض دولت ساسانیان است که از یک طرف با امپراتوری بیزانس درغرب و از جانب دیگر با دولت ترکان در شرق مصروف جنگهای خونین بود. این دوره، دورۀ پر تلاطم واغتشاش عمومی بود و بهمین دلیل است که در شرق یعنی در سرزمین خراسان (افغانستان کنونی) امرای محلی قدرت را بدست گرفته و دولت های کوچک و مستقلی هم تباری خویشرا بوجود آوردند (رجوع شود پایین به شماره ۶).

۲- نخستین سطر سنگ نبشته آغاز میابد با تاریخ TQB mauo sbōlo "سال ۳۹۲ ماه سبول " و ختم می شود به عقیدۀ سیمز ویلیامز با [..]kaldo ōstado یعنی "هنگامی که آباد شد". اما باساس یک عکس آقای پیتر شوتیک (عکس شماره ۱۶) دو حرف اخیر کلمه را که آقای سیمز ویلیامز نتوانست تعبیر کند عبارت از mo می باشد. خوانش من ōstado

mo است در حالیکه mo حرف تعریف است و به واژهٔ بعدی جمله مربوط می شود. پس آغاز متن سنگ نبشته را باید اینطور خواند:

αχþονο **τ ϙ β** μαυο σβωλο καλδο ωσταδο μο βογγο ιμο στοπο
axšono TQB mauo sbōlo kaldo ōstado mo boggo imo stopo
"سال ۳۹۲ ماه سبول بود که آباد شد بنیاد این ستوپه"
ترجمهٔ آزاد: "این ستوپه در ماه سبول سال ۳۹۲ آباد شد".

۳- آقای سیمز ویلیامز نام قومی را که در آغاز سطر چهارم سنگ نبشته ذکر شده Dorko "ترک" می خواند بخاطر اینکه حرف اول کلمه را به **d** = **د** تعبیر می کند و سعی کرده است برای چنین خوانش توضیحات بسیار پیچیدهٔ زبانشناسی را ارائه کند (۹ Silk Road ص ۱۶۷ ببعد). اما بررسی آزمایشگاهی فرینسیک (عکس شماره ۱۷) بوضاحت نشان می دهد که حرف اول کلمه در بخش پایینی کاملا بسته نبوده بلکه کمی باز است. پس واژهٔ فوق در واقع با حرف **t** شروع می شود نه با حرف **d** که از طرف حکاک خوب نقش نشده است. به این ترتیب خوانش درست این کلمه عبارت از Torko = "ترک" است که منطقا خوانش درست برای این قوم می باشد. از جانب دیگر - آنچه را که آقای سیمز ویلیامز نادیده گرفته است - بایستی رسم الخط باختری را با انواع امکانات املایی حروف آن در نظر داشت. این به این معنی است که اگر حروف a,o,d باختری بصورت مشقی پهلوی هم دیگر بیایند همه یکسان به اندازه های مساوی بشکل دایره های کوچک نوشته میشوند (مثل: ooo). در واژهٔ مورد بحث ما حرف اول کلمه از حرف بعدی بسیار بزرگتر و بخش پاهینی آن باز است که صرف میتواند **t** = **ت** باشد. علاوه بران مقایسه کنید این حرف **t** را با حرف **t** کلمه بعدی **T**azigo = تازیگ (تاجیک) در همان سطر (عکس ۱ و ۲).

۴- آبدهٔ تاریخی یکاولنگ از طرف پادشاهی بنا شد که خود را "الخیس، پسر ُخراس پادشاه گزان/گزن از راغ زمنگان" میخواند (سنگ نبشته سطر ۲-۳). محل Gazano را آقای سیمز ویلیامز با شهر امروزی غزنه یکسان دانسته و سعی کرده است تا درین مورد توضیحات مفصل تاریخی - جغرافیایی را ارائه کند (۹ Silk Road، ص ۱۶۶). درین مورد باید گفت که از یکطرف نام Gazano ظاهرا با نام غزنه مطابقت ندارد و از سویی بین شهر غزنه و منطقهٔ بامیان فاصله زیاد است. پس بایستی محلی را سراغ کرد که از

نقطهٔ نظر تاریخی و جغرافیایی با منطقهٔ بامیان نزدیکی داشته و در همجواری آن قرار داشته باشد.

درین مورد دوست گرامی ام آقای محی الدین مهدی (کابل) پیشنهادی ارائه کرده است.[۸۸] به باور وی رود بامیان به سمت شرق جریان دارد و در شهر دوشی به دریای اندراب می پیوندد که از کوه های هندوکش سرچشمه می گیرد. وقتی مجرای رود اندراب را به سمت مشرق (برعکس جریان آب) می پیماییم، در سمت دست راست تا دهانهٔ اندراب کنونی چهار دره از شمال هندوکش مرکزی به رود انداب می پیوندد که عبارت باشند از: خواجه زید، کرو، والیان و خنجان. دهانهٔ درهٔ والیان منطقهٔ وسیعی است که اطراف آن را تپه های کم ارتفاع خاکی احاطه نموده که همین منطقه اکنون **گزان** نام دارد. در واقع درین منطقه از دوشی تا اندراب به امتداد رودخانه آثار زیاد از ویرانه های تاریخی از زمان کوشانیان به چشم می خورند و ما را به این نتیجه وا می دارد که این منطقه در آن هنگام یکی از مناطق مهم به شمار می رفت. اگر چه من در سال ۲۰۰۴ مسافت دوشی - اندراب را تا محل آهنگران که به کوه هندوکش متصل می باشد، پیموده ام اما متأسفانه متوجهٔ منطقهٔ **گزان** که آقای مهدی ازآن ذکر می کند، نشدم.
اکنون محل دیگری که مناسبتر به نظر می رسد، کشف شده است. در یکی از گزارشات اینترنتی چنین آمده است: "در حدود سی و پنج کیلومتری بامیان در دامنه های سلسلهٔ کوه بابا دره یی است به نام **قازان**. این دره آن قدر زیباست که بینندگان آنرا به بهشت روی زمین تعبیر کرده اند. جادهٔ خاکی که گاهی در میان کشتزارها و گاهی در امتداد رودخانه قرار دارد، چون آیینه توصیف شده است. در آغاز درهٔ قازان در سر کوهی جایی است که آن را "غار یخ" می نامند که در تابستان هم آنجا برف دیده می شود."[۸۸] به یقین که نام **قازان** با حرف **ق** معرب است و اصل فارسی آن **گازان** می باشد. پس محل آبایی شاهٔ الخیس به گمان غالب میتواند در همین جا یعنی در نزدیکی یکاولنگ قرار داشته باشد (نقشه: عکس شماره ۱۸).

۵- یکی از نکات مهم تاریخی درین سنگ نبشته ذکر نام دو قوم است که با هم یکجا ذکر میشوند:

τορκο χαρο (ο)δο ταζιγο χαρο
torko xaro (odo) tazigo xaro

که آقای سیمز ویلیامز آنرا "پادشاه ترک و پادشاه عرب" ترجمه میکند.

درینجا دو نکته قابل یاددهانی است:

- نخست اینکه ترجمهٔ سیمز ویلیامز با متن باختری مطابقت ندارد چرا که با ذکر نام پادشاهان (به زعم سیمز ویلیامز) فعل هم باید در حالت جمع ماضی باشد، یعنی فعل باید به شکل staddindo / astaddindo نوشته می شد (نگاه شود به ص ۲۷ و ص ۱۸۳ رساله اش). بنابرین، من معتقدم که در جملهٔ

τορκο χαρο (ο)δο ταζιγο χαρο
torko xaro odo tazigo xaro
"شاه ترک و شاه تازیگ"

صرف یک شخص نهفته است، یعنی هنگامی که الخیس شاه، پسر ُخراس هر دو قوم را با هم متحد کرد و پادشاه هر دو قوم شد، پس به همین مناسبت این استوپه را بنا نمود تا به این ترتیب نذر خود را در برابر بودا ادا کرده باشد.

- دوم اینکه ذکر نام یک "پادشاه عرب" (tazigo xaro) نمی تواند هیچ گونه ارتباطی با استوپهٔ بودایی داشته باشد، زیرا حضور یک حکمران عرب مسلمان در مراسم برگزاری یک بنای بودایی چندان به واقعیت نزدیک نیست. اعراب به عنوان مهاجمان و مبلغان یک دین تازه وارد سرزمین خراسان شدند. هدف ایشان ترویج اسلام و نابودی ادیان غیرالهی و فرهنگ های غیراسلامی بود که با خشونت و خونریزی بسیار صورت گرفت.

آقای سیمز ویلیامز از یک سو Tazigo را اشتباها به **عرب** تعبیر کرده و از سوی دیگر تاریخ سنگ نبشته را، طوری که در بالا گفتیم، سال ۴۹۲ باختری (۷۲۴ میلادی) می خواند (نگاه شود بالا زیر شماره ۱). گیریم که این تاریخ درست باشد، باز هم در آن هنگام در منطقهٔ بامیان اعراب هنوز حضور نداشتند. در آن وقت در شمال کوهساران هندوکش و در کابلستان - زابلستان و گندهارا خانوادهٔ سلطنتی مقتدر **تگین شاهیان** فرمانروایی می کردند. یکی از شاهان این خاندان در سکه ها خود را با افتخار Tagino uōrsano šauo یعنی "تگین، شاهٔ خراسان" می نامد.[۸۸] درناحیهٔ بامیان خانوادهٔ سلطنتی دیگری به نام **شیر** و در منطقهٔ همجوار آن یعنی در غور خانوادهٔ دیگر شاهی سلطنت می کرد که لقب خود را **شار** می نامید (نگاه شود به پایین زیر شماره ۷).[۸۸] بعدا در زمان خلیفهٔ عباسی المنصور (۷۵۳ تا ۷۷۴ میلادی) بود که **شیر بامیان** به دین اسلام گرایید. به پنداشت من واژهٔ Tazigo سنگ نبشتهٔ باختری هیچ چیزی دیگری نمی تواند باشد غیر از نام قوم تاجیک که در باختر زمین و ورارود مسکن گزین بودند.

اکنون می خواهم در مورد اینکه چرا آقای سیمز ویلیامز درین مورد سهو کرده و چرا اساساً دو نام مشابه به شکل **تازی** (به معنای عرب) و **تازیگ** (در سنگ نبشته به معنای تاجیک) وجود داشته و چرا با همدیگر در منابع تاریخی و ادبی اشتباه شده اند، کمی روشنی بیندازم. البته درین مورد از سوی دانشمندان شرقی و غربی تا کنون رسالات فراوان نوشته شده و دیدگاه های گوناگون ارائه گردیده است. از اینرو، لازم نیست تا درینجا به همۀ این نوشته ها اشاره کنم. بر اساس پژوهش هایی که درین زمینه انجام داده ام، می پندارم که از این همه دیدگاه ها می تواند تنها این نظریه درست و قابل تأمل باشد:

از دید من باید از نگاه زبانی میان نام دو قوم یعنی میان **تازی** (به معنای عرب) و **تازیگ** (به معنای تاجیک) فرق اساسی قایل شد. در حالیکه نام **تازی** (عرب) از نظر خاور شناس پرآوازه آلمانی آقای هانس هانریش شیدر Hans Heinrich Schaeder به احتمال زیاد منحیث شیوۀ تلفظ ایرانی از نام یک قبیلۀ عرب به نام طایی / طیء نشأت کرده است، می توان ریشۀ نام Tazigo (تازیگ = تاجیک) سنگ نبشته را به نظر من از واژۀ پارسی میانۀ تاج = tāj مشتق دانست.[٨٨] این نام پارسی میانه به نوبۀ خود به شکل پارسی باستان -taka وجود دارد که عبارت از "پتاتوس" Petatos (نام یک کلاه مخصوص) میباشد و در سنگ نبشته های میخی پارسی باستان به شکل yaunā takabarā، یعنی "یک یونانی ازقوم إیون ها که کلاهی از نوع پتاتوس به سر دارد" ، ذکر شده است.[٨٨]

به عبارت دیگر، این کلاه به زبان یونانی "پتاتوس" نام دارد اما در سنگ نبشته های پارسی باستان داریوش وخشایارشاه این نام به شکل یونانی نیامده بلکه سعی شده است تا آنرا به زبان پارسی باستان ترجمه کرد که همین takabara باشد به معنای "تاج بر = تاجور". ازین اسناد تاریخی چنین بر می آید که نام "تاجیکان" از نام یک کلاه مخصوص مشتق شده و به همین دلیل است که تاجیکان بعدا به حیث "تاجوران = تاجداران" معروف شدند. به باور من این دید زبانشناسی یک توضیح ساده و همزمان واضح و روشن است با مقایسۀ توضیحات خیلی پیچیدۀ آقای شیدر Hans Heinrich Schaeder که ایران شناس آلمانی آقای ورنر سوندرمن Werner Sundermann از آن در مقالۀ خویش گزارش می دهد و اکنون آنرا باید مردود دانست.[٨٨]

به خاطر روشنی مطلب می خواهم از نگاه زبانشناسی بیان کنم که واژۀ پارسی دری تاج (tāj) از طریق پارسی میانه از واژۀ پارسی باستان -tāki* مشتق شده به معنای "یک نوع کلاه مخصوص" که بُن پارسی باستان آن -taka می باشد که معنای "یک کلاه نمدی با گوش

پوش" را دارد. متأسفانه تا هنوز ممکن نیست تا معنی اصلی و اساسی *tāki-/tāj را توضیح داد، اما باید دانست که تاج های شاهان ساسانیان و همچنان شاهان خراسان از تاج های شاهان اروپا متفاوت بود، یعنی شاهان در غرب تاج را مستقیما بر سر می گذاشتند در حالیکه تاج های شاهان در سرزمین های ما روی یک کلاه گذاشته می شدند، یعنی شاهان نخست یک کلاهی نازک بسر می کردند و پس از آن روی آن تاج را می گذاشتند. این موضوع را سکه شناس نخبهٔ اتریشی آقای روبیرت گوبل بمن شفاهی بیان کرده است. درینجا می خواهم از نظر زبانی به شباهت قابل توجه میان پارسی باستان taka-bara- (نگاه شود به متن بالا) و پارسی دری **تاجور** tāj-war اشاره کنم که هر دو به یک معنی است.[۸۸]

در قسمت نام تاجیکان باید تنوع لهجه وی آن زمان را مدنظر داشت:

الف: دانشمند آلمانی آقای ورنر سوندرمن (همانجا ص ۱۶۷ ببعد) در پشت یکی از نسخه های خطی مانوی- پارتی (نسخهٔ خطی شماره ۳۳۹ M این نسخه در آلمان نگهداری می شود) که مربوط قرن هشتم میلادی است نام تاجیکان را در جملهٔ par tāžīgānē āwāk یعنی "به آواز تاژیگانه" (به آواز تاژیگی) کشف کرد که با حرف **ژ** و **گ** می باشد. این واژهٔ "تاژیگانه" در زبان پارسی نو هم به شکل "تاجیکانه" آمده است (که معرب است، نگاه شود به پانویسی شماره ۲۴، مثال دهم). ازین نسخهٔ کوچک بر می آید که راهبان مانوی توصیه می کردند که بعضی سرودهای مانوی چگونه به زبان تاژیگی، یعنی با ترانهٔ تاجیکی (ملودی) نیایش شوند (نگاه شود به عکس شماره ۱۹).[۸۸]

جملهٔ par tāžīgānē āwāk به شکل عنوان (تیتر) در سطر هفتم این نسخه با رنگ نارنجی آمده و با ذکر واژهٔ **آواک** āwāk سغدی می باشد در حالیکه خود متن که صرف دستور العمل برای نیایش است با رنگ سیاه نوشته شده و زبانش پارتی مانوی است.[۸۸]

شکل امروزی نام که اکنون نزد ما معمول است با حرف "ک" می باشد، یعنی تازیکان (معرب: تاجیکان) که به زبان سغدی بسیار نزدیک است. این نام به شکل tāzyk- (تازیک) و به شکل صفت tāzykānak (تازیکانک) در آثار سغدی دیده می شود اما از طرف آقای لفشیچ و آقای غریب به حیث "عرب" و "عربی" تعبیر شده که اشتباه می باشد.[۸۸] شباهت

نام های **تازی** و **تازیگ/تازیک** در آثار پارسی نو نشان می دهد که این دو نام بیک نوعی اشتباها با هم رد و بدل شده اند. این امر سؤتفاهماتی را در مورد کاربرد و تفکیک آن ها به

وجود آورده و به همین جهت مفهوم بعضی متون را تا کنون مشکل ساخته است (نگاه شود پایین زیر شماره ۷).

ب: نام قوم **تازیگ** = tazigo سنگ نبشتهٔ یکاولنگ (با حرف گ) به شکل آوایی **تازیک** = taziko (با حرف ک) در بعضی از سکه ها دیده می شود. این سکه های مورد نظر ما اصلا مربوط شاه ساسانی خسرو دوم (۵۹۰ - ۶۲۸ میلادی) می باشد. تصویر وی در روی سکه ها با بعضی واژه های معمول پهلوی در دایرهٔ درونی سکه ها دست نا خورده باقی مانده در حالی که در خارج ازین دایره در لبه سکه ها که صاف و بدون هیچ نوشتاری بود، یکی ازشاهان بومی که در خراسان حکمروایی داشته و با اعراب مخالف بود لقب خویشرا به زبان باختری نقر کرده است. درین سکه ها وی لقب افتخار آمیز fromo kēsaro = "قیصر روم" را دارد (نگاه شود به عکس شماره ۲۰ و ۲۱).[۸۸] این سکه ها که در دهۀ ۶۰ میلادی کشف شدند شامل مجموعه یی از سکه هایی است که خوانش پنج عدد آنرا دانشمند آلمانی آقای هلموت هومباخ (استاد پیشین زبان های هند و ژرمن و ایرانشناس معروف دانشگاه ماینس و استاد نویسندهٔ این رساله) به دانشمندان ارائه کرد.[۸۸] این دانشمند بعدا نام taziko = **تازیک** را در مجموعهٔ دیگری در "کتلاک سکه های پاریس" کشف نمود و توانست چهار عدد سکهٔ قابل خوانش آنرا در سال ۱۹۸۲ در یاد نامهٔ اگرمونت منتشر نماید.[۸۸]

وی درین سکه ها دریافت که نام این قوم در حالت جمع tazikano = **تازیکان** (با حرف ک) آمده است و بعد ازآن یک واژهٔ دیگر هم در سکه ها دیده می شود که نظر به ضیقی جای و در اثر تخریب کنار سکه ها (یعنی در اثر ضربهٔ مهر روی سنگدان کنار سکه ها درز پیدا کرده است) نا خوانا معلوم می شد. آقای هلموت هومباخ خوانش xaigo و xaito را پیشنهاد کرد اما بعدا در جای دیگری وی خوانش xoago را ارائه کرد و در نتیجه قسمت آخری لقب را tazikano xoago خواند و با "فاتح اعراب" ترجمه کرد که اشتباه است.[۸۸] برعکس من با اتکا به سنگ نبشتهٔ باختری یکاولنگ و بنا به تحقیقات آزمایشگاهی فرینسیک که من روی این سکه ها انجام داده ام، می توانم اکنون به یقین بگویم که واژهٔ آخری در هر چهار سکهٔ اخیر عبارت از لقب باختری xaro = **خر** است به معنای "شاه" که در اثر ضیقی جای از طرف ضراب درست نقر نشده و علاوه برآن در اثر ضرب دوباره در ضراب خانه درز کرده است. پس خوانش درست روی سکه از نظر من چنین است:

φρομο κησαρο βαγο χοαδηο ταζικανο χαρο
fromo kēsaro bago xoadēo tazikano xaro
"قیصر روم، بغ خدیو، شاه تازیکان"
یعنی: "قیصر روم، خدای بزرگ، شاه تازیکان"

در روی یکی از سکه ها (نگاه شود به لست منابع در پانوشت شماره ۲۱، ص ۲۱۱-۲۱۰) حتی دقیق تر چنین می خوانیم:

φρομο κησαρο βαγο χοαδηο κιδαβο ταζικανο χαρο
fromo kēsaro bago xoadēo kidabo tazikano xaro
"قیصر روم، بغ خدیو، کسی که شاه تازیکان است"

پشت سکهٔ این شاه هم جملهٔ بس مهم تاریخی دارد. خوانش من چنین است:

οδο σαοβο σαβαγο ασο ιμο βαγδινδο
odo saobo sabago aso imo bagdindo
"و ساوه (= خراج) حاصلات کشاورزی بود که آنرا پرداختند"[۸۸]

چون شاه تاجیکان با اعراب در جنگ بود، چنین می نماید که وی در جنگی برآنها پیروز شده و از اعراب غرامت جنگی به شکل حاصلات کشاورزی (که منظور شاید علوفه و گندم باشد) بستد. اینکه اعراب در خراسان و همچنان در برابر امپراتوری روم شرقی شکست هایی را متحمل شدند، واقعیت تاریخی است که اما آنرا اعراب در تاریخ شان کتمان کرده اند. درین مورد و در بارهٔ لقب "قیصر روم" در جاه دیگر به صورت جداگانه صحبت خواهم کرد.
پس این سکه ها شواهد ارزشمند اند در مورد موجودیت یک شاه بومی مقتدر که لقبش tazikano xaro = "شاه تازیکان" است[۸۸] و این لقب بالمقابل تأیید میکند که tazigo xaro در سنگ نبشتهٔ باختری یکاولنگ چیزی دیگری نمیتواند تعبیر شود جز از **شاه تازیگ** (معرب: تاجیک).

باید دانست که واژهٔ باختری **خر** = xaro که در زمان یفتلیان معمول بود، مشتق از واژهٔ باستانی -xšaθriya* است به معنای "شاه" (خسرو).

۶- نام **ترک** و **تازیگ** که در سنگ نبشتهٔ یکاولنگ (سطر چهارم) با همدیگر یکجا ذکر شده است در دیگر اسناد باختری هم به همین ترتیب آمده است (نگاه شود به سیمز ویلیامز: اسناد باختری، جلد یک، سند W). این سنت در منابع تاریخی و ادبی دوره های نحستین زبان پارسی هم به شکل **ترک** و **تاجیک** و یا **تاجیک** و **ترک** ادامه یافته است.[۸۸]

در یکی از اسناد باختری (سند W) از سال ۷۵۸ میلادی چنین می خوانیم[۸۸]:

الف: سند W ص۱۳۱، سطر۲۰ - ۲۱ (بنا به دراز بودن جملات از آوردن رسم الخط یونانی - باختری صرفنظر کرده صرف به رسم الخط لاتینی اکتفا می کنم):

uarso kiso pidokišto odo zido odo gamano kirdo nago padakšanindo:
nago rōbigo odo nago bamoianigo nago **torko** nago **tazigo** nago ōdagosigo
nago andaro uarso kiso …

"هیچ کس نباید (چیزی را) نگه داشت و یا مطالبه کرد و یا زورمند شد و حق (هم) ندارند:
نه روبی (یعنی مردم رویی امروز) و نه بامیانی (مردم بامیان) ، نه ترک نه تازیگ نه
بومیان (مردم بومی) و نه هیچ کس دیگری..."

ب: سند W ص ۱۳۳، سطر ۲۵:

alo rōbigo alo bamoianigo alo **torko** alo **tazigo** alo ōdagosigo
alo andaro uarso kiso

"یا روبی ها و یا بامیانی ها یا ترک یا تازیگ یا مردم بومی یا کسان دیگر..."[۸۸]

آقای سیمز ویلیامز درینجا هم نام tazigo را اشتباها "عرب" ترجمه میکند که باید به "تازیگ" (تاجیک) اصلاح شود.

درینجا خاطر نشان میکنم که نام "عرب" در اسناد باختری هم وجود دارد. این نام درسند W بشکل صفت با پسوند -aggo (باید خواند: -ango أنگ) ذکر شده، اما ازین صفت میتوان اسم را بشکل taziio دریافت.

این مدرک چنین است:

الف: سند W ص ۱۲۷، سطر ۶:

maxo pidooasinddigano storgo **taziiaggo** gazito odo barito lado.saxsado...

"ما اقرار کنندگان باید جزیه و براعۀ سُترگ تازیَنگ (= عربی) تعیین شده را پرداخت"

ب: سند W ص ۱۲۷، سطر ۶ - ۷:

tado maxo abo xano doggo taoo iaoano nisto stado
akido maxo **taziiaggo** gazito odo barito…lado šiiaddēio

"پس ما را در خانه دیگر چنین توان مالی نبود که (با آن) ما
جزیه و براعۀ تازیَنگ (= عربی) را توانست پرداخت"

طوری که می دانیم حکمرانان عرب در خراسان مالیات گوناگون را بر مردم تحمیل کرده بودند. ازین مدرک بر می آید که یک دهقان زیر فشار مالیات قرار داشته و چون قادر به پرداخت آن نبود، بنابران ناگزیر شد یک قطعه زمین از ملکیت خود را بفروشد.
بنابرین از مطالب بالا میتوان نام هر دو قوم را بصورت نوشتاری و لفظی بوضاحت تام از هم دیگر تفریق کرد:

۱- tazigo = **تازیگ** (نگاه شود به واژۀ مانوی - پارتی tāžīg* = تاژیگ)، یعنی تاجیک امروزی.

۲- taziio = **تازی** (طوری که در بالا گفته شد بصورت صفت **taziiaggo** = تازِیَنگ آمده است)، یعنی عرب.

افزون برین نام ها یک واژۀ دیگر هم در سند باختری شماره V (سیمز ویلیامز: اسناد باختری جلد اول، ص ۱۱۷ سطر ۱۲۹ و ۱۳۵) به شکل tazauo و یا tazago در ارتباط با سکه ها به حیث وسیلۀ داد و ستد و بازرگانی ذکر شده که ظاهرا با نام های که در فوق ذکر شد، شباهت دارد و به همین دلیل این واژه از طرف آقای سیمز ویلیامز به خطا به حیث "عرب، عربی" ترجمه شده که بایستی به معنی "تازه" اصلاح شود. درین سند می خوانیم:

الف: سند V از سال ۷۳۹ میلادی ص ۱۱۷، سطر ۱۰:

…odo paralado aggarago asido zērdo oiiago namo pido ddraxmo **tazauo** simiggo šizgo ōdago oizinddigo sado odo panzaso…

"و فروخته شد (این) ملکیت که "ده زرد" نام دارد به ۱۵۰ درهم **تازهٔ** سیمین خوبِ محلیِ رایج"

ب: سند W ص ۱۲۹، سطر ۹ ۱۰-:

… ieio aggarago asido nōgofarnano girlindo tado maxo ōso paralado..… pido ddraxmo **tazago** simiggo šizgo ōdago oizinddigo xoato

"این ملکیت که "نوگ فرنان" نامیده می شود پس اکنون از طرف ما به ۶۰ درهم **تازهٔ** سیمین خوبِ محلیِ رایج فروخته شد"

پ: سند W ص ۱۳۵، سطر ۳۱:

odo miso taoano tōzamo abo gazno brēgano ddraxmo **tazago** simiggo šizgo ōdago oizinddigo sado odo oisto

"وهم تاوان را باید بپردازیم به خزانهٔ بریگن (بمقدار) ۱۲۰ درهم **تازهٔ** سیمینِ خوبِ محلیِ رایج"

بنا بران کاملا هویداست که درینجا منظور "سکه های تازه" اند که قابل "چلش" باشد و مردم آن را به عنوان پول رایج قبول کنند. اگر به خاطر داشته باشیم، پدر بزرگ های ما پول فلزی را با دندان امتحان می کردند تا دریابند که آیا این پول تازه ضرب شده یا قدیمی (یعنی "ناچل") است. همهٔ ما به خاطر داریم که در کشور ما مردم پول فلزی (و همچنان کاغذی) کهنه را نمی گرفتند گویا اینکه ازرش مالی در داد و ستد نداشته باشند.

۷- پس اکنون می توان نام **تازی** و **تازیگ** را که در اکثر منابع ادبی اوایل دورهٔ زبان پارسی از طرف مولفان بدون کدام تفریقی با همدیگر مغالطه شده اند، از همدیگر تمیز داد.[۸۸] بخاطر روشنی موضوع اینک تابلوی ذیل را ارائه میدارم:

الف: تاجیک، تاجیکان

نام اصلی:	**تازیگ ، تازیگان** (باختری: سنگ نبشته)
صفت:	**تازیگی**
توسعهٔ زبانی همزمان:	**تازیک ، تازیکان** (سغدی)
	تاژیگ ، تاژیگان (پارتی- مانوی)
	تازیک ، تازیکان (باختری: سکه ها)
در منابع اسلامی:	**تازیک، تاژیک / تازیکان، تاژیکان**
صفت:	**تازیکی، تاژیکی**
واژهٔ معرب آن:	**تاجیک ، تاجیکان**
صفت و قید معرب آن:	**تاجیکی، تاجیکانه**

ب: عرب، اعراب[88]

نام اصلی:	**عرب ، اعراب**
	اعرابی (برای بادیه نشینان)
صفت:	**عربی**
توسعهٔ زبانی همزمان (از فارسی میانه):	**تازی ، تازیان**
صفت و قید آن:	**تازی، تازیانه**

۸- طوری که در بالا اشاره نمودم، در داخل بنای استوپه بعضی اشیا پیدا شد که از آن جمله چند عدد سکهٔ پادشاهی با لقب sēro (که آن را باید **سِیر** خواند) می باشد. در پشت این سکه ها نام ضراب خانه به شکل Ramino ذکر شده است. دانشمند اتریشی آقای روبرت گوبل این سکه ها را مربوط دورهٔ نیمهٔ دوم قرن هفتم تا نیمهٔ اول قرن هشتم بعد از میلاد می داند.[۸۸] این تاریخ گذاری دلیل دیگریست برای آقای سیمز ویلیامز تا تاریخ سنگ نبشتهٔ یکاولنگ را صد سال جدید تر تعیین نماید. اما موجودیت این اشیا هیچ ربطی با سنگ نبشته

ندارد. بنابران اشیای مکشوفه درداخل استوپه نمی توانند منحیث ابزار برای تعیین تاریخ سنگ نبشته تلقی شوند و باید آن ها را جداگانه ارزیابی نمود.

لقب sēro = **سِیر** در بعضی از اسناد باختری آقای سیمز ویلیامز هم به شکل اسمای مرکب مثل sērotorko (سند S جلد ۱، ص ۹۵) و sērogōzoganaggo (سند R،جلد ۱، ص ۹۳ که مشتق از sērogōzogano* می باشد) آمده است که با "سیرِ ترک و سیرِ گوزَگان" (جوزجان امروز) ترجمه می شوند. افزون بران این لقب را در یکی از نسخه های عربی مکشوفه در افغانستان به شکل عربی **السیر** می یابیم. این نسخه در سال ۱۴۵ هجری قمری (برابر با ۷۶۲ میلادی) نگارش یافته است. اگرچه در این نسخه **السیر** به حیث لقب نه بلکه به شکل نام عادی شخصی ذکر شده است، باز هم دارای اهمیت زیاد می باشد.[۸۸]

دانشمند آلمانی آقای هلموت هومباخ خاطر نشان می کند که واژهٔ sēr در زبان یونانی به معنای "کرم ابریشم" است اما در عین حال به معنای "چینی" هم آمده است. وی نتیجه گیری می کند که لقب sēro باختری عبارت از لقب پادشاهی است که نژادش چینی می باشد. از بعضی سفرنامه های چینی (در مورد بحث ما مانند سفرنامه هیوان چوانگ، هیو چاو و تانگ شو) که به زبان های اروپایی ترجمه شده اند چنین برمی آید که گویا در سال ۶۵۸ در زمان سلطنت سلسلهٔ تانک در چین، منطقهٔ کاپیسا ـ گندهارا برای مدتی به شکل یک استان بزرگ اداری چینی درآمده بود.[۸۸] اما پژوهشگر افغانی جناب محترم عزیز آریانفر در کتاب وزینش: "خاوران، ایران و توران در سپیده دم تاریخ" (از تارنمای کانون مطالعات و پژوهش های افغانستان) به نقل از دانشمندان روسی اشاره میکند که منظور از sēro ، چینی ها نه بلکه تخارها (یعنی همان شبه تخارها pseudo-Tacharian) بودند که در همجواری چینی ها زندگی می کردند. یونانیان که در هنگام سفرهای بازرگانی شان به خاورزمین با آنها برخورده بودند، آنها را بنا به پیشهٔ شان سیر (sēr) می خواندند، یعنی فروشندگان ابریشم و کشور شانرا هم به همین منوال سیریکا (Serica) می خواندند، یعنی کشوری که از آنجا ابریشم می آید.

چون این مبحث (فقرهٔ ۸)، موضوع اصلی این رساله نیست بنابران به همین چند نکته که ذکر شد بسنده می شود، اما این بر ماست تا در آینده به پژوهش های خویش ادامه دهیم تا موفق شویم کلیه منابع چینی را در مورد تاریخ آسیای میانه بررسی و ارزیابی نماییم.

طوری که در بالا اشاره شد، نام شاهان محلی بامیان در منابع اسلامی **شیر بامیان** است. وجود سکه های sēro در استوپهٔ یکاولنگ از یک طرف و طرز نگارش عربی این لقب به

شکل "**السیر**" در نسخهٔ یاد شدهٔ عربی از سال ۱۴۵ هجری قمری از طرف دیگر این پرسش را مطرح می کند که شاید نام **شیر** (شیر بامیان) در منابع اسلامی بنا به اشتباهٔ کاتبان

ویا بنا به عدم فهم آن ها غلط نقطه گذاری شده باشد (درین مورد مثال های زیادی در منابع دورهٔ اسلامی مخصوصا در نام های اشخاص و نام های جغرافیایی وجود دارد). بنا بران ممکن است که لقب **شیر** به حیث شاه بامیان همین sēro منابع باختری باشد و یا اینکه در دوره های بعدی حرف **س** (**السیر**، **سیر**) در یکی از لهجه های محلی به صورت **ش** (**شیر**، **شار**) تلفظ می شد.

متن و ترجمهٔ تحت اللفظی سنگ نبشته:

سطر ۱
αχϸονο τ ϙ β μαυο σβωλο καλδο ωσταδο μο
axšono t ϙ b mauo sbōlo kaldo ōstado mo
سال ۳۹۲ (= ۶۲۴ میلادی)، ماه سبول بود که نهاده شد

۲
βογγο ιμο στοπο μανο αλχισο χορασο πορο
bongo imo stopo mano alxiso xoraso poro
بنگاه (بنیاد) این ستوپه از طرف من الخیس پسر ُخراس

۳
gαζανο χοδδηοο αβο ραγο ζαμαγγανο | καλδο
gazano xoddēoo abo rago zamangano | kaldo
خدیوی گازان/ گزن از راغ زمنگان. هنگامی که

۴
τορκο χαρο (ο)δο ταζιγο χαρο sταδο ταδο μο κι
torko xaro (o)do tazigo xaro stado tado mo ki
من پادشاه ترک و پادشاه تازیگ (= تاجیک) شدم، پس

۵
ρδδιγο δδηβδαρμο αβατανο δριγδδινδο |
rddigo ddēbdarmo abatano drigddindo |
نذرهای مقدسی که از جانب من هدیه شد از طرف دستیاران (= راهبان) دریافت گردیدند.

۶ οδο μο πισο ιμο ζιναλακο δδηβδαρμο κιρδο
odo mo piso imo zinalako ddēbdarmo kirdo
پس این نذرها از طرف من به این ستوپهٔ "زینلک" پیشکش شد،

۷ πιδο αλαγαμαγγο πηυρο ασιδομο αβο βοδδο (σ)αστρο
pido alagamaggo pēuro asidomo abo boddo (s)astro
با باور زیاد که من در برابر بودا شاستره

۸ σταδο οδο πιδο στοργο σραδο οδο πιδο ωÞτογδδι-
stado odo pido storgo srado odo pido ōštogddi-
دارم و با عقیدهٔ سُترگ (= استوار) و با ایمان راسخ در دین.

۹ go | ιωγο το ωσο ασιδασο μαρο πονvο οδο ι αβρσο
go | iōgo to ōso asidaso maro ponno odo i abrso
هر ثوابی (= پونیه) که تا کنون نصیبم شده است و هر ثوابی که در آینده
نصیبم

۱۰ ασταδο (τ)αδαζαλχισο οδο μανν(α)γγο μαδδοπιδδιγο
astado (t)adazalxiso odo mann(a)ggo maddopiddigo
می شود، امید است که پس من الخیس ومایان (خانواده)، مادر و پدر

۱۱ οδο ολο οδο βαραδανο πορανο οδο [μισο] υαμογωυριγα-
odo olo odo baradano porano odo [miso] uamogōuriga-
و خانم و برادران (و) پسران و همچنان خویشاوندان من

۱۲ νο οισπο κικο αβο χοβο χοβο ιαγαλαγο
no oispo kiko abo xobo xobo iagalago
هر یک از ایشان به مرام اصلی خویش

۱۳ πρησινδδηιο | ναμω βοδδανο
prēsinddēio | namō boddano
برسند. - تقد یس باد بودا ها را!
(نشانی ختم سنگ نبشته)

توضیحات روی متن

سطر ۱:
در باره تثبیت تاریخ سنگ نبشته نگاه شود به متن فوق زیر شماره ۱.

متن سنگ نبشته را این طور طبقه بندی می کنم:

الف: در سال ۳۹۲ باختری (برابر با ۶۲۴ میلادی) به مناسبت خاصی که در سطر ۴ سنگ نبشته ذکر شده، یک استوپه بنا شد (که منظور یک بنای دیگر است غیر از استوپهٔ یکاولنگ).
ب: بانی این معبد الخیس پسر ُخراس شاه گازان / گزان می باشد. این منطقه در وادی زمنگان (راغ زمنگان) قرار دارد (سطر سوم سنگ نبشته).
پ: پس از آن که شاه گازان / گزان هر دو قوم ترک و تاجیک را با هم متحد کرد و پادشاه هر دو قوم شد، امر فرمود تا بدین مناسبت این استوپه آباد شود (سطر چهارم). وی به خاطر شکر گذاری و پرهیزگاری دینی به این استوپه نذرهایی پیشکش کرد (سطر ۵) که از طرف دستیاران (راهبان کیش بودایی) اخذ شد.
ت: این شاه تأکید می کند که این نذرها را به پاس احترام استوپهٔ بودایی تقدیم می نماید.
ج: این نذرها پیشکش می شود چرا که شاه به بودا شاستره باور زیاد داشته و به دین وی ایمان دارد (سطر ۷ ۸-).
چ: به خاطر ثوابی که صورت گرفت، امید است که وی، خانواده و خویشاوندانش به مرام اصلی (یعنی مرام اخروی) شان برسند (سطر ۱۳-۹).

سطر ۲:
- درین سنگ نبشته برای حرف "ی = i" در کنار املای عادی، یک نگارش مشقی تازه مشاهده می شود. نگاه شود مثلا به حرف imo به معنای "این" (که از واژهٔ آریانی -ima* و اوستایی ima مشتق شده که ضمیر اشاره می باشد). این حرف "ی = i" دوبار در سطر ۲ و ۶ بکار رفته است. این طرز نوشته در اسناد باختری آقای سیمز ویلیامز هم مشاهده می

شود (نگاه کنید مثلا به واژهٔ mōiano در سند M، جلد ۱ ص ۷۳). واژهٔ imo شکل دیگر ضمیر اشارهٔ eimo "این" است.
- واژهٔ boggo (بخوان bongo ؛ حروف gg یونانی که کنار هم بیایند ng خوانده می شوند) از واژهٔ باستانی -bunaka* مشتق شده. نگاه شود به واژهٔ پهلوی bun "اساس، بنا". واژهٔ باختری باید بدون تردید به معنای «مبنای مادی ، بنیاد» ترجمه شود.
- بانی این معبد الخیس پسر ُخراس شاه گازان / گزان می باشد. حرف سوم نام پدر در یک عکس آقای پیتر شوتیک واضحاً یک "**ر**" است. پس خوانش ُ*خراس* اکنون ثابت است.

نام الخیس طوری که آقای سیمز ویلیامز اشاره کرده است ما را به یاد لقب شاهان خیون ها (**الخَنّ**) می اندازد که در قرن چهارم میلادی در شرق هندوکش تا سرزمین گندهارا حکمروایی میکردند. نام خراس درمنابع دوره های نخست زبان فارسی به معنای "گنبد" است.[۸۸]

- اشارهٔ دقیق در باره ذکر نام و زادگاه و یا محل بودوباش یک پادشاه مثل: "نهاده شد بنگاه این استوپه از طرف من الخیس پسر ُخراس خدیو گازان / گزان از راغ زمنگان" در سنگ نبشته های گندهاری و هندی هم دیده می شود. نگاه شود مثلا به سنگ نبشتهٔ رَمکَه[۸۸]

ramakasa mahaśravaputrasa kaṃtigramavaṭhavasa

رَمکَسه مهشرَوه پوتره سه کنتی گرامه وتهَوسه

"این نذر رَمکه است، پسر مهشرَوه، باشنده دهکدهٔ کنتی"

سطر ۳:

- آقای سیمز ویلیامز نام محل آبایی الخیس شاه را (سطر ۳ سنگ نبشته) به اشتباه -rago zamagano می خواند اما خوانش درست آن در سنگ نبشته (عکس شماره ۱ و ۳) rago zamaggano = راغ زمنگان است با دو gg (طوری که در بالا ذکر شد حروف gg بشکل ng تلفظ می شود). درمنابع دوره های نخست زبان فارسی واژهٔ **راغ** اصلا به معنای "دامنهٔ کوه" است که به حیث ترکیب عطفی با **باغ** به "باغستانها و چمنزارهای سبز و خرم" تعبیر میشوند.[۸۸]

سطر ۴:

در سطر ۲ ـ ۴ سنگ نبشته جملهٔ:

نهاده شد بنگاه این ستوپه از طرف من الخیس پسر خُراس .... هنگامی که من پادشاه ترک و پادشاه تاژیگ شدم .... با باور زیاد که من در برابر بودا شاستره دارم.
شباهت دارد با متن فارسی باستان سنگ نبشته خشایارشاه (XSc § 2) که دریک لوح مرمر نگاشته شده است.
در آنجا چنین آمده است:
شاه خشایارشاه میگوید: این قصر را من کردم (بنا)، بعد از آنکه پادشاه شدم. من این را به حیث لطف اهورامزدا تمنا دارم. اهورامزدا مرا حمایت کند.

منبع:
Rüdiger Schmitt: Die altpersischen Inschriften der Achaimeniden (Edition minor mit deutscher Übersetzung). Reichert Verlag Wiesbaden2009, S. 179 § 2.
- حرف z الفبای باختری برای دو صوت بکار می رود: یکی برای حرف **ز** و باری برای حرف **ژ**. در ظاهر شکل هر دو یکی است یعنی با z نشان داده میشوند اما در بعضی اسناد باختری مثلا در سنگ نبشتهٔ ارزگان برای تمیز حرف **ژ** از حرف **ز** بالای حرف z سه نقطه گذاشته شده است (نگاه شود به داوری: *لغت نامهٔ باختری* ص ۶۸). به نظر من درینجا واژهٔ tazigo سنگ نبشته را به خاطر معادل مانوی - پارتی آن باید **تاژیگ** خواند، طوری که در بعضی منابع پارسی نو هم (به شکل **تاژیک** با حرف ک) چنین است.[۸۸]
- واژهٔ stado (مشتق از -stāta که در دستور زبان وجه وصفی ماضی نقلی مجهول است به معنای "نصب کرده شد، ایجاد و برپا کرده شد")، درینجا در حالت معلوم "سلطنت کردن و حکمفرمایی کردن" است.[۸۸]

سطر ۵:
- نویسندهٔ سنگ نبشته درینجا تمایل نشان می دهد میان ساختار دستوری پارسی میانه درحالت متعدی مجهول ("نذرهای مقدس از طرف دستیاران دریافت شدند") که آنرا در سطر پنجم به کار می بندد و میان حالت معلوم که در پارسی امروز معمول است ("دستیاران نذرها را دریافت کردند").
- معنای واقعی واژهٔ ab<u>a</u>tano هنوز روشن نیست. اما به احتمال زیاد اشتباهٔ املایی است به جای ab<u>ast</u>ano* که در حالت جمع "دستیاران، حمایت کنندگان" و در حالت مفرد "دستیار، حامی" و یا "دستیاری، حمایت" معنی دارد. مقایسه شود واژهٔ فارسی میانهٔ پهلوی abestān "حمایت". واژهٔ باختری ab<u>a</u>tano در یک سند باختری شماره **ba** (سیمز ویلیامز: اسناد باختری جلد ۲ ، ص ۵۵ و ۱۸۱) هم آمده است اما خوانش آن کاملا روشن نیست.

- فعل drigddindo در حالت جمع شخص سوم است، یعنی "آنها دریافت کردند". حالت مفرد آن با املاهای مختلف بشکل ddrigdo, ddrigado, ddragdo (یعنی دریافت کرد) در اسناد باختری (تالیف آقای سیمز ویلیامز، همانجا ص ۱۹۰ و ۲۰۱) آمده است. ممکن است که واژۀ drigddindo در واقع اشتباه املایی باشد به جای ddrigdindo. به باور آقای سیمز ویلیامز این واژه از ریشۀ -lēr آمده است به معنای "دریافت کردن، در اختیار داشتن، خوب نگهه داری کردن".

سطر ۶:

- دو حرف اول واژۀ piso (واژۀ سوم در سنگ نبشته) در اثر تأثیرات جوی تخریب شده است. برای مقایسه نگاه کنید به حرف اول واژۀ ponno در سطر نهم.

- به گمان آقای سیمز ویلیامز(۹ Silk Road ص ۱۶۹) واژۀ piso از pat-cā مشتق شده به معنای "پس" اما بهتر است آنرا از pid-so مشتق دانست که این هم خودش از ساختار باستانی pati-cit نشأت می کند.

- واژۀ باختری ddēbdarmo یک اصطلاح دینی است که از واژۀ سانسکریت deva و dharma مشتق شده به معنای"قانون دینی خدایان" اما در زبان سانسکریت بودایی (که مشخصات به خصوص زبانی خود را دارد) به معنای "نذر های مقدس، هدایای متبرک" است.

- ریشه و معنای لغوی zinalako هنوز دقیق معلوم نیست اما از متن هویداست که استوپۀ یکاولنگ را بنیادگذار آن به این نام خوانده است که شاید از نگاه دینی نام شایسته بوده باشد.

سطر ۷:

- حرف نخست واژۀ اولی در سنگ نبشته **پ** = Pi کوتاه است که در سطرهشتم هم مشاهده می شود. طوری که میدانیم حرف Pi در اصطلاح یک دم دراز دارد که به طرف چپ دراز کشیده می شود. نگاه شود به حرف Pi در سطر نهم و یازدهم. اما در سطرششم کوتاه تر است. پس برای این حرف دو رسم الخط مختلف وجود دارد که کنار هم دیگر در سنگ نبشته وجود دارد.

- حرف اول واژۀ (b)oddo = **بودا** در سنگ نبشته تخریب شده است. دلیل آن این است که حکاک در وقت نوشتن این کلمه با دم دراز واژۀ kirdo در جملۀ بالایی در سطر ششم برخورد کرده است.

- در بالای واژۀ اخیر سنگ نبشته دو حرف دیده می شود. دلیل آن این است که حکاک هنگامی که متوجه اشتباه املایی خود شده، این دو حرف را در آنجا بعداً نقش نموده است.

این واژه به گمان آقای سیمز ویلیامز (۹ Silk Road ،ص۱۷۰) sastro است که از واژۀ سانسکریت śāstra "عقیدۀ بدین بودایی" آمده است.

سطر ۸:

- واژهٔ ōštogddigo به نظر من اشتباه املایی است به جای ōštoddiggo که از نظر دستور زبان یک "مرکب ملکی" است با پسوند ddiggo-. این پسوند از واژهٔ باستانی -daēna-ka به معنای "دین" نشأت کرده است. پیشوند -ōšto ما را به یاد واژهٔ پارسی میانهٔ پهلوی ōst می اندازد که معنای "محکم، استوار" را می دهد و از بن-ava-sta گرفته شده است. پس با مثال واژهٔ پهلوی میتوان گفت که -ōšto در سنگ نبشتهٔ ما معنی "استوار بودن، نیرومند بودن" را دارد و زیر تأثیر بن زمان حال -ava-hišta قرار دارد. پس واژهٔ ōštoddiggo را می توان "به دین استوار بودن" ترجمه کرد که مفهوم آن در سنگ نبشته "ایمان راسخ به دین داشتن" را دارد.

سطر ۹:

- حرف **ت** در واژهٔ to (در iōgo to) از نظر املایی خراب نوشته شده با آنهم این حرف آشکارا یک **ت** است طوری که آقای سیمز ویلیامز (Silk Road ۹، ص ۱۶۴) هم بدان اشاره کرده است. نگارش خیلی خوب این حرف را در واژهٔ tazigo در سطر چهارم سنگ نبشته مشاهده میکنیم.
- دو حرف آخر واژهٔ abrso در وقت نوشتن عمیق نقر نشده و یا در اثر اوضاع جوی صدمه دیده است با وجود آنهم دو حرف آخر را می توان به یقین so- خواند.
- واژهٔ iōgo به معنای عدد "یک" و to به معنای حرف اضافهٔ پارسی "تا" است. این حرف اضافه اصلا بشکل ta می باشد که حرف a در مخرج به o تبدیل می شود و از واژهٔ tāvad نشأت کرده است.[۸۸]
- با توجه به توافق پسوندها بین ōso و abrso میتوان گفت که ōso "اکنون، حالا" در برابر abrso "آینده" قرار دارد.
- اصطلاح asidaso maro ponno عبارت از یک قاعدهٔ معین دینی است که به حیث **آرزو** و **مرام** همیشه همین گونه بکار می رفت. درین مورد مقایسه شود اصطلاح sidaso maro miso ponado را در یک نسخهٔ باختری که تازه از بامیان کشف شده و تاریخ کتابت آن سال ۱۰۱ باختری (۳۳۳ میلادی) می باشد.[۸۸] بنابرین بایستی که واژهٔ miso به سطر ۹ تعلق داشته باشد اما از طرف کاتب هنگامی که ملتفت اشتباه خویش شده است سهوا آنرا به جای سطر ۹ به سطر یازدهم بین کلمات odo و uamogōurigano افزوده که مفهومی ندارد. پس اصطلاح asidaso maro [miso] ponno با فعل astado را می توان چنین ترجمه کرد: "چه ثوابی که از آن نصیب می شود".

سطر ۱۰:
- حرف اول واژهٔ (t)adazalxiso درست نوشته نشده است با وجود آنهم آنرا میتوان **ت** خواند.
پسوند اسم مرکب alxiso- در سطر دوم سنگ نبشته هم به حیث نام شخص آمده است. از آنجاییکه دُم کشیدهٔ حرف **ز** با دم حرف **خ** پیوست نوشته شده است نویسندهٔ سنگ نبشته می خواهد نشان دهد که این یک واژهٔ مرکب است. پس (t)adazalxiso عبارت از شیوهٔ نگارش صوتی است به جای tado azo alchiso با azo به معنای "من". پس ترجمهٔ آن "پس من الخیس" می باشد.

سطر ۱۱ - ۱۲:
- هر چند هر دو سطر در اثر حوادث جوی تخریش شده است با آنهم خوانش آنها ممکن شده است (نگاه کنید به عکس ۳).
واژهٔ prēsinddēio در سطر دوازدهم از نظر دستوری حالت تمنایی شخص سوم جمع را نشان می دهد و لو در یک سند باختری برای شخص اول جمع هم آمده است. بنا بر این منظور از اصطلاح xobo xobo iagalago prēsinddēio "آرزوی رسیدن به مرام اصلی" است یعنی: رسیدن به آرامش ابدی دور از دایرهٔ مصائب دنیوی.
سطر ۱۳: درینجا namō boddano "تقدیس باد بودا ها را" در حالت جمع است اما معمولا در حالت مفرد می باشد. مقایسه کنید namō o bodo را در سنگ نبشتهٔ **جغتو** و namō boto را در درهٔ شتیال گلگیت.
در مورد نخست نگاه کنید به فهرست منابع شماره ۳۵، ص ۷۰ و در مورد دومی به:

- Nicholas Sims-Williams: CII, Part. II, Vol. III, 1992, 27, No. 52
- Gérard Fussmann und Ditte König: Die Felsbilder von Shatial (Materialien zur Archäologie der Nordgebiete Pakistans). Verlag Philipp von Zabern. Mainz 1997, Vol. 2, See text pp. 62f. and Plate 196, inscription No. 27.3 (by Sims-Williams).

منابع و پانوشتی های بخش دوم

۱

این مقاله برگردان است از متن آلمانی
Die baktrische Inschrift Tangi Safedak aus Yakaolang (Afghanistan) که به افتخار باستان شناس فرهیخته استاد زمریالی طرزی، استاد در دانشگاهٔ استراسبورگ فرانسه، در اگست سال ۲۰۰۹ نگاشته شده و در پاییز سال ۲۰۱۲ بچاپ رسیده است. رجوع شود به:
Guillaume Ducœur (ed.): Autour de Bāmiyān. De la Bactriane hellénisée à l'Inde bouddhique (Association pour la Protection de l´Archéologie Afghane, Archaeologia Afghana, Série scientifique I). De Boccard, Paris 2012, 254-277
در متن پارسی برای آگاهی دوستان فارسی زبان اضافاتی صورت گرفته است.

زبان باختری زبان گفتاری مردم باختر زمین، ورارود و حوزهٔ گندهارا بود که در زمان کنشکا امپراتور کوشانی به جای زبان یونانی (زبان رسمی "دولت یونان و باختری") منحیث زبان رسمی دولت برگزیده شد و حد اقل تا قرن نهم میلادی زبان رسمی و زبان گفتاری در منطقه بود. سنگ نبشته باختری دره توچی با تاریخ ۸۶۹ میلادی نشان می دهد که این زبان حتی در دوران خلافت عباسی زبان رسمی و اداری بود. یکی از ویژگی های این زبان این است که عاری از هزوارشهای آرامی است.
بنا به ساختار جغرافیایی و ترکیب اقوام مختلف که در طول تاریخ وارد ورارود و باختر زمین شدند، زبان باختری از یکطرف از سایر زبانها و لهجه های اقوام مهاجم متأثر شده و از جانبی هم خود این زبان در کوهساران و دره های دوردست باستانی تر مانده و در مناطق شهری با ازدحام انسانی و رونق بازرگانی مدرن تر شد.

۲

- G. D. Davary: Discovery of Historical Monuments in Afghanistan. A report (Paper delivered at the “International Seminar on the Preservation and Revitalization of Afghanistan´s Cultural Heritage” in 23 May 2002). Kabul 2002 (Offprint, Wiesbaden 2002)
- Kašfe tāza-ye āthār-e tārixī dar Afġanestān (Neuentdeckte historische Denkmäler in Afghanistan). In: Ariana, Volume IV, No. 2, 2002, 33-41 (in Persisch)

۳

Jonathan Lee and Nicholas Sims-Williams: The Antiquities and Inscription of Tang-i Safedak. In: Silk Road Art and Archaeology, No. 9, 2003, 159-184 (Journal of the Institute of Silk Road Studies. The Hirayama Ikuo Silk Road Museum Foundation).
درینجا به Silk Road 9 اختصار شده است.

۴

مثلا نمبر پلیت یک ماشین (شماره پلاک خودرو) که در وقت فرار متهم با سرعت زیاد در خیابانی با کمرۀ پلیس (دوربین) عکاسی شده اما بنا به سرعتی که ماشین داشته است خیلی مغشوس و نا خوانا می باشد، می توان آنرا از طریق فناوری فرینسیک دوباره خوانا ساخت و در نتیجه متهم را شناسایی کرد.

۵

- Helmut Humbach: Baktrische Sprachdenkmäler I (mit Beitägen von Adolf Grohmann). Otto Harrassowitz Verlag, Wiesbaden 1966, 11ff.
- ~: Die baktrische Ära der Tochi-Inschriften. In: W. Eilers (ed.): Festgabe deutscher Iranisten zur 2500-Jahrfeier Irans, Stuttgart 1971, 74-79

مفهوم اصطلاح **دورۀ باختری:** هنگامی که دولت ساسانی در زمان اردشیر (۲۲۴ - ۲۴۲) به شاه کوشان بنام واسودیوا چیرگی یافت و دولت "کوشانیان بزرگ" را بر انداخت، و به جای آن شاهزادگان ساسانی یکی پس از دیگری بر تخت کوشانیان به عنوان نائب السلطنه نشستند این زمان را ساسانیان آغاز یک دورۀ نو دانستند. دانشمندان غربی این دوره را آغاز **دورۀ باختری** (تقویم باختری) یا آغاز **دورۀ کوشان - ساسانی** می نامند. با وجود پژوهش های بسیاری که صورت گرفته باز هم پرسش های زیادی تا کنون بی پاسخ مانده است، به طور مثال این پرسش که چرا ساسانیان با فتح دولت کوشان در سرزمین های مفتوحه **تاریخ ساسانی** خویشرا معمول نساختند بلکه بجای آن عصر تازه یی را آغاز نمودند که منحصر به شرق ایران بود و چرا زبان پهلوی ساسانی زبان رسمی و اداری نشد بلکه زبان باختری (با رسم الخط یونانی)، یعنی زبان بومی منحیث زبان رسمی **دولت کوشان - ساسانی** باقی ماند و مانند آن.

۶

Nicholas Sims-Williams: From the Kushan-Shahs to the Arabs. New Bactrian Documents Dated in the Era of the Tochi Inscriptions. In: Michael Alram and Deborah E. Klimburg-Salter (edd.): Coins, Art, and Chronology. Essays on the Pre-Islamic History of the Indo-Iranian Borderlands (Österreichische Akademie der Wissenschaften, Philosophisch-Historische Klasse, 280. Band). Wien 1999, 249

۷

آقای مهدی دیدگاه های شان را پس از ایراد مقالۀ بنده در بارۀ این سنگ نبشته که به مناسبت سیمینار بین المللی کوشان در نوامبر سال ۲۰۰۷ در کابل ایراد شد، در رساله یی زیر عنوان "اسناد دو هزار سالۀ زبان ما" ابراز فرمودند. این رساله در سایت های اینترنتی افغانی منتشر شده است (رجوع شود به سایت خودش).

۸

نگاه کنید به:

Pajhwok Afghan News, 31 August 2006; www.voanews.com/dari, 3 September 2011

۹

نگاه شود بالا به فصل پنجم این رساله تحت "خراسان"

۱۰

نگاه شود به دیوان ناصر خسرو (چاپ مطبعۀ آزاد مهر، تهران ۱۳۰۵، ص ۵۰۶، بیت ۱۶) با این مثال جالب تاریخی:

استاده بد به بامیان **شیری** - بنشسته به عز در بشین **شاری**

۱۱

رجوع شود مثلا به:

مهرداد بهار: واژه نامۀ بندهش (واژه نامه های پهلوی "۱")، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران شماره ۱۷، چاپ شرکت سهامی ایران، تهران اسفند ماه ۱۳۴۵، ص ۱۴۹.

۱۲

Roland G. Kent: Old Persian. Grammar, Texts, Lexicon (3th edition). New Haven 1953, 185

آقای کنت واژۀ -takabara پارسی باستان را که صفت است با "کلاۀ پتاتوس را به سر داشتن" ترجمه می کند. منابع آن در سنگ نبشتۀ DNa 29 (داریوش نقش رستم) و A?P 26 (خشایارشاۀ سوم در پرسی پولیس) می باشند. در هر دو سنگ نبشته یک فرد یونانی از قوم إیون ها - که مانند دیگر رعایای امپراتوری هخامنشی تخت امپراتور را با دستان خویش می برد- به حیث yaunā takabarā (اینجا در حالت فاعلی مفرد) یعنی "إیونِ تاجور" یاد می شود. واژۀ پتاتوس Petatos یونانی که مرادف پارسی باستان است، به معنای لغوی "کلاه لبه دار" می باشد. نگاه شود به:

.(Max Cary: The Oxford Classical Dictionary, 1st edition 1949, 301)

اما از آنجا یی که معادل واژهٔ پارسی باستان -takabara در نسخهٔ بابلی سنگ نبشته های شاهان هخامنشی به شکل šá ma-gi-na-ta ina SAG.DU-šú-nu na-šú-u آمده که به معنی "سپر ها را به سر داشتن" میباشد، پس منظور حتما کلاه یونانی بنام پتاتوس نه بلکه کلاهی است شبیه سپر. پس بایستی واژهٔ بابلی را به "کلاهی شبیه سپر به سر داشتن" ترجمه کرد.
رجوع شود به:
Rüdiger Schmitt: Wörterbuch der altpersischen Königsinschriften. Dr. Luwig Reichert Verlag, Wiesbaden 2014, 250

۱۳
Werner Sundermann: An Early Attestation of the Name of Tajiks. In: Medioiranica. Proceedings of the International Colloquim Organized by the Katholieke Universiteit Leuven from the 21st to the 23rd of May 1990 (Orientalia Lovaniensia Analecta 48). Leuven 1993, 163-171

۱۴
طوری که در جاه دیگر اشاره خواهم کرد، نام شاهان کیداری هم از تاج مشتق شده است. این عنعنه که تاجیکان و شاهان ایشان خود را صاحب تاج می دانستند از متون باستانی زبان پارسی نو هویداست.
نگاه شود مثلا به داستان ذیل:
"نخستین کسی که سیم زد به بخارا پادشاهی بود نام او **کانا بخارا خداة** و او سی سال بر بخارا پادشاه بود و در بخارا بازرگانی به کرباس و گندم بودی. او را خبر دادند که به ولایت های دیگر سیم زده اند، او نیز بفرمود تا به بخارا سیم زدند از نقرهٔ خالص و بر آن صورت خویش بفرمود با **تاج** و این به روزگار خلافت امیر المومنین ابوبکر صدیق بود رضی الله تعالی عنه".
منبع: تاریخ بخارا (تألیف ابوبکر محمد بن جعفر نرشخی ص ۶۸ نسخهٔ خطی و ص ۷۷ متن چاپی) به اهتمام غالب اف، کرامت الله عالم اف، نور محمد امیر شاهی،. به اهتمام: کتابخانه ملی تاجیکستان - پژوهشگاه زبان، ادبیات، شرق شناسی و میراث خطی رودکی - آکادمی علوم جمهوری تاجیکستان و سفارت جمهوری اسلامی ایران در تاجیکستان، دوشنبه ۲۰۱۲.

۱۵
تکلم به زبان "تاژیکی" ادامه پیدا کرد و حتی زمانیکه سپاهیان عرب به زور مردم را وادار به گرویدن به دین اسلام می کردند، مردمان بومی نماز را به جای زبان عربی به پارسی ادا می کردند. نگاه شود به تاریخ بخارا تألیف ابوبکر نرشخی. در آنجا نرشخی تحت عنوان "ذکر بنای مسجد بخارا" می نویسد:
"قتیبه ابن مسلم مسجد جامع بنا کرد اندر حصار بخارا به سال ۹۴ و آن موضع بتخانه بود مر اهل بخارا را. فرمود تا هر آدینه در آنجا جمع شدندی چنان که هر آدینه منادی فرمودی که هر که به نماز آدینه حاضر شود دو درم بدهم. و مردمان بخارا به اولِ اسلام در نماز، قران به پارسی خواندندی و عربی نتوانستندی آموختن. و چون وقت رکوع شدی، مردی بودی که در پس ایشان بانگ زدی که بَکُنیتان کُنیت (یعنی رکوع کنید) و چون سجده خواستندی کردن، بانگ کردی که نگون باد کنُیت (یعنی سجده کنید)."

منبع: تاریخ بخارا: تألیف ابوبکر نرشخی ص ۶۰، ترجمهٔ ابو نصر قباوی و با تلخیص از محمد ابن زفر ابن عمر. ویرایش و آرایش از امیر حسین خنجی به سال ۱۳۸۴. نشر الکترونیکی از وبگاه تاریخ ایران.

۱۶

خوانش سه سطر نخست این برگ را که کامل است با آوانویسی و با برگردان آن به فارسی نو چنین ارائه میکنم:

par tāžīgānē āwāk

پر تاژیگانه آواک

به آواز (به ترانهٔ) تاجیکی

سطر ۱-۳: āyād pad nōg nēw murwā, nōg jug ud nēw pēšāy nōg

آید پَد نُوگ نیو مُروا، نُوگ جُوگ اُود نیو پیشآی نُوگ

امید است باز آید فال نَو، جوگِ نو و آیندهٔ نیکِ نو

۱۷

- Vladimir A. Livšic, Sogdijskie dokumenty s gory Mug. Vyp. II, Juridičeskie dokumenty i pis’ma. Moskva (Izdatel’stvoVostočnoj Literatury) 1962, 78
- B. Gharib: *Sogdian Dictionary* (Sogdian-Persian-English), Farhangan Publications, Teheran 1995, 385

۱۸

درینجا منظور از قیصر روم امپراتور بیزانس یا روم شرقی است. معادل واژهٔ باختری فرومو در زبان سغدی فروم frōm، در زبان پارسی میانهٔ کتابی هروم hrōm ، در زبان یونانی rhōmē و در زبان لاتین روما roma می باشد (در زبان پارسی میانه کتیبه یی hlumy و پارتی کتیبه یی prwm، سغدی مانوی βrwm و βr’wm، پارتی تورفان frwm و سغدی مسیحی frwm و frwmcyq). از جایی که الفبای زبان باختری از الفبای یونانی نشأت کرده است، بنا برین در بسیاری موارد مثلا در واژه های خارجی قانون صوتی یونانی مراعات می شود. ازین رو، واژهٔ باختری **فرومو** را باید **هرومو** خواند. چون این واژه ظاهرا بیشتر با واژهٔ پارسی میانه شباهت دارد تا با واژهٔ یونانی، پس نتیجه گیری می شود که این واژهٔ باختری از پارسی میانه آمده است و پارسی میانه به نوبهٔ خود از زبان یونانی.

۱۹

- Helmut Humbach: Baktrische Sprachdenkmäler I (mit Beitägen von Adolf Grohmann). Otto Harrassowitz Verlag, Wiesbaden 1966, 20ff.

۲۰

Helmut Humbach: New Coins of Fromo Kēsaro. In: Gilbert Pollet (ed.): India and the Ancient World. *Professor P. H. L. Eggermont Jubilee Volume*. Leuven 1987, 81-85 (Plates XI-XIII)

۲۱

Helmut Humbach: Bactrian kidabo, odabo, malabo/malbo. In: Études irano-aryennes offertes à Gilbert Lazard (Studia Iranica - Cahier 7). Paris 1989, 210-215

مقالهٔ دیگر آقای هومباخ:
همچنان نگاه کنید به

Helmut Humbach: Phrom Gesar and Bactrian Rome. In: P. Snoy (ed.): *Ethnologie und Geschichte. Festschrift für Karl Jettmar*. Wiesbaden 1983, 303-309

۲۲

خوانش این سکه از جانب هرمته نادرست است.نگاه کنید به:

J. Harmatta and B. A. Litvinsky: Tokharistan and Gandhara under Western Turk Rule (650-750).In: History of Civilizations of Central Asia. UNESCO Publishing, Paris 1996, Volume III, 374

۲۳

در بارهٔ نام **تازیک** (مفرد) و **تازیکان** (جمع) با حرف"ک" نگاه شود به متون کهن فارسی. اینک چند مثالی:

- "و او آن است که **تازیکان** او را سامان خدا گفتند که پدر جمله سامانیان است."
(جامع التواریخ فضل الله همدانی، ص ۵، به نقل از لعل زاد: تاجیکان در منابع تاریخی، منتشره در سایت های اینترنتی)

- "و بوالحسن بخط خویش نسختی نبشت و همهٔ اعیان **تازیک** را در آن درآورد و آن عرضه کردند و هر کس گفت فرمان دارم."
(تاریخ بیهقی: تصنیف دکتر غنی و دکتر فیاض، تهران ۱۳۲۴، ص ۵۹۵)

- "او حاضر آید با کسانی که خداوند بیند از اهل سلاح و **تازیکان** تا درین باب سخن گفته آید و رأی زده شود."
(تاریخ بیهقی، همانجا ص ۴۷۲)

- "و ما مردمان نو و غریبیم ، رسمهای **تازیکان** ندانیم."
(تاریخ بیهقی، همانجا ص ۵۵۴)

- "و بر همه رویها جنگ سخت شد و من و مانند من **تازیکان** خود نمی دانستیم که در جهان کجاییم و چون میرود."
(تاریخ بیهقی، همانجا ص ۵۷۳)

- "عبدالجلیل خلوتی کرد با امیر و گفت: ما **تازیکان** اسب و هم اشتر زیادتی داریم بسیار و امیر جهت لشکر آمده بزیادت حاجتمند است "
(تاریخ بیهقی، همانجا ص ۵۹۴).

- "غلامان گفتند: ما فردا اگر جنگ باشد اسبان **تازیکان** بستانیم که بر اشتر جنگ نتوان کرد."
(تاریخ بیهقی، همانجا ص ۶۱۸).

- "ما را صواب آن می نماید که بنه پیش کنیم و سوی دهستان رویم و گرگان و آن نواحی بگیریم که **تازیکان** سبک مایه و بی آلت اند و اگر آنجا نتوانیم بود به ری برویم."
(تاریخ بیهقی، همانجا ص ۶۱۸).

- "که چون امیر براند از آنجا، نظام بگسست که غلامان سرایی از اشتر بزیر آمدند و اسبان ستدن گرفتند از **تازیکان** از هرکس که ضعیف تر بودند به بهانهٔ آنکه جنگ خواهیم کرد."
(تاریخ بیهقی، همانجا ص ۶۲۳)

- "امیر ماند با خواجه عبد الرزاق احمد حسن و بو سهل و بو النصر و بوالحسن و غلامان ایشان. غلامان **تازیکان** با امیر نیک بایستادند جنگ سخت کردند از حد گذشته."
(تاریخ بیهقی، همانجا ص ۶۲۴).

۲۴

اینک چند مثالی درین مورد:

- "**ترکی** همه **ترکی** کند، **تاجیک تاجیکی** کند - من ساعتی **ترکی** شوم، یک لحظه **تاجیکی** شوم"
(کلیات شمس تبریزی بر اساس نسخه بدیع الزمان فروزانفر، به کوشش و ویرایش کاظم عابدینی مطلق، فرهنگسرای میر دشتی، تهران ۱۳۹۰، جلد اول، ص ۶۵۵، غزل شماره ۱۳۸۵)

- "اگر **ترک** است و **تاجیک** است - بدو این بنده نزدیک است
چو جان با تن ، و لیکن - تن نبیند هیچ مرجان را"
(کلیات شمس تبریزی بر اساس نسخه بدیع الزمان فروزانفر، به کوشش و ویرایش
کاظم عابدینی مطلق، جلد اول، همانجا ص ۴۶، غزل شماره ۵۸)

- "یک حمله و یک حمله، کآمد شب و تاریکی - چُستی کن و **تُرکی** کن، نی نرمی و **تاجیکی**"
(کلیات شمس تبریزی بر اساس نسخه بدیع الزمان فروزانفر، به کوشش و ویرایش
کاظم عابدینی مطلق، جلد دوم، ص ۱۱۹۲، غزل شماره ۲۵۶۸)

- "مردم حسن بیک ... تا کنار رود به تاخت می آمدند و هر که را از **ترک** و **تاجیک** می یافتند
به قتل می آوردند."
(تاریخ الفی به کوشش سید علی آل داود، تهران ۱۳۷۸، ص ۱۸۰).

- "مرم قزوین از نخستین حکم شاه اسماعیل به غایت نومید شدند... اکثر مردم از **ترک** و **تاجیک**
هراسان شده عازم پای قلعه شدند."
(تاریخ الفی، همانجا ص۷۶۵).

- "شهزاده مودود ... با لشکرعم خود محمد درآویخت و کشتگان پدر خود را از **ترک** و **تاجیک** بکشت."
(برگرفته از تاریخ مختصر افغانستان تألیف عبدالحی حبیبی، جلد۱، ص ۱۴۶)

- "ز چین و ماچین یکرویه تا لب جیحون - ز **ترک** و **تازک** وز ترکمان غز و خزر"
(از فرهنگ جهانگیری به نقل از دهخدا: لغت نامه، تحت واژه تازک)

- "کیست از **تازک** و از **ترک** درین صدر بزرگ - که نه اندر دل او دوست تری از زر و سیم"
(تاریخ بیهقی، همانجا ص ۳۸۴؛ **تازک** مخفف **تازیک** است)

- "و حاجب بزرگ علی باز گشت و همه بزرگان سپاه را از **تازیک** و **ترک** با خویشتن برد
و خالی بنشستند."
(تاریخ بیهقی، همانجا ص ۸)

- "نگار **ترک** و **تاجیکم** کند صد خانه ویرانه - به آن چشمان **تاجیکانه** و مژگان **ترکانه**"
(کلیات سعدی به تصیح محمد علی فروغی، تهران ۱۳۷۱، ص ۲۷۷)

- "روی **تاجیکانه** ات بنمای تا داغ حبش - آسمان بر چهرهٔ **ترکان** یغمایی کند"
(کلیات سعدی، همانجا ص ۵۶۳)

- "شاید که به پادشه بگویند - **ترک** تو بریخت خون **تاجیک**"
(کلیات سعدی، همانجا ص ۲۷۷)

- "جملهٔ مردم این خطه از غریب و بومی و **ترک** و **تازیک** انکار می نمودند".
(تاریخ شاهی تالیف خواجه شهاب‌الدین ابوسعید با تصحیح و مقدمه باستانی پاریزی، چاپ نشر علم، چاپ دوم، تهران ۱۳۹۰، ص ۱۴۸)

نام **ترک** و **تازیک** که چه در منابع پیش از اسلام و چه در دوره های اسلامی با هم پیوسته یکجا ذکر شده است نشان دهندهٔ این است که این دو قوم در طول قرن ها با همدیگر یکجا زندگی کرده و به این

ترتیب یک عنصر مهم و با هم آمیختهٔ اجتماعی را تشکیل داده اند. درین مورد نگاه شود به مقالهٔ ارزشمند دانشمند اتریشی بیرت گ. فراگنیر زیر عنوان: «پیرسوفونی: منطقه گرایی، هویت و تماس زبان ها در تاریخ آسیا»، برلین ۱۹۹۹، ص ۱۶ ببعد.

Bert G. Fragner: Die “Persophonie“. Regionalität, Identität und Sprachkontakt in der Geschichte Asiens. Verlag: Das Arabische Buch, Berlin 1999, 16ff.

۲۵
Nicholas Sims-Williams: Bactrian Documents I (Studies in the Khalili Collection, Volume III). Oxford University Press 2000, 131f.

۲۶
از متون باختری چنین هویداست که شمارش طوایف مختلف (در کنار **ترک** و **تاجیک**) در آن زمان یک نوع استعاره بوده است که بدین منوال ذکر می شد طوری که این سنت در ادبیات دورهٔ اسلامی بدین گونه ادامه یافته است. نگاه شود مثلا به مطلب ذیل:

"... جملهٔ مردم این خطه از **غریب** و **بومی** و **ترک** و **تازیک** انکار می نمودند ..."
(تاریخ شاهی تالیف خواجه شهاب‌الدین ابوسعید با تصحیح و مقدمه باستانی پاریزی، چاپ نشر علم، چاپ دوم، تهران ۱۳۹۰، ص ۱۴۸)

و یا عامتر بیان می شد مثلا با این عبارت:

"**خاص** و **عام**، **خرد** و **بزرگ**، **دور** و **نزدیک** و **ترک** و **تازیک** را به وصول این نعمت کبری و موهبت عظمی فرح و سرور و مزح و حبور روی نمود."
(زبدت التواریخ حافظ آبرو: ۸۳۰ ق، جلد ۴، ص ۶۴۸ به نقل از لعل زاد. درین اثر ادبی این شمارش چند بار تکرار شده است.)

۲۷

در لغت نامه های زبان فارسی صرف این تعریف می تواند درست باشد:

غیر عرب و ترک را تاجیک گویند.
(نگاه کنید به دهخدا: لغت نامه تحت کلمهٔ **تاجیک**)

به منظور تفریق میان نام های تباری اعراب، ترک و تاجیک (تازیک) به عنوان نمونه چند مثال ارائه میگردد:

- "**ترک** کی، **تاجیک** کی، **رومی** کی و **زنگیست** کی - مالک الملکی کی داند مو به مو سر و علن"
(نی نامهٔ استاد خلیل الله خلیلی - در بارهٔ زندگی مولوی در قونیه، سازمان یونسکو ۱۹۷۳، چاپ دنیای کتاب، چاپ اول، ص ۶۹)

- "**ترک** و **رومی** و **عرب** گر عاشق است - همزبانِ اوست این بانگِ صواب"
(کلیات شمس تبریزی بر اساس نسخه بدیع الزمان فروزانفر، به کوشش و ویرایش کاظم عابدینی مطلق، جلد اول، ص ۱۶۱، غزل شماره ۳۰۴)

- "**عرب** دیده و **ترک** و **تاجیک** و **روم** - ز هر جنس در نفس پاکش علوم"
(کلیات سعدی به تصیح محمد علی فروغی، تهران ۱۳۷۱، ص ۲۲۲)

- "**فارسی** و **ترک** و **رومی** و **عرب** - جمله با هم در نزاع و درغضب
از نزاع **ترک** و **رومی** و **عرب** - حل نشد اشکال انگور و عنب"
(کلیات مثنوی معنوی با تصحیح استاد بدیع الزمان فروزانفر، چاپ کانون انتشارات علمی، تهران، چاپ هشتم، دی ماه ۱۳۵۷، ص ۳۹۵ و ۳۹۷)

- "**ترک** و **کرد** و **پارسی گو** و **عرب** - فهم کرده این ندا بی گوش و لب
خود چه جای **ترک** و **تاجیکست** و **زنگ** - فهم کرده این ندا را چوب و سنگ"
(کلیات مثنوی معنوی با تصحیح استاد بدیع الزمان فروزانفر، چاپ کانون انتشارات علمی، تهران، چاپ هشتم، دی ماه۱۳۵۷، ص ۱۲۳)

- "هم **عجم** هم **روم** هم **ترک** و **عرب** - مانده از جود و سخایش در عجب"
(کلیات مثنوی معنوی باتصحیح استاد بدیع الزمان فروزانفر، ص ۱۳۱)

- "ازاطراف ممالک **توران** و **ایران** از **ترک** و **تاجیک** و **عرب** اشراف طوایف از سادات و علما و مشایخ و قضات و ائمه و مفتیان و صواحب صدور و اعیان درآن مقام جمع بودند."
(ظفر نامهٔ نظام الدین شامی ۸۰۴ ق، ص ۱۳۷ به نقل از لعل زاد)

- "مولف این رساله چنین گوید که چون ازتاریخ کبیرکه از ابتدای آفرینش عالم و آدم تا مشاهیر از **عرب** و **عجم** و **ترک** و **تاجیک** باز پرداختم این رساله جمع کردم موسوم به تاریخ یزد."
(تاریخ یزد جعفری: ۸۵۰ ق، ص ۱۳۸ به نقل از لعل زاد)

- "نامهٔ سلطان مسعود رسید بر دست دو سوار از آن وی: یکی **ترک** و یکی **اعرابی**."
(تاریخ بیهقی، همانجا ص ۷)

- "خیلتاشی و مردی از **عرب** تا زندگان دیو سواران نامزد شدند."
(تاریخ بیهقی، همانجا ص ۵۱)

- "چون در راندن تاریخ بدان جای رسیدم که این دو سوار، خیلتاش و **اعرابی** به تکیناباد در رسیدند."
(تاریخ بیهقی، همانجا ص ۵۱)
- "چون جواب نامه از هرات برسید بر دست خیلتاش و از **عرب مردی**"
(تاریخ بیهقی، همانجا ص ۵۲)

- "چون بیشتر مردم به خواندن کتاب **عربی** رغبت ننمایند دوستان از من درخواست کردند که این کتاب را **بپارسی** ترجمه کن. درخواست ایشان اجابت کردم و این کتاب را **بپارسی** ترجمه کردم در جمادی الاول اثنین و عشرین و خمسمائه (۵۲۲ = ۱۱۲۸ میلادی)."
(تاریخ بخارا: تألیف ابوبکر محمد بن جعفر نرشخی، ترجمهٔ ابو نصر احمد بن محمد بن نصر قباوی، نسخهٔ خطی ص ۲ چاپ کتابخانهٔ ملی تاجیکستان - پژوهشگاه زبان، ادبیات، شرق شناسی و میراث خطی رودکی - اکادمی جمهوری اسلامی تاجیکستان و پژوهشگاه فرهنگ فارسی - تاجیکی سفارت جمهوری اسلامی ایران در تاجیکستان، دوشنبه ۲۰۱۲).

مرادف واژهٔ **عرب**/ **عربی** در زبان پارسی نو **تازی** است (حالت جمع آن **تازیان** است نه تازیکان / تازیگان ومانند آن) که از پارسی میانه آمده است که دلیل آن هنوز هم مغشوش است (نگاه شود به پانوشت شماره ۲۸).

در بارهٔ **تازی** و **تازیان** رجوع کنید باین چند مثال:

- "از **ایران** وز **ترک** وز **تازیان** - نژادی پدید آید اندر میان
نه **دهقان** نه **ترک** و نه **تازی** بود - سخنها به کردار بازی بود"
(متن کامل شاهنامهٔ فردوسی بر اساس نسخهٔ مسکو، انتشارات پارمیس، تهران ۱۳۸۹، ص ۷۳۶)

منظور از **دهقان** زمین داران بزرگ بومی در شرق است که به قشر نجیب زادگان تعلق داشتند و بیشتر به قوم تاجیک منسوب بودند.

- "از پارسی و تازی وز هندی وز ترک - وز سندی و رومی وزعبری همه یکسر"
(دیوان ناصر خسرو با مقدمهٔ سید حسن تقی زاده، چاپ مطبعه آزاد مهر، تهران ۱۳۸۱ ص ۲۳۳)

- "چو بی آب لشکر چنان خیره گشت - بر ایشان سپاه **عرب** چیره گشت ...
فراوان بکشتند از **ایرانیان** - دران روز آن لشکر **تازیان**"
(متن کامل شاهنامهٔ فردوسی بر اساس نسخهٔ مسکو، انتشارات پارمیس، تهران ۱۳۸۹، ص ۷۵۱ ملحقات ۱۵)

- "کنون داغ دل نزد **خاقان** شویم - ز **تازی** سوی مرز **دهقان** شویم"
(متن کامل شاهنامهٔ فردوسی، همانجا، ص ۷۳۹)

چون در اینجا شاه ساسانی یزدگرد سوم سخن می گوید که از ناحیهٔ بغداد می خواست از جلو لشکر عرب به سوی چین بگریزد، بنابرین، منظور وی از "تازی" عرب و از «مرز دهقان» سرزمین تاجیکان در خراسان و منظور از نام "خاقان" امپراتور چین است.

- "سواران تازنده را نیک پندار - درین پهن میدان ز **تازی** و **دهقان**"
(دیوان ناصر خسرو، همانجا ص ۳۶۲)

- "بی حکمت نیست برتر و بهتر - **ترک** از **حبشی** و **تازی** از **هندو**"
(دیوان ناصر خسرو ، همانجا ص ۴۱۱)

- "بی گناهی شده همواره برو دشمن - **ترک** و **تازی** و **عراقی** و **خراسانی**"
(دیوان ناصر خسرو ، همانجا ص ۳۶۴)

- "یکیست **ترکی** و **تازی** درین معامله حافظ - حدیث عشق بیان کن بدانزبان که تو دانی"
(دیوان حافظ، چاپ اقبال، تهران ۱۳۷۴، ص ۳۰۰)

- "**تازیان** را غم احوال گران باران نیست - **پارسایان** مددی تا خوش و آسان بروم"
(دیوان حافظ، چاپ اقبال، تهران ۱۳۷۴، ص ۲۲۵)

- "و اسبان **تازی** و استران بازین و آلت سفر از هر د ستی بپذیرفت."
(تاریخ بیهقی، همانجا ص ۱۶)

- " و استادم دو نسخت کرد این دو نامه را چنانکه او کردی، یکی **بتازی** سوی خلیفه و یکی **بپارسی** بقدر خان."
(تاریخ بیهقی، همانجا ص ۷۷؛ درینجا واضح است که منظور از تازی زبان عربی است که به خلیفه نوشته شد.)

- "**پارسی** گو گر چه **تازی** خوشتر است - عشق را خود صد زبان دیگر است"
(جلو های عرفان و چهره های عارفان تألیف علی اصغر حلبی، تهران: نشر قطره ۱۳۸۲، ص ۱۱۷ به نقل از مولانا)

- "گر **بتازی** گوید و گر **پارسی** - گوش و هوشت کو که در فهمش رسی"
(کلیات مثنوی معنوی بتصحیح استاد بدیع الزمان فروزانفر، چاپ کانون انتشارات علمی، تهران، چاپ هشتم، دی ماه ۱۳۵۷، ص ۹۱۴)

- "دستور خویشرا برآن داشت تا از زبان **تازی** به زبان **پارسی** گردانیدند."
(دیباچهٔ شاهنامهٔ ابو منصوری، بند ۳۸ - ۴۴)

- "یا به **تازی** گفت یک **تازی زبان** - کـه همـی دانم زبان **تازیان**
عیـن **تازی گفتنش** معنی بود - گر چه **تازی گفتنش** دعوا بود"
(کلیات مثنوی معنوی بتصحیح استاد بدیع الزمان فروزانفر، چاپ کانون انتشارات علمی، همانجا ص ۳۹۰)

- "دید مرا گرفته لب آتش **پارسی**، ز تب - نطق من آب **تازیان** برده به نکتهٔ **دری**"
(دیوان خاقانی، جلد اول، ص ۵۹۱، ویراستهٔ دکتر میر جلال الدین کزاری، نشر مرکز، تهران ۱۳۷۵)

- "بگذار از گفت ترکی و رومی - کـه از این اصطلاح محـرومـی
گوی از **پارسی** و از **تازی** - کـه در این هر دو خوش همی **تازی**"
(جلو های عرفان و چهره های عارفان تألیف علی اصغر حلبی، تهران: نشر قطره ۱۳۸۲، ص ۱۱۷، به نقل از پسر مولانا)

- "ببلخ گزین بـران نوبـهار - کـه یزدان پرستان بدان روزگار
مران جای را داشتندی چنان - که مر مگّه را **تازیان** این زمان"
(متن کامل شاهنامه فردوسی بر اساس نسخهٔ مسکو، انتشارات پارمیس، تهران ۱۳۸۹، ص ۳۶۲)

- "همی **تازی** به مجلس ها که من **تازی** نکو دانم
ز بهر علم فرقان است عزیز، ای بی خرد، **تازی**"
(دیوان ناصر خسرو ، همانجا ص ۴۸۲)

۲۸

نام اصلی قوم **عرب** (ساکن در بادیه ها میان "هلال حاصلخیز" تاریخی فلسطین، اردن، سوریه و عراق) در زبان آسوری به شکل A-ri bi / Ar-ba-a-a، ایلامی Har-ba-a، بابلی A-ra-bi و در سنگ نبشته های پارسی باستان هخامنشیان به شکل A-r-b-a-y = Arbāya آمده است. اگر چه منظور سرزمین عرب است اما مردمان که در آن سرزمین زندگی می کردند، به همین نام یاد می شدند. این نام ریشۀ آرامی دارد که معنی آن تا هنوز روشن نیست.
در زبان پارسی نو هم نام این قوم "عرب" است و جمع آن "اعراب" که بیشتر منظور عرب های شهر نشین اند در حالی که عرب های بادیه نشین را "اعرابی" گویند. برعکس نام "تازی" (جمع آن تازیان) از پارسی میانه می آید. تا جاییکه می دانم، این نام به شکل "تازیگان" در بنداهش ، کارنامۀ اردشیر بابکان و شهرستانیهای ایران شهر ذکر شده است (اما اصلا به خوانش باستانی بخوان: تاچیکان). اینکه این نام چرا در پارسی میانه به این شکل به جای "تازیان" تحریف شده، هنوز روشن نیست.

۲۹

Robert Göbl: Dokumente zur Geschichte der iranischen Hunnen in Baktrien und Indien. Otto Harrassowitz Verlag, Wiebaden 1967, Band I, 165f.

۳۰

Geoffrey Khan: Arabic Documents from Early Islamic Chorasan (Studies in the Khalili Collection, Volume V). Nour Foundation, London 2007, 141 (Document 25)

۳۱

- J. Marquart: Ērānšahr. Nch der Geographie des Ps. Moses Xorenac'i (mit historisch-kritischem Kommentar und historischen und topographischen Excursen). Weidmannsche Buchhandlung, Berlin 1901, 284
- Robert Göbl: Dokumente zur Geschichte der iranischen Hunnen in Baktrien und Indien. Otto Harrassowitz Verlag, Wiebaden 1967, Band. II, 59

۳۲

نگاه کنید باین بیت ناصر خسرو (دیوان ناصر خسرو، به همت آقای تقی زاده، ص ۲۵۴، فصل ۱۱۹، فرد ۱):

"ای خداوند این کبود **خراس** - صد هزاران تو را ز بنده سپاس"

۳۳

Gérard Fussman: „Noulelles inscriptions śaka: ère d'Eucratide, ère d'Azès, ère Vikrama, ère de Kaniṣka." In: BEFEO 67 (1980), 5

۳۴

یک مثال جالب از تمثیل مناظر مختلف طبیعت بیتی است از ناصر خسرو:
(دیوان ناصر خسرو ، همانجا ص ۴۷۶ فرد ۵)

"ریگ و شورستان و سنگ و دشت و غار و آب شور - کشت و میوستان و راغ و باغ چون دیباستی"

۳۵

نگاه کنید به این چند مثالی:

- "چون خبر وفات ما بدو رسد شرط عزا به جای آورد ... و دوستان ما را از ترک و **تاژیک** ببیند."
(وصیت نامهٔ نظام الملک، مندرج در کتاب مشتی از خروار، ص ۱۵۲، اقتباس از میرزا شکور زاده: تاجیکان در مسیر تاریخ. تهران ۱۳۸۵)

- "طایر بوقا را با لشکری از مغول و **تاژیک** به محاصرهٔ آن بگذاشت."
(تاریخ جهانگشای جوینی، به نقل از دهخدا).

- "اما اسراف و اخراجات محصلان نازک و استسلاف اموال با ربح مفرط از **تاژیک** و ترک جهت خزانه بزرگ ... به اضعاف روی می نمود."
(تاریخ وصاف از ادیب عبدالله ۷۱۲ ق، ص ۱۵۲، به نقل از لعل زاد)

- "زنهار که بیدار و هشیار باشی و بر **تاژیکان** اعتماد نکنی، خاصه بر خراسانیان که دراقالیم جهان به دلیری و کین خواستن و شب روی و کمین ساختن بر سر آمده اند."
(تاریخ نامهٔ هرات از سیفی هروی ۷۲۱ ق، ص ۸۷ - ۹۱ به نقل از لعل زاد)

- "روزدیگر که خبر قتل ایلچیان به شاهزاده تولی خان رسید، درغضب فرو رفت و فرمان داد که لشکر یکسر از جوانب شهر حمله آرند و هر **تاژیک** هروی که در دست ایشان گرفتارگردد، زنده نگذارند."
(تاریخ نامهٔ هرات از سیفی هروی همانجا ص۱۰۷ به نقل از لعل زاد)
نام **تاژیک** (مفرد) و **تاژیکان** (جمع) مکرر در تاریخ نامهٔ هرات ذکر شده است، اما لازم ندیدم همه را درینجا بیان کنم.

۳۶

نگاه کنید به بیت ذیل در دیوان ناصر خسرو که خیلی خوب با متن سنگ نبشتۀ باختری و با جغرافیای محل مطابقت دارد:
(دیوان ناصر خسرو، همانجا ص ۵۰۶ فرد ۱۶)

"**استاده** بد به بامیان شیری - بنشسته به عزّ در بشین شاری"

۳۷

G. Djelani Davary: Baktrisch. Ein Wörterbuch auf Grund der Inschriften, Handschriften, Münzen und Siegelsteine. Julius Gross Verlag, Heidelberg 1982, 279

۳۸

Nicholas Sims-Williams: A Bactrian Buddhist Manuscript. In: Buddhist Manuscripts, Volume I (Manuscripts in the Schøyen Collection I). Hermes Publishing, Oslo 2000, 273-277 (Plate XI)





بخش نخست، عکس ۱: گروهٔ تمدنی اندرو نوفو و شاخهٔ باختر- مارگیانا
(برگفته از سایت اینترنتی انسوکلوپیدای ویکی پیدیا).



بخش نخست، عکس ۲: ساحهٔ گسترش زبانهای ما با اضافات این جانب
(برگفته از مقالهٔ شادروان استاد مانفرد مایرهوفر در دایرة المعارف بین المللی فرهنگ نویسی،
جلد ۳-۵، ص ۲۴۷۱ - ۲۴۷۳، برلین - نیویارک ۱۹۹۱).



بخش نخست، عکس ۳: زبان های ما به عنوان شاخه یی از زبان های هند و اروپایی (تهیه شده از مولف).



بخش نخست، عکس ۴: سنگ نبشتهٔ باختری رباطک که در سال اول جلوس کنشکا، امپراتور کوشان در سال ۲۳۲ میلادی نوشته شده است (عکس از داوری).



بخش نخست، عکس ۵ : تصویر اهورا در تخت جمشید
(برگفته از سایت اینترنتی انسوکلوپیدای ویکی پیدیا).







بخش نخست، عکس ۶: تصویر بالایی: الههٔ ننه را در پشت یکی از سکه های دینار واسودیوا امپراتور
کوشان و دو تصویر پایانی: این الهه را با چهار دست که نشانهٔ خدای هندی ویشنو است،
سوار بالای شیری در تصاویر دیواری پنجکند و استروشکه نشان میدهد
(برگفته از آثار نشر شده درین مورد).



بخش نخست، عکس ۷: تصویر اهورا مزدا روی سکه های کوشانی
(برگرفته از کتاب روبیرت گوبل- نگاه شود به پانوشتی شماره ۷۲
و رسامی آن از کتاب روزنفیلد: هنر دورهٔ کوشانی).



بخش نخست، عکس ۸: تصویر یما روی سکه های کوشانی
(بر گرفته از مقالهٔ فرانتس گرینه در مجلهٔ شتودیه ایرانیکا شماره ۱۳، ۱۹۸۴، ص ۲۶۲-۲۵۳)



بخش نخست، عکس ۹: شاهان کوشانی نشسته بر فراز کوه های شامخ هندوکش
(برگرفته از کتاب روبیرت گوبل- نگاه شود به پانوشتی شماره ۷۲)

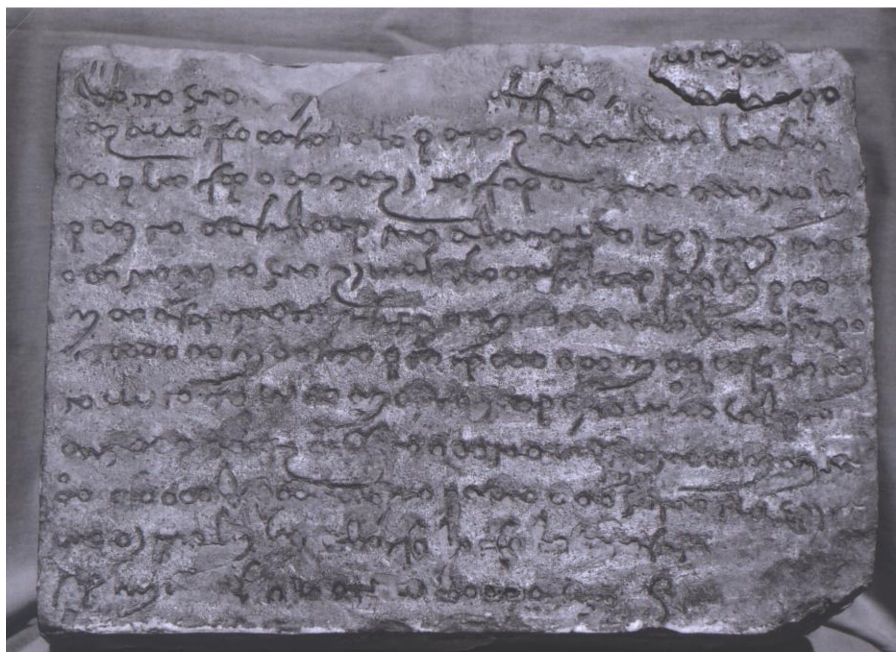




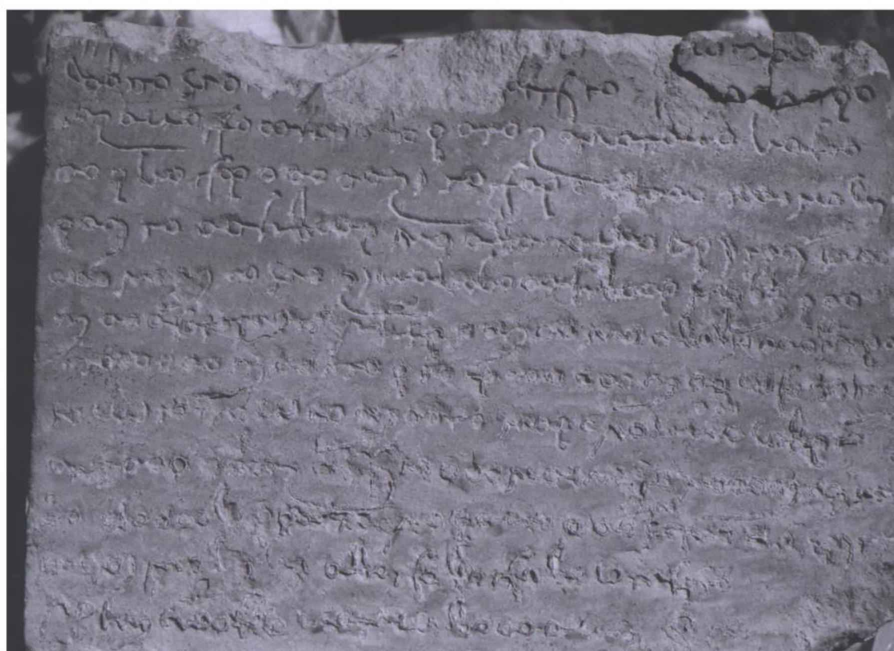
بخش نخست، عکس ۱۰: دو شاهٔ خراسان به نام های "**أدومان** مهرسان شاه"
و "زابولو، شاهٔ مهراسان"
(بر گرفته از کتلاک سکه های موزیم تاریخ هنر ویانا و از کتلاک های فروش سکه ها در اروپا).



بخش نخست، عکس ۱۱: تگین شاهٔ خراسان
(بر گرفته از کتلاک سکه های باستانی با اجازهٔ موزیم تاریخ هنر شهر وین).



بخش دوم، عکس ۱: سنگ نبشته در حالت اصلی (عکس از داوری).



بخش دوم، عکس ۲: سنگ نبشته بعد از پاک کاری (عکس از داوری)

بخش دوم، عکس ۳: دستنویس از سنگ نبشته (تهیه شده از مولف)



بخش دوم، عکس ۴: نگاه به جانب شمال به سوی وادی فراخ باختر زمین
(عکس از آقای شویتیک؛ فوتومونتاژ از مولف).



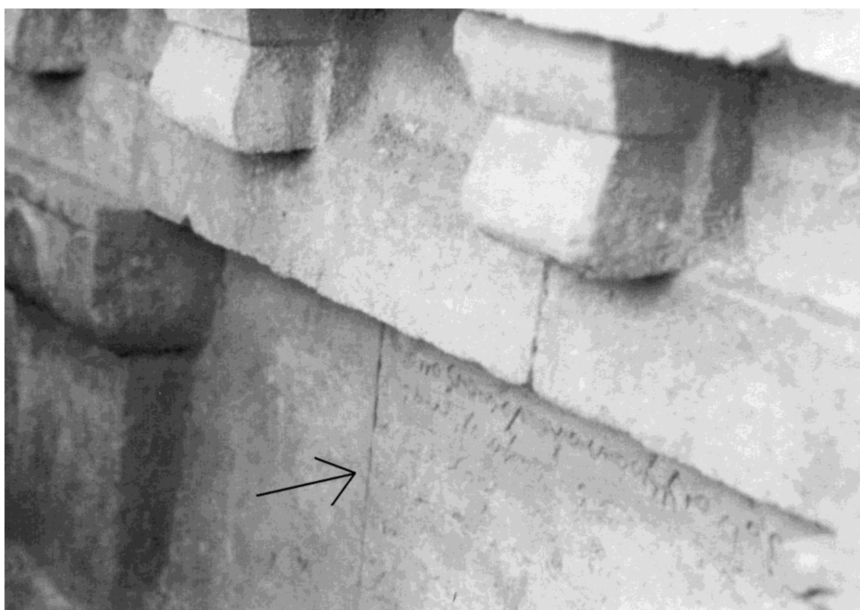
بخش دوم، عکس ۵: آقای شویتیک، پسرش و مالک زمین آقای رستمیار با همراهانش
در فراز تپه که در تهٔ آن آبده نهفته است (عکس از آقای شویتیک).



بخش دوم، عکس ۶: آقای شویتیک و آقای رستمیار بر فراز تپه در وقت یادداشت گزارش
(عکس از آقای شویتیک).



بخش دوم، عکس ۷: آبده پس از نخستین خاکبرداری توسط دهاقین (عکس از آقای شویتیک)



بخش دوم، عکس ۸: سنگ نبشته (نگاه کنید به علامهٔ تیر).
به نظر میرسد که سنگ نبشته از جاهٔ دیگری انتقال و به دیوار آبده نصب شده است.
(عکس از آقای شویتیک)



بخش دوم، عکس ۹: خاکبرداری دوم آبده در سال ۱۹۹۷ (عکس از خانم نوییاخر)

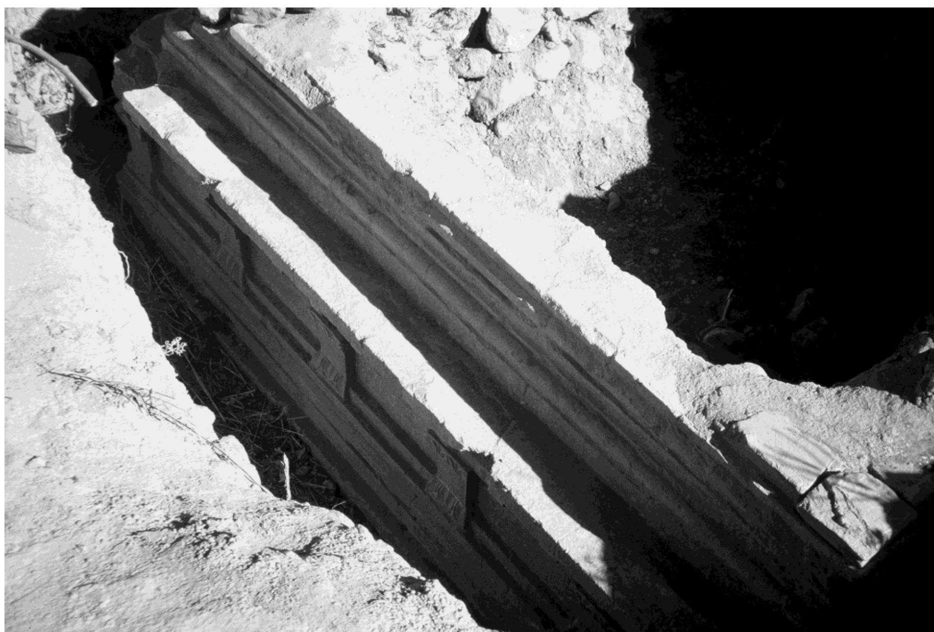


بخش دوم، عکس ۱۰: رواق سه قوسی (trilobé) حک شده در تخته سنگ بالای تاقچهٔ
دیوار نشان می دهد که این دیوار، دیوار جلویی استوپه است (عکس از خانم نوییاخر)

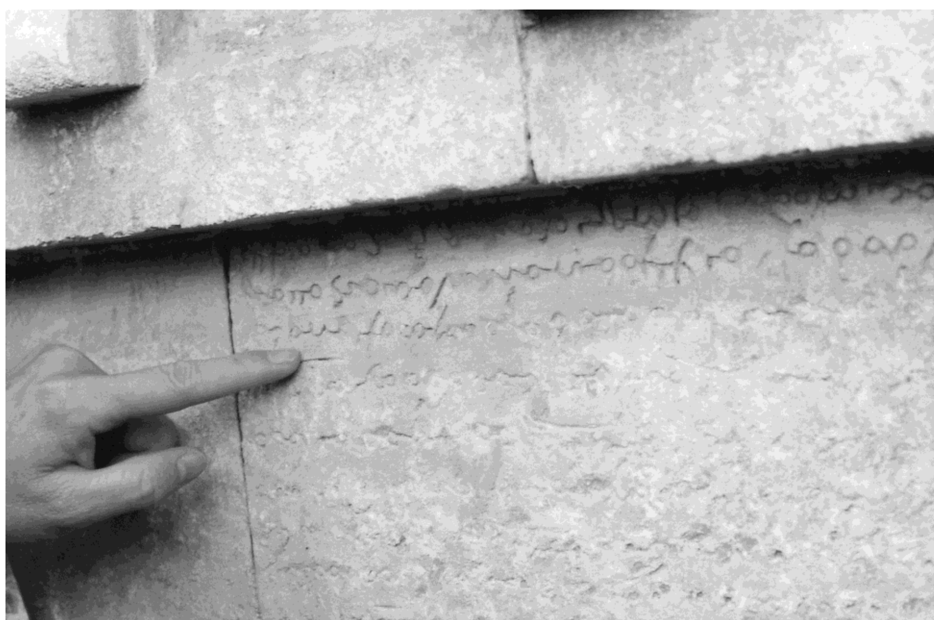




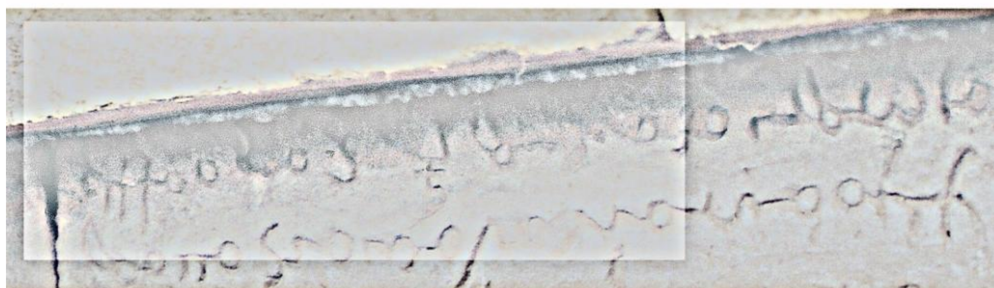
بخش دوم، عکس ۱۲-۱۱: ستون های چسپیده به دیوار (Pilaster)
با سرستونی (Kapitell) و زیرستونی (Basis)
(عکس از خانم نوییاخر)

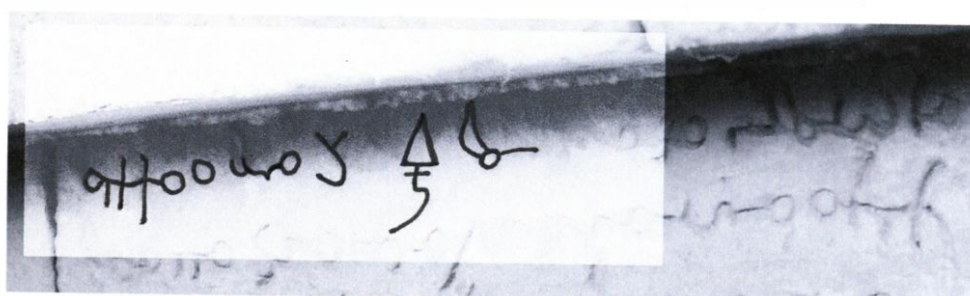


بخش دوم، عکس ۱۳: ساختمان ستون چسپیده به دیوار - Pilaster - آراسته
با برگهای لوتوس - Lotus - (عکس از خانم نوبیاخر)



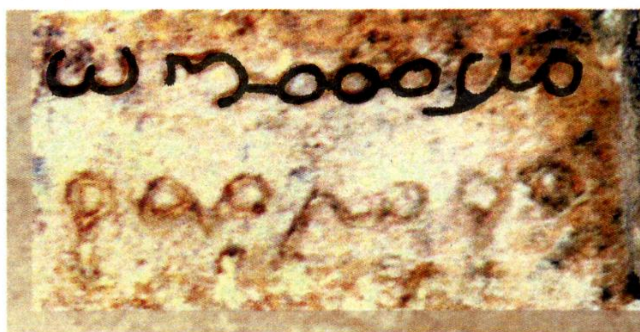
بخش دوم، عکس ۱۴: سنگ نبشته در حالت خراب پس از خاکبرداری معبد (عکس از خانم نوبیاخر).





بخش دوم، عکس ۱-۱۵ و ۲-۱۵: سطر اول سنگ نبشته با سال ۳۹۲ تقویم باختری (برابر با ۶۲۴ میلادی) آغاز می یابد.

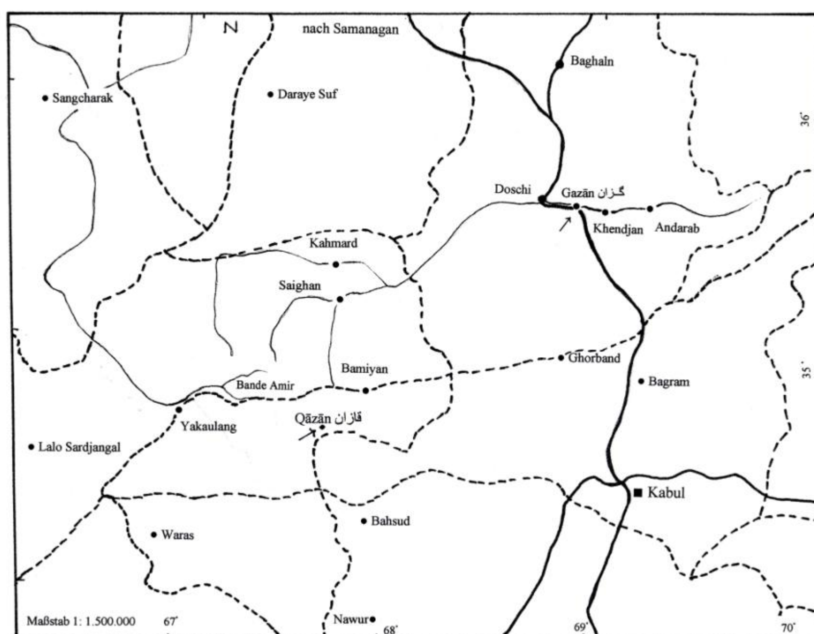
عدد اول به وضاحت کامل حرف باختری تاو Tau است (عکس با استفاده از تخنیک لابراتوری فرینسیک).



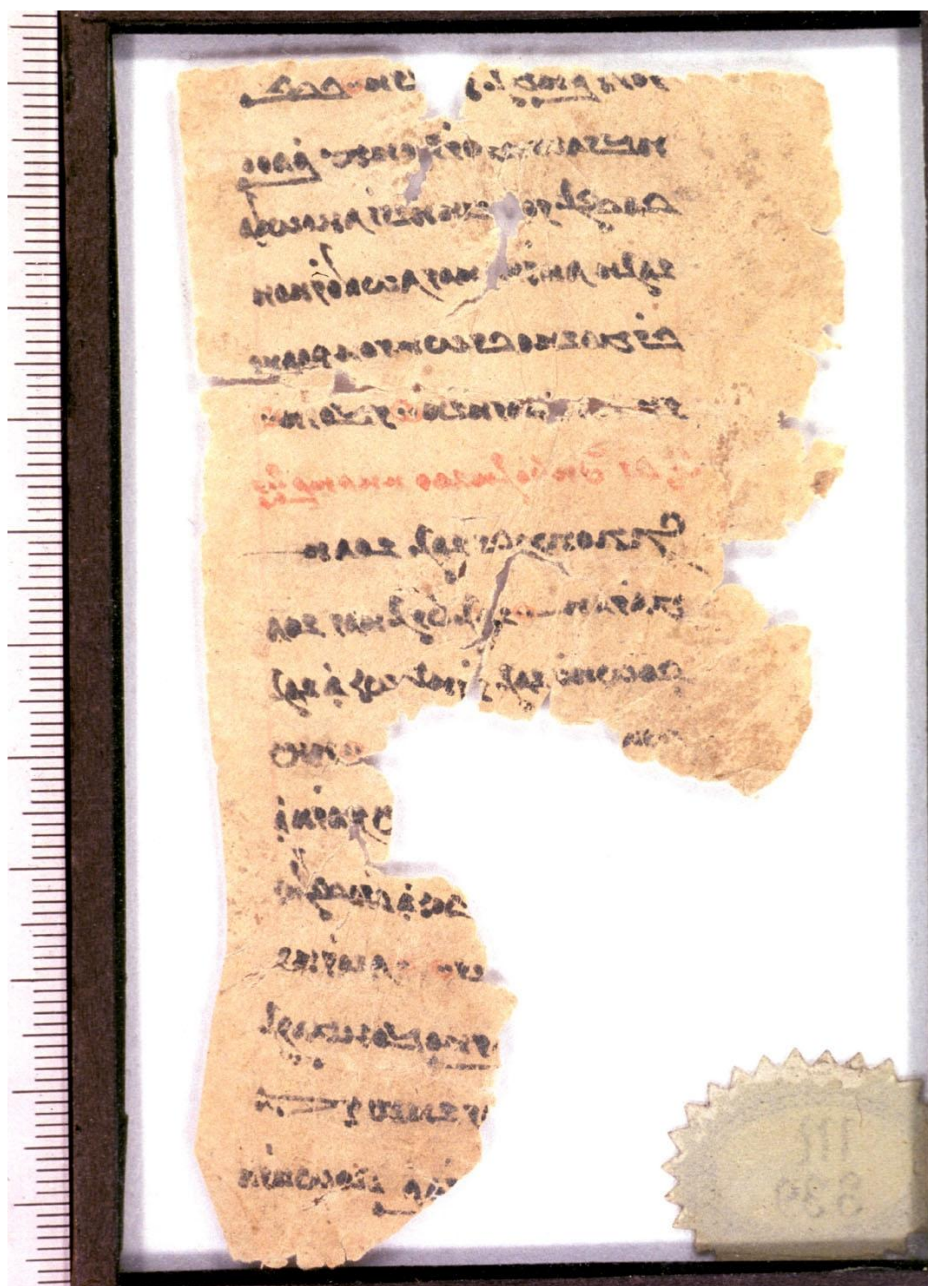
بخش دوم، عکس ۱۶: پایان سطر اول و دوم سنگ نبشته. آخرین کلمات سطر اول را با ōstado mo تشخیص کردم (عکس از آقای شویتیک).



بخش دوم، عکس ۱۷: این قسمت سنگ نبشته املای گرافیکی واژهٔ **ترک** را با حرف **ت** نشان میدهد (عکس با استفاده از تخنیک لابراتوری فرینسیک).



بخش دوم، عکس ۱۸: قسمتی از نقشهٔ منطقه بامیان. تیر ها دو مکان **قازان** (اما بخوان: **گازان**) و **گزان** را نشان میدهد (تهیه شده از مولف).



بخش دوم، عکس ۱۹: پشت یکی از نسخه های خطی مانوی- پارتی
(نسخهٔ خطی شماره ۳۳۹ M که در ملکیت کتابخانهٔ دولتی برلین است).





بخش دوم، عکس ۲۰: روی و پشت سکۀ یک شاۀ بومی در خراسان. وی چنین لقب افتخار آمیز داشت:
"قیصر روم، بغ و خدیو کسی که شاه تازیکان است"
(بر گرفته از کتلاک سکه های باستانی با اجازۀ موزیم تاریخ هنر شهر وین).

Av. روی سکه

Var. نوع دیگر املائی

Rv. پشت سکه

Var. نوع دیگر املائی

بخش دوم، عکس ۲۱: دستنویس از روی و پشت سکهٔ شاه تازیکان
با مقایسهٔ نسخه های مختلف (تهیه شده از مولف).

خانوادهٔ زبانهای هند و اروپایی

(آغاز مرحلهٔ مشترک زبانهای هند و اروپایی، حدود ۳۰۰۰ پیش از میلاد یا پیش تر از آن)



دورهٔ خیلی کهن زبانهای آریایی باستانی

(یک دورهٔ تاریک و طولانی که در آن علامات مشخصهٔ زبانهای آریایی باستانی تبارز کرد، حدود ۲۵۰۰ پیش از میلاد)



زبانهای آریایی باستانی

(مرحلهٔ پیشین زبانهای مشترک ایرانی- آریایی و هند- آریایی، حدود ۲۰۰۰ پیش از میلاد)



۱- زبانهای آریایی شرقی	**۲- زبانهای آریایی غربی یا اروپایی**
(یعنی هند- آریایی باستانی و ایران- آریایی باستانی)	(مثل یونانی، لاتینی، ژرمنی، ارمنی، سلاوی وغیره) (مورد بحث ما نیست)



زبانهای آریایی شرقی



زبانهای هند - آریایی کهن		**زبانهای ایرانی - آریایی کهن**
(در هزارهٔ دوم پیش از میلاد) ذکر واژهٔ آریایی برای تفریق از زبانهای دراویدی در جنوب هند است	↔ با هم خویشاوندند	(بین دو هزار تا هزار پیش از میلاد) این اصطلاح موازی با اصطلاح "هند وآریایی" است. واژهٔ آریایی در آثار تاریخی هر دو شاخهٔ غربی (ایران) و شرقی (افغانستان و تاجیکستان) بکار رفته و مفهوم همتباری را نشان میدهد.



الف: زبانهای هند - آریایی	**ب: زبانهای ایرانی - آریایی شاخهٔ شرقی**	**پ: زبانهای ایرانی - آریایی شاخهٔ غربی**
- ریگ ودا: کتاب ۱-۹: تقریبا میان ۱۷۵۰ تا ۱۲۰۰ پیش از میلاد، کتاب ۱۰: ۱۲۰۰ پیش از میلاد - سانسکریت: تقریبا از ۱۲۰۰ پیش از میلاد ببعد	- پیدایش گاتها تقریبا در ۹۰۰ پیش از میلاد - اوستای جوان تقریبا ۶۰۰ پیش از میلاد - زبانهای نورستان و پامیر در دامنه های هندوکش - سکایی و سرمتی: هفتم پیش از میلاد	- مادی: از قرن هشت پیش از میلاد ببعد - پارسی باستان (در واقع منشعب از اوستا و احتمالا لهجه ای از آن): از قرن ششم پیش از میلاد ببعد

از زبان مادی و سکایی اثار مستقلی در دست نیست، صرف لغات معدودی از این زبان‌ها که بیشتر نام‌های خاص هستند در آثار زبانهای دیگر (Nebenüberlieferung) وجود دارد.
حدود دو صد سال یعنی از سقوط هخامنشیان تا ظهور پارتها (از ۳۳۰ تا ۱۴۰ پیش از میلاد) یک دورهٔ تاریک است که نمی توان سیر انکشاف زبانی را از اوستا و پارسی باستان بسوی زبانهای پارسی میانه یقینا تعقیب کرد.



زبانهای هندی میانه	**زبانهای ایرانی میانه**		
	شاخهٔ شمال شرقی	**شاخهٔ میانه**	**شاخهٔ جنوب غربی**
گویشهای زبان پراکریت: - مهمترین پالی و - گندهاری که برای تاریخ زبانهای منطقهٔ گندهارا (در پاکستان و افغانستان) مهم است (اینجا مورد بحث ما نیست)	- سغدی (از قرن ۴ تا ۱۰م) - خوارزمی (از ۲ تا ۱۲م) - ختن سکایی (از ۷ تا ۱۰م) - تخاری (از ۱ تا ۸ م) با دو شاخهٔ شرقی و غربی	زبان باختری: (حتما فراتر، اما نظر به اسناد حد اقل از ۲ تا ۹ م)، زبان ارتباطی بین شاخهٔ غربی و شرقی تا حدود هزار سال قدامت تاریخی در باختر زمین و فرارود	- زبان پارتی (از ۱ پ م تا ۳ ب م)، منسوب به پهلوی اشکانی یا پهلوانیک: باستانی تر و زبان رابط میان پارسی باستان و پارسی میانه. - پارسی میانه (شاید از ۴ پ م تا ۹ م) منسوب به پارسیک یا پهلوی: زبان کتیبه ها و پهلوی زرتشتی - زبان مانوی



زبان پارسی نو

حدود دو صد سال یعنی از دورهٔ تهاجم و استیلای اعراب تا تشکیل اولین دولت بومی سامانیان (۶۴۲ تا ۸۱۹ میلادی) با وجود پژوهش های زیاد هنوز هم یک دورهٔ تاریک است. زبان پارسی نو به معنای عام آن (شامل گویش پارسی ایران، افغانستان و تاجیکستان) میراث مشترک است و در واقع "سه شاخه از یک درخت زبانی" است. در اثر فروپاشی دولت یفتلیان و تسلط ساسانیان در خراسان احتمال میرود که هزاران خانوادهٔ ایرانی در آنجا مسکن گزین شده و با مردم بومی آمیخته شده باشند. بعد ها در اثر تهاجم اعراب شمار زیادی از ایرانیان از ایران ساسانی به خراسان (افغانستان امروزی) و آسیای میانه فرار کرده و در آنجا طور موقت و یا برای مدت طولانی ساکن شدند. آنها درین مناطق که تا تشکیل دولت های مستقل بومی تقریبا دو قرن را در بر گرفت با مردم بومی آمیختند و زبان های شان همچنان با تاثیرات متقابل با هم امتزاج کردند. بنابران از امتزاج زبان پهلوی گفتاری (پارسی میانه در ایران ساسانی)، زبان باختری (در افغانستان امروزی و تاجیکستان) و پارسی میانهٔ مانوی (که در فرارود نفوذ بسزا داشت) و سایر لهجه ها در فرارود **زبان پارسی نو** بحیث زبان مخلوط (synthesis) با تأثیرات زبان عربی (در دستور زبان، لغات و صرف و نحو) تبارز کرد. ایجاد دولت سامانی و تمرکز زبانی در حوزهٔ باختر زمین و فرارود زمینه را فراهم ساخت تا اولین آثار ادبی پارسی نو از همینجا بیاید.
(تهیه شده از مولف داوری)